





DS
۴۳۶
/م۷
ز۹

ملکالکتاب، محمد بن محمد رفیع
... زینت الزمان فی تاریخ هندوستان موسوم
بتاج التواریخ و سلاله السیر / از تالیفات میرزا
محمد ملکالکتاب شیرازی. - بمبئی: [ملکالکتاب
شیرازی]، ۱۳۱۰ ق. = ۱۲۷۲.

فارسی. ۱۱۷ صور.

چاپ سنگی. بخط میرزا مهدی شیرازی.
۱. هند - تاریخ. ۲. هند - شاهان و

فرمانروایان. الف. عنوان. ب. عنوان: تاج التواریخ
و سلاله السیر.

ز۹/م۷/DS۴۳۶

۱۵۳۷۶

تالیفات عالیجاه میرزا
ملکالکتاب شیرازی
در تذکره بیروز طبع در

۴۰
۱۴

۹۸۱۲



۱۹

۲۱-۵

کتاب زیارت
فی تاریخ هندوستان
بناج التوارخ و سلاله
تالفايت عاليجا مهر محمد
ملك الكتاب شيرازي
در سده نهمی نزو طبع در
امد

بسم الله الرحمن الرحيم

تاج زیبای سخن حمد مالک الملکی است که تاجداران عرضه غیر غایت اطاعت بروش همت گذارند و ساقی
 سیراوار شایسته ای است که تحت لشکریان وی من حلقه انقیادش کوشش اند و عیث سرافشان کردن فرار
 بدرگاه او بر زمین نیازه مقدری که رتق فوق عالم بدست همت سلاطین او کو سپرده بدستی که نظم و نسق طبقات
 بنی آدم بقضیه اقتدار خالقین عدل پروا آورده اند که بر خلق حجت گردید و شهنشاهی معدلت آفریده بهترین
 مقالی که بعد از توحید باری تعالی جل شانه تقرب بان جویند لغت سید کانی است و منقبت امام متقیان که آن یکی
 نیروی بازوی نبوت علم اسلام بر اعلی علین برافراخته و آن دیگر بر سر بیخ ولایت لای که تا مادیه اعلی است فلین
 اکنون ساخته صلوات و تحیات بعد ازین سر و سر گردیده خدا بران یازده نقیبه که هر یکی چون صطفی سر از صفای عصمت
 برآورده و بر فردی چون بر فضی و از نقاب طهارت میرون کرده و بنی را وصی و خدای اولی همه چون بنی
 همه چون علی آتای بعد از اوست این کتاب سیر از فتح ملک الکتاب چنین جزو خدای طایفه طایفه سلاطین است که ملک
 دانش و شایران فیض انصاف و آفرینش میدارد که چون تاریخ علمی است شریف فنی است لطیف که بواسطه آن
 بمصلح معاش و معاون سید و علما و تاج عالم کون فساد و کاه و توان کرد و دید زیرا که صاحبان طبع
 سلیم و اباب نهن مستقیم هر کار است این فن و در دست این علم استخراج فرایده و استقناج نتایج که عمل بران
 باعث صلاح حال باشد تواند نمود و چه بنی آدم را معرفت است میا از طریق عقل غیر و یا از راه حس حاصل می شود
 و محال است که بر آثار و اخبار سلف خلافت را بجز عقل و با ساحت که می ست و در و از جمله محسوسات بعضی از
 مشاهد و بعضی از مسموعات است و امورات کل عالم متعلق بسا عدلت زیرا که ممکن نیست که شخص واحد هر چه ویرا

با حکمت مشهور نماید و هر صفت را بذات واحد خود تجربه آرد پس لامحال القول ثبات اعتماد نمود و بساعتی بر اوست
 از اینجاست که گفته اند سخن شوی اصل سعادت ابد است و علمیکه از سعادت احوال اسلاف حاصل آید چنانکه علم تاریخ
 خوانند پس چون سبب ابتلا بر وجود حسن قبح اظهار می ست و بداند که وجه قیامت را که در آن نعمت مان و بالست و نه
 بهنگام روی داد و گذارند و سبب حسن که عمل بران جز ترقی و کمال دانسته اند و بدین ترک اند و سبب سعادت
 سیر می و باعث دولت ابد است چنانکه حقیقتا و فعلی در فغان جمیع خصوص اخبار امم سابقه را بیان فرمود و چه چنان
 از آنها بسبب اختیار اکثر امور بر سر گردان شده و کردی بجهت تسلی بعضی جوهر آسوده شده تا ناظران بدان غیرت گردند
 سامعان این نصیحت ندیدند بنابرین برخی از احوال بزرگان احوال و بدین معنی سلاطین و بنی امم را که باین روش
 در نهایت اختصار با وجود آنکه مشغول هر قوم بود و همگیست که مستلک کام خا به را در میدان بیان بخوان و در آوردم و در حقیقه
 مرتب بر غایت الزام تاج التواریخ و سلاطین که تیر و سوسوم کرد و موقع از اول ایشان آنکه اگر از نظر خویش ایشان
 بکه بر نظر قائل در آن نگردیدند از احوال که ششکان عبرت گیرند و دل برین عجز زده را به فریب نمایند

مقاله اول شش بر سه فصل است فصل اول در بیان عقاید حکمای هند و در او عالم و خلقت بنی آدم و سلاطین و قتل نبی
 آدم و در عرض عالم زندگانی کرده اند فصل دوم در ذکر فرما و ایامی که بعد از طوفان بابت قتل نازمان چون سلطنت
 کردند فصل سیم ظهور اسلام و در هند و زوال دولت ریان در هند

مقاله دوم در بیان حسب نسب سلاطین کورکانیه از ابتدا سلطنت امیر تیمور کورکان تا اسفند امارت
 بهادر شاه در هند و شش فصل است

مقاله سوم در بیان حالات و بطریق خلافت پادشاهان صوبه اوده از ابتدا دولت منصوریه سعادت علی خان
 تا انقضای دولت و اجدیه و اجد علیش شش فصل است

مقاله چهارم در بیان شرح احوال و نشانه احوال تاجداران و بنی الامم که اکنون بر سواد ریاست هند متکون و تحت
 حکومت دولت و شوکت انگلیس است شش فصل است

فصل اول از مقاله احوال در بیان عقاید حکماء هند و در او عالم و خلقت بنی آدم

بر تماشایان این بازیچه عبرت و ناظران این تماشاگاه اعمت با رخصی نمایند که ملک هند و ستان بزرگترین قدیم
 ترین ممالک جهانست از جهت شمالی از بعضی جهت جنوبی و از شرق شرقی و از جنوب جنوبی و از جانب جنوبی
 جنوبی اتصال مایه و طرف غربیش بحر عمان باشد بعضی از آن شمالی آن خوش آب و هواست و بعضی از آن غله می شود
 و انقدر عقاید و اشجار و ریاضین نباتات مفیده و معنیات جوهریه که درین کشور یافت میشود و همچنین
 از قبایع ربع مسکون نیست بجا را در و جواهرها با قوت و اشجار با رغبت و الحش و شورش که بر اکثر شهرهای

در هند

شرف دارد و همیشه این کشور مسکن حکما عالمی قرار دادند و الا بتبار و پادشاهان و سی الا بتبار بود و بلکه بعضی
 و انشور از امکان امنیت که سبب اختراع جمیع علوم و فنون این کشور بوده است ساکنان این کشور سبب خلیج جرات
 بهو اضعیف القلب میباشند که ضعف القلب باشد الا محال که جوید و فغان ترس بر اثر این مستولی مسکون و اندک
 مردم این کشور بدین صفات متصف میباشند و شاید که و هوای این مملکت است که خلق کسی بغیر شمشاد
 آشنائی با جدق و صفات متصف بدین شیئی در وسیم سبای غروب سلا شده و خانه عالی و عرصه خالی میاد و لاف
 تعرض کن کراف که اند و مرض نخوت و شیخه عرض عالم است ابتدای عرض انگیزه شست درجه و امتیازش در بعضی
 جا با اینی هشت درجه میرسد و مبداء بطولش از غیر خالذات نود و هفت درجه و انتهایش یکصد و سی و پنج درجه است
 عقیده حکمای بنود و ظهور بنی آدم و قدمت عالم و طوبس سلاطین بطریق که در کتابیات رتبه و اربابین است که
 مبطوطه معتبر تر از آن درین دور و میان این طایفه نیست که در زمان اگر باشد شیخ ابو فضل ان عبارت سنگت بغیر سی نقل کرده
 بخارند این اوراق در اینجا شست نموده بر آنست که دارد و زکایا اعتبار که در کوشن افلاک و لو اکب جبار از چارچوبت کوفه
 و امتداد و در اول این بر خنده لک نیست هشت هزار سال مقرر کرده اند و طبعی انسان درین دور یکصد هزار سال
 و دوره دوم که ربع انجم است مدت آنرا دوازده لک نود و ششصد سال دانند و طبعی آدم درین دور هزار سال باشد
 دوره سوم که نصف انجم است مدت آن چهار لک و شصت هزار سال باشد و طبعی مردمان بر زمان هزار سال
 باشد چنانکه آدم و نوح و انگسان که در آن زمان هم هزار سال عمر کرده اند از انجا بای و ده سوم بوده اند
 دوره چهارم که ربع انجم است مدت آن چهار لک و سی و ده هزار سال باشد و طبعی این عهد صد سال باشد و عقاید
 این طایفه است که اکنون که سلسله سال انبجرت سول که شصت چهار هزار و نه صد و نود و هفت سال متعارف
 از دوره چهارم میکند و بهین طریق ذکر کردند و همیشه احوال جهان بر اینمناوال بوده از ابتدا و انتهای بنی آدم
 چنانچه شخصی از امیر مومنان و مولای متقیان پرسید که پیش آدم چند هزار سال که بود انحضرت فرمود آدم چون
 انعیفی سه مرتبه نگرایافت آن شخص سالت شد شاه ولایت فرمود که اگر کسی هزار بار پرسید که پیش آدم که بود بگویم
 آدم ازین حدیث نیز قدیم بودن عالم را میتوان استنباط کرد و اقوال هند و انرا بی معنی میتوان شمرد و از گفتن باین حدیث
 مستفاد میکرد که عالم متنی میشود و وز حشر و نشر حقیقت قیامت عبارت از انتهای هر دور است اعتقاد
 است که در هر دور و پیغمبری کتابی نوشته و با وجود این که امتداد زمان آن منجمد و بسیار است و دیگر عقیده
 است حق جل علاه چار عصاره فرید اول آب دوم خاک سیم با و چهارم آتش و از میان آب کل مخلوق را مبداء آورد
 و از میان آن کل شخص انشور از وی تمام بر بیامنی راه نمائیم که عدم بخود ظهور دارد و او را وسیله ابداع آفرینش
 و سبب ایجاد عالم ساخت آن برهما انسان را باذن خالق گیتا از کمن خفا بمصوب ظهور آورد و چهار فقره ساخت

اول بر زمین و آنها را بجهت مجادلات و ریاضیات و خطا احکام و ضبط حدود و معین ساختن شیوای عالم معنوی را بنیان نهادند
 کردند و دوم فقره جبری آنها را بر بنیاد است حکومت صورتی نصب نمود و وسیله انتظام عالم گردانید و سوم فقره
 مینس آنها را جهت زراعت سایر حرفت تعیین نمود و چهارم فقره سوره را برای خدمات آنها معین ساخت و بهیچصفا که
 بزادانی و الهامات ربانی بر جای اند که کتابی در عقاید که متضمن صلاح معاد و معاش باشد اختراع کرد که هندوان
 ایدمی نامند یعنی کتاب آبی که در عقاید بنویسند و بر کتابت با اتفاق انشوران برین که متفقه یا انیران که سلسله
 جبری میباشند چندین برهما در عالم ظهور داده اند که این برهای موجوده هزار و یکصد و پنجاه و یک است از این دوازده که
 رایان بزرگ در مملکت هند و پادشاهی که کرده اند از انجا که دوره اول کسی که سلطنت کرد و سیم بود که بنای کشور
 نهاد چون زمان طغش پایان آمد و یو و پسرش باغبان و کد شق و نوبت سلطنت به پسرش صند و رسید
 زمان طغش مردی که او را شش هفت هفت هزار و یکصد و شصت سال سلطنت کرد و از انجا که او را نوزده
 برده قربان گیتا که او را شصت کرد و نه هزار و یکصد و شصت سال و از انجا که او را یکصد و یک سال و از انجا که او را
 بر زمین زاده را از انجا که او را شصت کرد و نه هزار و یکصد و شصت سال و از انجا که او را یکصد و یک سال و از انجا که او را
 زاده که از ستمش بر زمین زاده که شصت و نه هزار و یکصد و شصت سال و از انجا که او را یکصد و یک سال و از انجا که او را
 انجا که شصت و نه هزار و یکصد و شصت سال و از انجا که او را یکصد و یک سال و از انجا که او را
 هند را زاده و او را شصت کرد و نه هزار و یکصد و شصت سال و از انجا که او را یکصد و یک سال و از انجا که او را
 است او را شصت کرد و نه هزار و یکصد و شصت سال و از انجا که او را یکصد و یک سال و از انجا که او را
 سلسله لیست نام سلطنت بر شست چون او را فرزند می بنویسند مملکت او را سپرد و با خاتون خود بخدمت بری کرد
 کشمیر بود شصت او را زاده کاوی بود که سخن گفتی چندی بخدمت انجا و قیام تا آنکه به عای کاو خاتونش حامله شد
 فرزند می آورد و او را کی نام نهاد و ولایت عهد سپرد چون راکی بعد از بد سلطان شد از وی خبری بوجود آمد
 او را سدرت نهاد و ولایت عهد سپرد و بعد از آن او را اولک سپهر مقرر برهما عقد بست بعد از راکی فرزندش
 سلطنت کرد و از انجا که او را شصت کرد و نه هزار و یکصد و شصت سال و از انجا که او را یکصد و یک سال و از انجا که او را
 کار ت نام داشت عهد دولت او که کشمیر بری بود که او را در کن میامیدند او را پسر می نامیدند و او را پسر نام کاوی داشت
 مستمی قادمین که حاجت های مردم بدان کار و او را شصت کار ت با و از ده هزار و شصت و نه سال که رفت که حاجت
 از قادمین حاصل کند پسر ام مانع شد کار ت بنا زعت به خواست جنگ میان پیوست و از انجا که کار ت با جمیع
 شاهزادگان مقتول گشته و نصف آخر و سیم در شهرت بنا پادشاهی پیدا شد که او را راجه برت می نامیدند
 فرزند او را بطنا بعد لطن سلطنت کرد و نه هزار و یکصد و شصت سال و از انجا که او را یکصد و یک سال و از انجا که او را

که من چشمم بر زنده کشایم و در دنیا نظاره کنیم پس چون در یو وین بودیم چشمم بر هم گذاشت سالها دیده پوشیده بود
تا فرزندم بزرگ شد و رو به صاف می باشد و آن میان آمد گفت ای فرزندم در روز جنگ است من اینجا هستم و شما
کنم اگر چه پندوان خصم اند اما صبی از ایشان بهتر و زین عهد نیست نزد ایشان برو و بشارت کن که کونیه با آرمی خود را من بجا
در یو وین بتهائی در میان سپاه خصم در آمده و نزد پندوان آمده ایشان نیز اسم همان نوازی هر می داشته چون حال
پاشند با وی گفتند که خود را بر پهنه بجا و در بنجای چه طغیان بر پهنه بوجود داند و این قول نظر ما درست با تو همان حال دارد
که هم اکنون متولد شده در یو وین مراجعت کرد و در بین راه با کش و چار کشش با وی گفت چگونه در خانه یو وین
تتمه در شدی صورت حال ما زنده کش با خود و اندیشید که اگر در یو وین بر پهنه خود را بجا ندید روئین تن شود و فرود آمد
روز جنگ است احدیر باقی نگذار و آغاز حلیت کرده گفت دشمن چگونه با تو راست گوید بر پهنه خود را بجا دزد و تو در آن
ادب و راست حامی می دانی و نیز که عورتین از چشم وی پوشید یا ندید و یو وین چینی را قبول کرده و چنان نزد ما در
در آمد چون کندی ماری چشم کشو وی را بدید از حایل و نیز کشش آگاه شد آه بر او رو گفت فرود از چمن واضع
حایل نخواهد شده در خواهی گذشت و چنان بود که گفت پس کشن را فزین کرده تا بدان مشقت آمده و بهنگام
رسید القصد پس از گشته شدن در یو وین بهتر است ترا پادشاه کل ممالک هندستان شد و سی و شش
سال مغرور حکمرانی کرد آنجا به رفاقت هر چهار برادر و طریق غلت و تخر و سپرده تا از جهان سپری گشت اندام

شید و پسر پادشاه کل هندستان



کونیه بعد از چندی از این بدو واسطه فرزند می بوجود آمده بر تحت سلطنت برآمد و ابواب عدل و ارفق بر روی
رو بکار کشود و روزی بخاطر شریک سبب نزاع اسلاف من چه بود و احوال نهم و زرم ایشان چه باشد پس از
و اما می آن عصر که حکیم بهشم یار نام داشت جویا شد حکیم مذکور در حضرت او معروض داشت که است ما درین
سیاس حکیم در آن وقایع حاضر بوده از وی باید پرسید چون پادشاه از بیاس حکیم استناده از بنحو است صورت
حالا در کبابی نگاشته نام از اجبارت که داشت یعنی بزرگ جنگ و این یار حکیم را بپندوان از نفوس
قدسیه دانند و مولدش ولایت میانه دو آبست و کتابش مشتمل بر قوانین و آداب بسیار بود و با حکم چون
سده هزار و پانصد سال از دو چوب رم گذشت از نسل نپدوان شد و دون بوجود آمد و از نسل نپدوان
متولد گشت که از او پیغمبر داند و برانند کشش تن پیغمبر صاحب شریعت بوده اول هماد یو که از او همیشه نیز
کونیه دوم ششم سیم بر چهارم از بپنجیم ناست ششم شاکمونی اما شاکمونی مغرور است هرگز مغیر و او
پدر و مادر نبوده اما زن و فرزند می باشد و او سه چشم دارد که خورشید و ماه و آتش است پنج سر دارد و
ماری حایل کرده و جانه از چرم قیل حایل کرده و مسابغان هر یک از حق پیغمبر خود اعتقاد دیگر است
که در کران بوجب اطمانیست و اعتقاد دهند و آن است که طوفان فوج ملکات ایشان بر سیده ولی عقاید
انهارا با و نتوان کرد و در اختلاف عقاید متعادلین حکمای هند و پیران ایشان معلوم باد که ایشان
بهشت فرزند اول میانش که ایشان را سهارنگان کونیه دوم دید ایتان سیم ساکمیان چهارم ساکلیان پنجم
پیشین آن ششم جارا و اکیان هفتم تر کاسته ششم بوده و هر یک از انیک و ده بر دینی جدا گانه اند اما ششمین که ساکلیان
کونیه عالم قائم بوجود موجود حقیقی و محکوم حکم اوست و از خیر و شر آنچه بر مخلوقات دارد نتیجه اعمال و اقوال
ایشانست و هیچ عملی که بغیر باشد و کونیه برهما ملکی است خالق اشیا و دشن فرشته است نگهبان و حافظ
چیزها و همیشه که او را جماد یو نیز کونیه فرشته است که سیه را ویران کند و ایشان بواسطه اعمال استود
این بقیت یا قنده و برهما میروی عبادت و طاعت خود و عالم را پدیدار کرد و چنانکه سید که بعقیده هند و آن کتاب
اسما نیست بدین سخن گواهی دهد و کونیه هر مرتبه از مراتب ملکی مرهون یکی از اعمال صالحه است چون نفس ناطقه
انسانی با جواهر ملکوتی هم کوهر است تواند شد که بمملکت پسندیده ادراک می از آن مناصب رفیع کند شاکلی
از ارواح که شایسته مقام برهما می شود ممکن بگو چون نوبت برهما بنایت شد حکومت خود با وی گذارد و کونیه
جهان را بدایت و نهایت نیست و خداوند از عبادات بندگان متغنی است پس نتیجه اعمال عابدین بندگان شود
و کونیه نخستین خداوند پرگرت را که عبارت از طبیعت است خلق کرد و بر چاره کرده که خلقت نخست کرده ازین
و فوق زمین آبست و بالای آن آتش و بر زبر آن آتش هوا و بر تر از هوا آسمانست و فراتر از آن آسمان را بهشت یعنی امانت

و خودی و بالاتر از آن هست است یعنی دود و آن در برابر فروین خویش است و از آن پرگرت که طبیعت باشد
اعاطه کرده و مرد عارف این جمله را بر در اند و بالا رود و بر زمین و آتش و آب و طعم و باده و آتش و آتش و آتش
کند و باده و بودنی را از سر و خشک باز داند و با آسمان ادراک صورت فرماید پس هوا درک صوت و لمس
است و در اجسام بگویند روح باشد و قوت حواس از دست و طبیعت آتش درک صوت و لمس صورت
و طبع آب و درک صورت و لمس صورت و ذوق کند و طبیعت زمین ادراک صوت و لمس صورت و طعم و
شعیدنی نماید از جمیع چهارده مرتبه مخلوق محنت مرتبه با عالی بدن حق یعنی از که بالای او آمد و بهفت دیگر اگر
بفرود بدن حقیقت بدینگونه اول بهر لوک که زمین و زمین باشد و آن که گاه حقیقت دوم بهر لوک که آفت
بود و نیم سو لوک دل باشد چهارم هر لوک سینه بود و پنجم جن و آن که با شد ششم بهر لوک که پیشانی را خوانند هفتم
ست لوک که آن تارک سر است آن هفت که از که گاه بر بود اول تر لوک که آن کرده گاه و مقدر است
دوم تارک آن را نیست نیم سو لوک و آن را نو باشد چهارم تارک و آن ساق پایست پنجم صاف
لوک و آن لب است ششم رسالت لوک و آن روی پایست هفتم تارک و آن کف پای حق است
این بر سر تفصیل است بطریق اجمال گویند هر لوک کف پای حق است و بهر لوک ناف و سر لوک تارک سر و
گویند حق محنت زمان آفرید و از زمان طبیعت پدید آورد و از طبیعت مآذ و موجود شد و از مآذ و سته آهنگار چو
یافت که عبارت از سنگ راجع و نامس است و آن قوه عقلی و شهود و غضب باشد پس از آن از اجس
که قوه شهود است حواس باطنی پدید آید و از سنگ ارباب طبایع و حواس موجود شد و از نامس قوا باطنی
خیان گشت و از این پنج آسمان و هوا و آتش و آب و خاک ظاهر شد و هم از آن بر طبیعت بشن برهما و پیشین
که سه فرشته معظم اند از آنها که از قوه خالقیت برهما بهشت برهای دیگر موجود شد و مراتب روحانی و حیوانی
و علوی و غلی و جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی شدند و بعضی از ایشان گویند حق عبارت از زمان و عقل و
طبیعت است و بعضی گویند اینان آلات حق اند و بعضی از ایشان حق را فوری دانند و روشن جسمانی را لب
اجساد و بعضی فوری دانند بر اجسام نیست و حلول مکان پدید آید و موجودات و بعضی گویند حق خود را
در مایه عذایی اجرام علوی و غلی مشاهد می کنند و در کتاب بها کت مطبوع است که حضرت حق بی
ضد و نداشت و وصول بجهت او بقلع و وقع غضب و شهود و غزل حواس تیر شود و بعضی گویند
وجود حق در مقام صرفیت برینج نام دارد یعنی بیک باشد و آن ذات انجمن شخصی را آفرید و برهما نام نهاد و او را
وسیله آفرین ساخت و باقی موجودات را برهما موجود ساخت و همچنان آن ذات در نفس بشن جلوه کرد و تا او
نار که عبارت از تعینات و ظهور داشت موجود شد و آنچه برهما آفرید بشن محافظت کرد و هماد یور را بر

تا چون برهما خواهر آفریده خود را باطن بر در اندازد و با سو سازد و عالم بدین سه نظام تفصیل و تا که عبارت از تعینات
است سخانی چند بر هر گویند که صلاحیت نگارش ندارد و گویند ممکن را بدار الملک و جوب راه نباشد و آفرید کار از
آن برتر است که آفریده بدور کند پس بندگان بشر ایل بندگی مکلف اند و خداوند واجب است که از حضرت
اطلاق نزول فرموده در هر نوعی از مخلوقات ظهور نماید و این گروه از برهما خالقیت قصه کنند و از بشن نفس
کل خواهند و او تار را بر تو ذات بشن اند و هماد یور را شست طبیعت عصری و کردی ازین طایفه بر طبقه
فرشته کنند و آن فرشته را خدا دانند و جز از مخلوق شمارند پس بعضی از این را خدا دانند و کردی هماد یور را جمعی بگویند
و اولیو نماز و برعم ایشان چهارید چهار کتاب آسمانیت و اینک هر فرشته را از خدا جدا اندازد اشارت بدانت حق
در مطا بر متحد و ظهور نموده دارد و از ذره تا خورشید همه عین ذات مقدس است و گویند اکست شخصی تراض
بود که اکنون ستاره سهیل است و اتمام آنها بدو کف جمع کرده بخورد و چون او از قلب جنوبی بگریزد و در طالع شود
هر آب که از آسمان بارید خشک شود چنانکه گفته اند از او طالع استیل قطع استیل و گویند هماد یور فرشته است و گویند
سوی با چشم که آفتاب ماه و آتش است و پنج سر دارد و ماری حامل کرده و جانه از چرم فل پوشیده و عدد
فرشتگان سی و سه گوشت که هر کت حدک است هر کت صدر از و فرشتگان زنان روحانیه باشند و
فرزندان روحانی از ایشان بوجود آید و گویند ارواح انسانی فروغ ذات هست و چون خدا را بشنند بعد از
باز کرد و پس از آنکه خود و خدا را شناخته اند و عمل صالح دارند بهشت برند و چون مرد عمل مٹی شود باز عالم عقلی
فرستند و گویند اعمال بهشتیان نیز ثواب عتاب باشد و گویند جمعی که برای دنیا عبادت میکنند در جهان دیگر
بمراود خویش خواهند رسید و گویند به کاران در اینجا بصورت شیر و کرک و حشرات الارض و معاق و
نباتات مکافات یابند و چون انبیا کنا بهکا باشند و فرزند و در خوردن کینه و بخوردی کشیده باز بهیمان
آیند و بعینه ایشان بهشت را مآد شاهی است که او را اندر گویند و هر که صد جانت امید کند با اعمال عین
اندر تو آید و امید یعنی قربانی گردنت اما محقق ایشان را از امید یعنی خاطر خواهند و نزد ایشان ملائکه بهشت
و غضب و کر سکی و تنگی طلبا باشند و حصول غذای ایشان از انجمنه و او خه خیرات و مبرات مرد و است خویش
ایشان آب زندگی و گویند ستارگان پر پر کاران بوده اند که از جهان مختصری بصوات برآمدند ایشان پیران
ایشان را در کتب خود ثبت کرده اند چنانکه قرآن نیز از شی عابد دانند و قش علی هذا و گویند عنا صریح است و
چرخ را کاس خوانند و عوام ایشان را کاس را آسمان دانند و خواص از کاس خلا خواهند و بعضی از عقلا
ایشان را کاس را مکان دانند و گویند آسمان موجود نیست و مدار که اکب بر باد است و گویند بر فرا زمین
کوبی است از سرخ که مکان ملکیت در آنست و کواکب گردان و در می کنند و گویند راس و ذنب و عفرین

که آب زندگی خوردند و بشن بکفته آفتاب و ماه ایشان را بجز آنکه آنرا چکروا نهند زود و بضر چکر کلوی هر دو شکافته
 شد و بدین کینه راس ماه را میخورد و دوش آب را و کلوی هر دو شکافته است پس چون مردان فرزند از
 شکاف کلویرون آیند و گویند برهما در شهر نیست که آنرا است که گویند و بشن در جانی که میگفته خوانند و بشن
 هماد بود که می بین است که کلباس نام دارد و گویند ستارگان ثوابت موجود نیست و اینا که می بین که او را می
 زنیند که شبها نگاه برای آن نیست که دارند و گویند ترا عظم ترین فرشتگان است از آن بزرگتر موجودی نیست
 و بشن برهما هماد بود و فرغ و نظرها خوانند و گویند آنرا شکر است که بدین اسمی گفته موسوم است و گویند زمین
 پوست آن کسی بود و اگر عبارت از عفت است او را بکشد و پوستش را بکشد و در جبال استخوان است
 و میاه خون او و دختان و نبات موی او و گویند حق جسم بزرگی است و موجودات در شکم او و گویند و نزد حکمای
 هند زمان جبر است قائم بذات مجرد از ماده که قابل عدم نیست ایشان بت پرستانند اما آنست که بت را خدا
 دانند بلکه بیکر یا دیان و پیشوایان این خود را بشیبه ساخته قبله گذارند و این طبقات تشریف دهند دانند و گویند زاده
 و بواسطه شکر آنکه از ما در زاید دوم روز یک زاده شود و در رسم دین گیر و زنده را رسته نیست از کجا مخصوص که
 سال پنجم بیکر اطفال بمند و در شانزده سالگی سپهر را زن دهند و این روش برهن است و در شش چهری
 در سال یازدهم زنده نمند و بقال در دوازدهم بمند و پس از زنده شدن طفل را بستان فرستند و برهن
 باید بکنام بول کردن و بنایط شدن زنده را بکوش خود استوار کند و زو بشمال رود و شب و بجنب رود
 و طهارت نیکنند و در جای طاهر وضو کند و چنان نشیند که دست بریز زانو باشد و در بجانب شمال یا مشرق کند
 و ادعیه خواند و در این هنگام آنقدر آب پاک بی جاب برداشته بخورد که تا سینه او تر شود و چهری تا
 کلوی کند و بقال بان ترکند و اطفال و عورات لب ترکند و بعد از آن در آب فرو شوند آنکه ادعیه خوانان چند
 کرت بر سر خود آب بپاشند یعنی را فر و گیر چنانکه راه آمد و شد نفس بسته شود و بعضی از ادعیه که وارد است
 بخوانند و هر روز با داد و دین زوال آفتاب و شامگاه عبادت کنند و غسل کنند و از برای پدر و مادر و شیخ و
 استاد سجد کنند و آتش در پیش روی برافروزند و نام خود را در سجده یا و ازین بگویند که من که فلانم شمار
 برای عظیم نماز میکنم و از ایشان دعای خیر طلبید و سجد و والده نیز از واجبات است آنکه بخدمت استاد
 تشنه اگر استاد و شاگرد هر دو در پیش باشند شاگرد باید بر یوزه و به معاش خود و استاد را فرزند کند و در
 سفر باید از یکجا پیوسته بود بلکه از هر گوشه که میبیند و طعام بازمانده بخورد که آنکه از استاد خود باشد و در
 نکوید و درشت و بیخ نفرماید و باز آن هم بهتر نشود تا هنگام زن گرفتن و عمل نخورد و سر به چشم نکشد و عطایا
 برین طلبا نکند و هنگام فرو شدن و بر آمدن نظر بر آفتاب نیکنند و برهن باید تلاوت هر چهار بید کند

و چون مجموع آن ممکن نیست بر بعضی گفتا کرده اند بید اول راکت دید گویند و آن در شناسائی حق و صفات او و راه
 سلوک و حیات و موت و دوم بگردید است و آن قواعد مذکور و ملت و هوم و جب است آتیم سام
 دید است و آن در علم موسیقی است و تلاوت انجالت هر چهار بید و آن آهنگها و نغمات بسته است چهارم
 اتروید و در آن روش کلامی و ادعیه است که هنگام براب شدن با دشمن و تر انداختن اعدایا بخواند
 گویند اگر کسی آن طریق و ادعیه یک تیر اندازد و آن یک تیر صد تیر اثر شود که بعضی مثل بر آتش بر باد و طوفان
 و غبار و باران شکست است بعضی بصورت دوان و درندگان شود که بر دلان از آن بهرند و بسیار
 امور غریبه و آما عجیبه آنکه اگر دو و این علم را اتروید یا خواند که این سحرها و افسونهها در آن مذکور است و در
 نزد ایشان زن تواند از شوهر کبکله و زن دیگری شود یا شوهرش میرد شوهر دیگر کند و میتواند شوهر از زن
 بدد و زنش را بیکری صحبت کند و فرزند آرد و میتواند چند زن که بدیندیکت زن بگیرد و اگر بعد از مردن شوهر
 زن سستی شود و گمانان او و شوهر او آمرزیده کرد و اگر شوهرش در دوزخ باشد او را بکشد و بهشت و
 هر زن گشتی شود و دیگر نمیشد و چون بدین دیگر دنیا آید و باشد و اگر زن بعد از شوهر بیوی بکشد
 بر دهر که از زنی نزد و چون زن خواهد سستی شود اگر زن برهن باشد یا شوهر در یک آتش سستی شود و دیگران
 در آتش جدا کند و آید و هیچ زنی را بستم نتوان در آتش انداخت و چون خواهد سستی شود نتوان منع کرد و اما
 محققان ایشان گفته اند که مراد از سستی شدن زن آنست که زن بعد از شوهر جمیع خواهشها را با شوهر بسوزاند و
 پیش از مردن میرد و در زمان مرگ زن شولست معنی آنست که شلوت را بر اندازد و ازینکه خود را مرده
 در آتش بسوزد و این عمل نامتوده است و باید به جا بکشد و ماده کا و و مرد را بر زمین طواف کنند و سینه کار
 را بر پیشکش کنند و نزد ایشان که بختن از بخت گناه عظیم باشد و این طبقه کشتن حیوانات را و او را در جگر کا
 را که گفته اند از او زخمی خوانند و ایشان ریاضات صعب دارند چون ایستادن و او بختن و حرف نزدن
 و لب فرو بستن و خود را و نیم کردن و خوشنق را از کوه در افکندن و آنکه زن خود را با مرده بسوزاند این
 جمله مشهور تر است طبقه دوم دیدن آیتان و ایشان ضعیفین این طبقه اند که گویند وجود حق بر همه شیها
 محیط است از زوال و فنا محفوظ باشد و لذت و لذات را با مایا خوانند یعنی مگر اندک زیرا که گویند جهان شعله است
 و آن ذات مقدس هر دم بصورتی بر آید و آنرا که آتشه بلباس دیگر بپوشد و او بلباس برهما و بشن و بشن
 در آید و این یک حقیقت را اقوم گفته نمود و نسبت ارواح ذات چون نسبت موج است بدی و شرار
 با آتش و گویند نفس راسته حالت است اول بیداری که از مشتهیات جسمانی بهره گیر و واسوده شود
 و دوم خواب که از وصول مطلوب عدم وصول مسرور و معنوم شود و مرتبه پنجم آنست که از شادی

سستی زنیان

صفت دید
میان

و غم رسته باشد و گویند سالک چون وصول بر تپه اطلاق یافت سخت در شرف و شکران و در وقت قرب فرشتگان
 شود و سیم بصورت فرشتگان در آید چهارم چنان با فرشتگان ملحق شود که آب با آب ملحق شود و بعد از این عوالم
 اربعه صین و جو حقیقی شود که در آن در آنجا نماند حکمای این فرق که بشت است که در نصیحت را بچند سخن گوید
 و کتاب چون از ویست و آن مقامات را بگوید و بشت نام کرده اند و دیگر سخن است که در نصیحت را بچند سخن گوید
 رانده آن کلمات را را که نماند و اند و آنان که در این صفت بکمال رسیده اند کیانیان خوانند و حکمای متاخرین
 ایشان مانند سنگ چاری و جز آن اینها را جملگی خوانند و این طوورات و عبادات و ثواب و عقاب
 جمل را خیال خوانند مانند صورت خواب و گویند فرشتگان صفات حق را به ما بر ما می آفریند بشن نگاه میدار
 همیشه بر می اندازد و این سه صفت حقیقت و اینها در توتیر باشد چون در دل تصور شهری گوی آن بر ما است
 چه از او یعنی آفریده و چنانکه آنرا در خاطر داری آن بشن است که نگاه دار است و چون ترک آن کنی
 پس همیشه باشی و از حکمای ایشان که اهل جوکیانند یکی بهتر می است و آن دیگر شیورینه است که هر دم را از
 مرکب خود بخوراده و مجلس و دم نیکو و بخت گویند شیورینه با هر دم کشیده گفت سن نزد اینها بدر خواهم شد
 روز دیگر و دم بر سر او جمع شدند و طلب بر ز بر هم نهادند و درین خود بر ز بر طلب بر آید و بی باهر دم
 سخن گفت و یکبارگی در دلبسته از جهان بگذشت پس هر دم آن آتش در آن طلب زنده و حید و ابرای حقیقت
 طبعیه ها که گویان اند ایشان گویند و جو منقسم شود به دو قسم حقیقت و آرزو پس گویند دو قسم خلقت و آرزو
 بر کثرت نامند و گویند پیش از قدم و آتش بر کثرت در آسخت و این عالم آبادان شد و بر سرش
 چرخ است اول جبه و حواس دو قسم خودی و سنی سیم شهود چهارم خود پسندی پنجم غلبه این پنج چرخ
 پیش را شصت و هشت و چون از اینها دور شود و رنج زایل شود و این سلوک را ورطه گویند و آن چند قسم
 است اول صدق با بر زنگان دوم رحمت بر مظلوم سیم خیر دوم خوشی چهارم با بدکار سخن گفتن و این
 را چتر و تیر گویند چون سالک بدین صفت آراسته شود رنج زایل شود و بر کثرت و پرش جدا گانه در دل
 آن سالک تافته و شسته آید و بدین علم حقیقت بر کثرت که خاصه حقیقت است ناپدید شود و پرش حقیقت خود
 باز نماند و هر وجوهی شود و چون در لغت چند و آن معنی پیوستن است و جوکیان اصنام را گویند اینها یغیه بهما
 و برین همیشه را شاگردان گویند و مانند و چنان متاخرین ایشان چهره آخر الزمان صلی الله علیه و آله را شاگرد
 و پرورده گویند و مانند و نزد اینها یغیه هیچ چیز حرام نباشد چه بر آیین هندو و نصاری خوک خوردن و پیش
 مسلمانان کاه خوردن و از خوردن گوشت آدمیان مضایقه کنند بعینه اکیان و با کبریا نمر خورند و این
 گروه دوازده فرق اند و هر یک در فروع و ریاضیات بر وشی روزه و طبعه از ایشان باشند که بول

در عقیده
سالکها

صفت جوکیان

و بر از خود را با جمیع آنچه صاف کرده میباشند و گویند عامل این عمل بر کارهای بزرگ توانا بود و ایشان را
 ایشیا و جمیع کوهی خوانند و بر علم ایشان از هر دین آئین بر گردن توان پیوست و با خدا توان رسید گلی آنگاه
 که از راه کیانیان دوازده سلسله جوکیان شود و در ترمیم بعد رسد با یکدیگر کیانی گویند ایشیا که یعنی صاحب
 و خداوند است و عرض آن واجب بالذات است و بی خدا و بهیمن است جدا و جویند و جویند معنی ممکن باشد و غیر
 منزه است از آدم و اسقام و عیوب و این صفات لازم جویند و این جویند با آنکه حقیقت جسم و جسمانیت
 خود را بدینی انباشته و جسم نیست و در اجسام و ابدان گردان بود با مقتضای زمان بدنی که از او جسم و دیگر پیرو
 و آن جویند جان باید به صفات تا از قید جسمانی بر پا آید بی اندرست و جزو اعظم آن گشتن جویند است و حکم
 راستی دیگر از وی کردن دیگر از زن و دوی حقیقت و بر خاک خفتن و دیگر چیزی از کس خواستن و اگر ناخواسته
 از دست بر رفتن و دیگر هیچ و قوت یک چیز خوردن در رضا و یک یا کینگی و طهارت دیگر عبادت حق و دیگر نشستن
 جلوه و آن نزد ایشان چند قسم است و دیگر کشیدن نفس و بیشتر دم بطریق مستقیم دیگر از حواس حسیه دل باز
 گرفتن و دیگر حقوق و دیگر دل بر خدا بستن آنکه خدین گند از دور توان دید و از دور توان شنید و جمیع الام
 و نقایص از او زایل شود و حکم دم و دم هم چنانست که چون کس از اینک نگاه داشتن دم کند باید از دور حقیقت
 با زمان و خورشش شور و تلخ و ترشش بریزد واجب داند و بداند که از شنگه تا مارک سر صفت پایست
 که از میان عجم از اینها مفتوحان گویند چنانکه با و دمی را در عروق بر آید و شد و اندک ماده حیالت و با و را
 ده که نه شستند و با و فو قانی و چنانکه از کشاکش داند و بهترین جلسه نزد ایشان باشد که باشند با
 چپ را بر مقدمه گذارند و پاشنه راست را بر فراز ذکر و تن راست بدارند و چشم بر هم نهند و در میان
 دو ابرو نگه دارند پس قعد را حرکت دهند و با و پسین را بسا و فرازین بسوی بالا کشند و هر پایه بالا بزنند تا بسر زان
 و پنجه کشیدن آغاز از جانب سوراخ چپ یعنی گندند و راست بنهند و در هنگام کشیدن در چپ تقو
 در آید و گند یعنی با سوس قرض ماه را بدید داند و بسوی راست آفتاب را و این عمل نرودند و آن سوره
 اعمالست و گویند چون بکمال رسیدیم مرکب خیره و خلق بدین تواند کرد و با زمین پیوست و عامل این عمل
 حق مطلق شود و جوکیان روزها توانند دم در بیت سناسیان نیز طبقه ازینند و اندک مجلس دم کنند و چون
 جوکیان ریاضت کشند چهارم طبقه شاکیانند ایشان گویند که همانا دیو که اعظم فرشتگان است زنی از
 روحانی که او را میاهنگی گویند و از آن چیزی برکت خیزد و دیگر نمایه مثلاً خمر آب و با و را آتش نماید و آن با
 شکست خالق جهان و با عمل اروح و اجسام است و از نیروی او را جلت دنیا گویند یعنی با و را عالم
 و او را فنا نباشد و این روحانیه جمیع حیوانات در شش و دایره که از او است چکر گویند باشد اقول ششگاه

صفت دم
بستن

در عقیده
سالکها

و تو هم نماندیم فوق نماند چهارم دل نماند از سر سینه تا چهره گردن شکم بر و و فوق آن تا رگ سر است و محل جهان
 فریب یکدیگر ندان روحانید باشد و او را بکنای با فر و غ صبر آقا قیاس آرمید و هزار گونه کل عطر و جاذبه بکوبد با اوست
 پس او را بدین تصور کرد و عبادت نمود و ازین بند و ان بسیار که بدین ذکر استند و فرج را نیز بر سر بند چسبید
 توالت و تاسلی آرد و اند و بهتر بر پیش بر سینه آن لنگت همانا و است چنانکه ذکر را گویند هر آب ساجده همان
 صورت بکست است که عبادت از فرج باشد و منار با بجای دیگر بود و مسلیمان ازین معنی غافلند و در این طایفه
 الکی قرار است الکی آن باشد که شکر خوردن است و او را ندانند و خاصه اگر کسی سر آدمی کشتن حیوانات را اگر چه همان
 باشد جایز شمانه و شب بنگاه آنجا که هر دو کار را سازند و در فقه گوشت سوخته اصوات را بخورند و بازمان خود
 نظر بیکایک آنان هم میر شود و اگر زن بیکایک باشد ثواب آن بیشتر و اند و شکر دادن برای پست و ان نمان
 و دختران خود را برده تا از ایشان کام ستانند و نزد ایشان وطنی با و و خواهر و عه و خاله و دختر همه جایز باشد بر خلاف
 بعضی ازینند و آن که دختر از خویش و قبله بزی نیاید و بعینه ایشان پنج حیرات برات چون جماع دادن
 نباشد و گویند چون زن مردی با هم آمیزند هر که ایشان را پنج ساز و سزا و از فرین خداست چه در این کار
 اند و تن همسر و ولدت میرند و المی ازین دو یکی میرسد و گویند میرد و زن را و امنیت و نباید گفت این
 زن بیکرست چه مردان زن از غنا صند و هر چه از ایشان آید هم از غنا صراست و زمانرا اعظم حق و از
 و خودش لو با از دختران فرشتگان خوانند و گوشت مردگان بخورند و هر که زن خود را نزد استاد و استاد
 او را باک عقیده نشمرند و اگر کسی را زنی نماز آید و باشد او را و بکن بیکایک آن حاضر کرده تا مردم در
 حضور شوهر با او جماع کند باشد که استن شود و پنجم طایفه پیشوایان ایشان بشن را خلق اشیا و علت
 اولی و موجود کل داند و گویند او جسمی است مانند بشر و زن دارد و بر بها و هما و مخلوق اوست و راه
 آمیزش بد و ندارد و گویند چه جسم است جانی دارد و جان از جسم جدا نیست بلکه جزو اوست و
 جسم را دو ماهیت است یکی روحی و دیگری زنی و جسم مرکب از غنا صراست مردم در خود را عمل
 خود ترکیب حیوانی یا انسانی می پذیرد و او را جان در قید غفلت و حرص گرفتار است و از و اج بر
 شکوه است اول سلامت دوم راجس هم نامس سلامت در خود را اذیت و چون بندگی بشن شایسته
 سازد و مقام اطلاق رسد و جسد غرضی جسم شالی را بگذارد و بیکر اول که صورت مردی رعیت بگیرد
 و بهشت در آید و راجس است که ثواب و گناه او مساویست پس برای ثواب و گناه و راجس و مستغف
 مرد و باشد و بسبب ثواب با اهل ثواب محشور گردد و بیکر گناه با اهل عتاب رنجور باشد و هر که از بیکر گشتی
 با حل نمزد و نامس است که در شمن مقام اطلاق باشد و عاقبت بدن مثالی را گذاشته با بیست شش تن که

صفحه یک

در عقیده
چندین

بر برگ

بیکر و تافیش بخت است شده در عالم طاعت فایکمی معذب باشد و از آن مقام بگذرد و بعضی از ایشان هوا خا نند و
 انجاعت بشن را عبادت کنند و فرشتگان و دیگر را بد گویند و این طایفه در نزد بدین خود خدا بخورند و فرمود دوم از
 ایشان با هوا خا دی اند و ایشان در نظر بر جهان که بدین نباشند خدا خورند و گوشت هم هر سستی باشند و این
 با بر جهان بیکر گشتی کنند که و چهارم و با علی باشند و ایشان هیچ قیدی ندارند و زنان خود را نزد دست آرد
 و ستوده دارند و رام را منظر عفت بشن اند و کشتن را منظر شجاعت و شوق خوانند و این طایفه گوشت شتر
 و مانند شلغم و کز و چیزها که گوشت شبیه بهم نخورند و در کتب ایشان نیست که بر جهان در هوا طهران میبند
 اند و بر آب میگذرانند و چون لب بخورند گوشت آلوده ازین قدرت از ایشان سلب شد و بیکر این
 نیز از این طایفه اند و میراک در لغت طلب را گویند و ایشان پشت با دنیا کنند و عبادت پرورند و عبادت
 دیگر و ایضا است که مشغول است بر ستایش و صفات رام و کشتن بهم ایشان را سلف هر بشن داند
 و گویند بشن مجرور است از روح پرورده اند و از خویش را طفل او شمارند و معتقد بر ایضات و عبادات می
 باشند گویند و زده داران آنانند که در عالمی که ازین پیش و اشته اند و ایشان را بدین دیگر بوده و بر ستار
 کرسند و اشته اند و نماز کنند کان آنانند که در پوستان را با پای اشته اند اکنون بکافات عمل گرفتارند
 و قس علی هذا ششم طایفه چهارم آن باشد ایشان گویند چنان جز پنج اسکند نیست اول رعب اسکند
 که در ک حواس ظاهر است و دوم دید اسکند که در ک حواس باطنی است سیم گیان اسکند و آن نمانیت
 و خودی است چهارم سبکیان اسکند و آن هم حیوانات است پنجم سحر اسکند و آن کنون دل
 و خاطر است این جل نفس ناطقه در انسان و حیوان است و عالم را صانعی نیست باشد و این ظهور
 با قضا طبیعت است آنچه در بدیهه باشد و غ است چه احکام میداست که چون از پی مردگان طعام
 نهند و بدرویشان دهند عاید مردگان شود و این سخن کذب است چه اگر کسی از دهنی بیرون شود اگر چه ده
 کام مسافت باشد هر گاه در قضا می او طعام بخت کنند و بیا و او بدین را بیکر آن که کس از
 این جهان رفته باشد سیر خواهد شد و ازین گونه سخن در کلیات بیدار گویند و عقیده ایشان بر آن است
 که مردم بهر چه دست یابند باید از لذت بهره گیرند که دیگر کس بدین عالم آمدنی نیست اما باید جانور
 از بخت اند چه شرط عقل ازاد کردن نباشد و گویند هیچ کس بخت نیست که کس بر صانع تواند اطاعت کند
 و خدا بتاسد پس چیز مظلون و موهوم چرا باید بندگی کرد و فرشته که هرگز مشهور نیست چه باید قابل
 وجود او بود چه بایشینه سخنان جمعی جا به دوست شده بهشت و دوزخ بر سینه دهند و بنفد بندگی طلبند
 و این طایفه هیچ چیز عقیده ندارند و اقرار نیاورند جز آنچه را مشاهده توانند کرد و گویند چه مردم از غنا صراست

صفحه یک

در عقیده
چهار

عقیده
شایسته

نگهدارند و نه بیکدیگر با هم الفت گیرند و باز خراب شود و بقیه ترک شاسترو ایشان اهل بحث اند و اثبات صحت چنین
گفته که گویند عالم صنوع است و هر صنوع انصاف با خا راست و نزدیک ایشان ازادی بقیه میدهد
نه اتحاد گویند اگر چه مردم بقریب با حق چویند اما او نشود و متحد گردند مانند مار و پود که با کمال قرب از هم جدا
باشند و علم بحث نزد ایشان مثل است بر شازده شتم و اصول این علم بر منطق است و سخن از مراتب
افزایش گفتند که در آن جمله موجب نظولیت و گویند اینک از سطوح فرموده از روزگار سلف ضوابط
غیر مفصل از علم منطق بهار سید و اما آن جمله را بدین ترتیب پیرا سلیم اشارت بدین ضوابط است
طبقه ششم کرده بوده اند و این طبقه بکمال حق و اجساد و مخلوقات اعتقاد دارند اما به تسامح نفوس جام
قائمه و شریعت هستند و آن را انکار کنند اما جانور نکند و گوشت حیوانات نخورند و بر آب لیاری
نگذارند تا مباد از زیر پای جانوری کشته شود و پایی بر سر سبز نهند تا مباد الفس نیای زحمت
بیند و چون خواهند آب میاشند با آب کشته تا مباد جانور آن خورد و آن باشد و آن
باقیه را حتی در آب بگذارند اگر جانوری در آن باشد با آب رود و در ایشان این طبقه موسی سر و
ریش را با موسی چینه بچینه و چون طی مسافت خواهند کرد و جادوی نرم با خود برداشته راه را بر روند
تا جانوری ضایع نشود و چون سخن کنند دستار چرب و آن گذارند تا پیشه و جانماری و دیگر بدان فرو نشود
و از میان جوی آب نگذرند و بجز و پارسائی روز گذارند و هرگز روی زن نبرینند و این در ایشان از حق
گویند و حتی نیز و طبقه اند که پوکی دوم پوچاری پوکیان آمانند که خدای را بکایه است مانند از تقیای
و حلول و اتحاد و ستره دارند و بیت پرستند و پوچاریان بیت پرستان باشند و این در ایشان که حتی نام دارند
بهنگام طعام خوردن بخانه مخلصین روند و آن مقدار غذا بگیرند که زبان بخش و قسمت هیچ کس نرساند به
و میان در چینه خانه روند تا سیر شود و برای آب نوشیدن نیز در خانه ها روند تا هر جا بر آب عمل کنند
آب گرم کرده باشند اندکی بستانند و جگر را فراهم کرده سیر کنند و میاشند گویند از این طایفه هر که
شخصی را دید که از جامه خود پیش گرفت و خواست آن را بکشد حتی با او گفت که در ازای خون این
شیش نزد من بستان آن را بکش و آن مرد پای سخت کرد اما حتی صد درهم بداد و آن شیش را گرفت
بدین گونه چند گشتند که زبان بخیوانی رسد با جگر و دیگر از متاخرین هستند و آن گروه فراوانند که حق بچینه
دارند و فروع مذاهب ایشان با متقدمین بیونست تمام دارد

و السلام



صل دوم در ذکر سلاطین هند و بعد از طوقان فوج تا زمان هجرت زوال و ایل

آنچه در باب سیر و مصنفین تراجم اسلام نوشته اند اینست که مملکت هند نیز مانند مملکت راج سکون از وجود فرزندان
آدم سمست بموری پذیرفته و شرح این اجمال آنکه بعد از طوقان فوج هر سه سیر خود سام و یافت و حام را با طراف
راج سکون فرستاد و حام با هم در از سوتی الشافین بجانب جنوب سفر کردن را تقسیم داده و در اراضی وحد و جتو
مقیم گشت و در معموری انجاسی نمود و اندویشش فرزند بود و اما از حواله اول هند دوم سند تیم حش چهارم فوج
چشم بر ششم نو بهر یک بنام خود شهری بنا کردند و این شهرها یافت آمانند که اگر در اشد و لا و حام بود چهار سیر داشت
اول پورپ دوم نیک تیم دکن چهارم نهر و ال و هر یک بنام خود شهری و داری میان کردند که با حال آن شهر بنام
ایشان میشود است از دکن هند سیر بود و اما اول مهبت دوم کتر تیم نیکت در آن مکت را بفرزندان همت نزد
که هنوز آن طایفه که در شهر دکن موجودند مثل ایشان میباشند و نهر ال را نیز سیر بود و اول هر و ج دوم کنج چشم ال
و نیز امضا و بلاد نام ایشان آباد شد و چنان از اول و نیکت مکت بنحاله سمور گردید اما از پورپ که در اشد بنید بود
چهل و دو سیر بود و در آنک زمانی اولاد ایشان از حواله ادا فروغ شد و از سنان خود گشتن که بهتر میترسید
کرده و بلطنت بر گشته اند که در نظام مکت ملت و قویر سپاهی و رعیت سامی باشند پس اول کسی که بعد از طوقان مکت
هندستان را بت سلطنت برافراشت گشت بن پورپ بن همد بن حام بن فوج بود و در روزگارش برهن نامی ازل

و در سلاطین

نیکت بن هندی که آنکه کاهوت خاطر و صفاست مایه انبیا می روزگار پیشی حتی هشتاد و دو و دو کی خواندن
 و نوشتن بر دو مین کوهی که نیکش را جبه بنایت جیم و خطی نهایت عظیم بود که هیچ سبب توانیش احتمال را کباب
 نیاروی لاجر پریان جشی را نام که ده بر آنها سوار میشد اول شهری که در هندی بنا گذاشت شمراده بود و در عهد او
 و و هزاره قصیده و دیهیمت آبادی پذیرفت مدت ملکش چهار صد سال بود و هشت پسر از وی باقی ماند از جمله
 چهار ج که بهر و مستر بود و بعد از پدر بر تخت نشست بهتر پیشتر از پدر را با دومی ملک که شش منو و اول پوپ را نامت
 و حکومت داد و فرزند که از نسل بر زمین بود و در منصب وزارت بختید و کرد و بی را بخت و وزارت نصب نمود و در کشور
 زراعت نوعی می نمود که اکثر لایمت و دوست بهر وستان هم آباد کرد و به جمید و فریدون معاصر بود و پوپ
 با و شاهان ایران طریقه محبت و واد مسکن میداشت اما در آخر بار در دوازدهم شش از وی پیغمبر و بنامان آمد و
 در آن وقت با و شاه ایران خنک بود و لاکن فرما فرمای از پیمان که شاسب بود چون برادرزاده چهار ج با وی
 پناه آورد و کر شاسب اعانت او را فرستاده با پای بزرگ متوجه هند شد و پنجاب با پنجده سپه سالار چهار ج
 جنگهای می رواند کرد و نظریافت و بکشت هند وستان و آمد که اکثر ملک چهار ج را تا راج نمود و چهار ج ناچار
 شده پاره از ملک خویش را برادرزاده تقوی نمود و او را از خود راضی کرد و کر شاسب را با فضال زد و چهار ج
 ساخته اتاس مراجعت نمود و کر شاسب شش و بی پیرفته به حضرت خویش باز آمد و گن این شش علت خود شکست
 چهار ج کشت تا هفتصد سال بدولت و اقبال زیست از وی چهارده پسر بود و آمد و ولد ارشد او کیشور ج
 اعظم هند وستان قدیم بنام در اول سلطنت هر یک از برادران را بکومت بلدی مامور نمود و آنجا و خود سزا
 ساز داد و به بلده کاپی آمد و کار آنها را نظیر داده و از آنجا بگود واره در آمد و در میان و دور و نزدیک را طلب
 نموده هر یک را شش پنی در خود داده و پیشانی لایق گرفت پس از کوه واره کوچ داده بخار کن آمد زمین داران و کاشیکن بگردیدند
 ایشان بر کیشور راج و شمراده و در طلب خراج و مطالب اراج مبالغت و خشونت آغاز کرد و این معنی بر ایران کن مامورین آنها
 پس متفقاً لایق مخالفت بر افراشته و لشکریان خویش از اطراف خوانده در و کن حاضر گردیدند و راج چون نیک نظر کرد
 کتاب مقام دست ایشان را از و از و صلح بر و ن آمده مراجعت است و اگر شاسب نمود و کر شاسب سام نریان را با
 سپاه کران کسب نمود و کیشور راج چون اندوه و نریان کاپی یافت شاه خاطر شده و با جانده و بر استیصال کرد و آنجا با اتفاق
 نریان و وزیران ایران متوجه داری و کن کشت مردان ملک را پای اصلطه بغیر و قاپ و بخت جشی نمود و در
 بعد مضر ایت آمده و روی ملک رخاک نهاد و ملک دکن باز تصرف کیشور راج داده و از آنجا با اتفاق نریان
 به دارالملک آمد و او را بکوه فرایان خوشه نمود و در تخت و دایا و در کر شاسب چنانکه کرده و بی سپرد و او در کسب
 ساخت خود و بکار ملک و رعیت پرداخت و مدت و در صد سال در ملک هند وستان با تقال حکومت کرد و چون پیش

پسری شد فرزند مبدل و امیر و زکی صاحب تاج تخت شد همواره با کتاب علوم روزگار میکرد و اوقات خوش را
 به صاحب علم و معرفت حکما خوش میداشت تا از فنون فضایل اقام علوم بهره دانی حاصل کرد و آنجا که دست
 جو از استین بر آورد و پیوسته خواندگان را بنده و درم شاد و خرم میداشت چون ۵۰ سال از زمان سلطنتی
 منقضی شد که شاسب رخت بر سر ای جا و دانی یکصد و هشتاد و دو سال از زمان استوار کرد و آن قانون با کیشور
 در میان با وی نیز برقرار نمود و در حضرت فریدون کاه که عرض بنامی میر و کاه فریدون نیز بنیاد رسید و منوچهر
 بر تخت ایران بر آمد و فرزند زکی را ضعیف شمرده و حقوق سام نریان را بطریق بنیان گذاشت و لشکر افروان از
 حساب بر کوشته بجا بخت چاب آمده و آن ملک را از دست عامل نال بر و ن کرد و تصرف شد و جالنده را در ملک
 ساخته آسوده نشست تا سال افسد و ششم سلطنتی که افراسیاب برادر کیشور و ی استوار یافت نظر بر اینک را بر میان
 خائف بود و صواب چنان دانست که با افراسیاب سازش و الفت طرا کند پس نامه هر یک بر نوشت و بدینچه فرام کرد
 با رسولی بدر کاه افراسیاب فرستاد و با وی رسم و داد را حکم کرد و اما آنان پس که رسم دستان بگذرند و سبب بهر جرم
 پنجاب قصد فرزند زکی کرد و او را با مقام رستم را بنام و ده که رخت کوهستان از تربت بر و رستمی بنامی ملک
 پنجاب و قمان و سند گرفت و در محل حاکمی خود نشاند و متوجه تربت شد و فرزند زکی را بر عزم دی الی با تو که در
 چهار گنده کوه و ده که تربت رستم متصرف او نشده از تربت مراجعت کرد و در ویر و سزا و آن کوهستان و در پی چند کوهی گذرید
 جان با و مدت سلطنت او در هند وستان ۳۲ سال بود چون خبر فوت فرزند زکی بهستم دستان رسید بنابرین
 و دانی که از فرزند زکی بوقوع آمده بود رضا داد که انا و لا و کسی سلطنت هند وستان کند پس کی از سر واران هند که کوشج
 نام داشت بر تخت سلطنت نشاند و کار ملک را با او متصرف و حکم ساخته خود و نالستان مراجعت نمود و سورج بدینچه
 قوانین ملک داری پرداخت نامت هند وستان را فرو گرفت و با و شاهی با تقال کشت چنانکه از لب و دایم بکمال
 تضرع دکن نامه فرمان بود و دو عجمش بر معنی از طرف کوهستان چهار گنده بلا زست او رسید چون از علوم غریبه و خود را
 بود تصرف تمام در مراجع سورج بهر ساینده سورج گفت که صورت بزرگان سلف را از زر و سیم ساختن و بدیشان سجده
 کردن با یقوت عات عظیم است پس سورج بغرور آمده و بی صورتی چند بهر مردم کشته اند و در ویم بباخت و قبل از عباد
 و پیش آن اصنام را سبب صلاح و فلاح دانست و مردم نیز با و شاه اتفاقا که ده یکی صورت مردکان خود را
 بساخته و بدان سجده و در دانی بسیار بنیاد که در هند وستان نود و طایفه هر یک بطریقی جدا گانه بت پرستی داشتند
 و آئین بت پرستی در عهد او رواج گرفت چون سورج بلده قنوج را فتح کرد و اندک اوقات در آنجا می بود و پس
 حقوق رستم را نیکو میداشت و در ویت و پنجاه سال در ملک هند وستان سلطنت کرد و بی و پنج پسر از وی با نام
 ولایت محمد را رشتاد و لا و خود و چهار ج بگذاشت و بگذشت چون بهر راج بعد از پدر در ملک هند وستان خداوند جا

شروع
 پستی

در جواب گفت که من بکلمه را در وادای خود بکشم این قدر فرصت بدهید که برادر خود را مطلق سازم و از او دست
کشم که با شما صلح کند بدین شرط که هرگز و هیچگاه و باقی مملکت از شما سر و داران آن خود این سخن سلطان را
حکم بر نبردند و از مخالفت خود و مخالفت سلطان باشند بیهوده جنگ دید و بعد از طلوع فجر در یکجا میگریختند
و در بطن جنگ فرو گرفتند و آن گریه سر اسیمه شدند لیکن بفرمان بود و خود را جمع آوردی کرده صفه انداختند
آن جنگ مثل برود چون شیت قادر تعال بران شد که سلسله جهان بیانی آید و ستان از فرقه بنویسند و قطع کرد
و زمان تمام مملکت در قبضه اقدار اسلام در آید بنیم نصرت الهی بر هر چه سلطان و زید و نبال دولت رومی
تیمور بعد مدت عواض ابد از پنج برادر و تیمور از درگاه و شکوه داشت که در وقت بسیار بدعت
نظامیان اسلام اقدار و سلطنت هند و ستان از فرقه بنویسند و کلی منظم گشته بسلطین اسلام تعال یافت بعد از
آن سلطان بنده و دست صوبه جیم را نموده بود بی رفت و آنجا را پای تخت خود قرار داد سلطان شهاب الدین
پادشاهی بود شجاع و در بر و دلاور چون از جهان رحلت نمود و بگریخت و در فرزندش داشت بعد از وی
غلامان سلطنت رسیدند چون نوبت سلطنت بامیر تیمور که در کان رسید یکبارگی ریشه برفت و آن را از چو بکند
و بعد محتاج بکار گری شده چنانچه ذکر هر یک بطریق اخبار و تاریخ است

شهبه سلطان ابوالحسن

شهبه رومی تیمور



مقاله دوم تاج التواریخ موسوم بسلالة النیر ذکر سلطین سلسله تیموریه کور کار کرده
مملکت هند و ستان سلطنت کرده مثل برادر فصل اول در ذکر سلطنت امیر تیمور که در

بزرگ شاهی
تیمور که در
هند

در حجاب خفا و بلباب احتیاط نماند که این سلسله رفیع الشان چندین در شرف و مناسبت است که هیچ یک
از سلاسل سلطین بر آن نتوان شد و این خاندان در آن قدر علو و جلال است که هیچ خانواده و خاندان بر آن
بر قیاس نتواند رسانید بنا برین اساسی اجداد صاحبقران امیر تیمور که سلسله کور کار گشته است تحریر میشود که نوی
برین ادعا باشد نسب امیر تیمور و چگونگی خاندان به توغنا خان که چهارم خیمه خاندان و نیمه اوست میرسد و توغنا خان
پادشاه ترکستان بود و پسر داشت که بی قیاس با او در ازل قبل خان یک پسر خان بوجود آمد و او
تیمور از اولاد قاجولی به نام پدرش امیر طراغی بود و ولادت امیر تیمور در ۲۸ شعبان ۷۳۵ مطابق
نهم اپریل ۱۳۲۵ در خلجک که شهر نرسه است و شهریت کوچک متصل به قندهار زمان سلطنت تربیعین خان از بطن
نیکه خان و ناطق اقبال طالع گشته و زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابو سعید خان گذشته بود
بدین سبب برج و مرج و در زمین ایران بطور آهه چون امیر تیمور بن ۲۵ سالگی رسید خواهر امیر حسین بن امیر
شکاهی بن امیر قرغین را خواستگاری نمود و امیر قرغین بعد از قتل غزان سلطان بهرواری سیده بود و بعد از
قتل وی پسرش امیر محمد الله قایم مقام پدر شد و بعد از وی خلجی فاحش در مملکت به رسید و هر کس جائی را متصرف
شده به سر باطاعت و بگری فرود می آورد چون امیر تیمور و امیر حسین بر دشمنان غالب آمدند و تمام ماوراء النهر
تصرف نموده و از خرمیانه او و امیر تیمور بکورت کشید امر از بهر قاری امیر حسین تنگ آمده بودند و خواهرش
که حرم امیر تیمور بود در آن اثنا وفات کرد یکبارگی رفته و دوستی و خویشی از بهم خفته شد امیر تیمور با اتفاق امرای لشکر
بر سر کشیده امیر حسین را از حصار که در آن محصور شده بود دست آورد و قتل رسانید و افسر فرمانروایی بر سر نهاد
بلخ را یکی از بزرگان خود پسر ده گون مراجهت نموده و بجایست مقرر کرد و او را آنجا را مرکز سلطنت نامی
تحت خود گردانیده به بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت مقرر بجا می رسید که فوق آن
متصور بود و در آنجا ترکان را مسخر ساخت و در آنجا خوار نمود و گرفته بهرات و توابع از او بخت تصرف آورد
در بخارا قشاق نمود و سلسله سلطانی را مسخر نمود و در همین سال از بخارا تفرقه نمود که جزا را فتح کرد و در
از او جدا شد و آن متوجه اصفهان شده بهر طریقه ترول نمود و عطا و سادات و فحول را با بر شغال نشاند و طوعا و
کره مال انانی قبول کرد و محضمان بجهت وصول آن شهر آمد و آغاز مطالبه کرد و یکبارگی رسید که ترکان بهر
مطالبه وجهه کور تعرض مسلمانان گشته علی کتبه نام شخصی را بهنگان طران طلبی ساخته بود و بجهت مشغولی آن طلب
نواختن گرفت و نمود و او با شمشیر پیش آنکه معلوم کنند پنداشتند که هجوم عام شده لاجرم بوفات تحویل داد

شاه قندهار را با کسی که بجای او دست در شهر کرده بود نزد قرب شهر کس را ازین که نایند امیر تیمور وقت عزیمت
 ازین حرکت خبردار گشته بدو از طوعی رانده و ابطال رجال متوجه بار و حصار شده تا صبح با عوام و اوباش تلاش
 میکردند صبح حصار خورده از توقف سیاست حکم بقتل عام صادر شد بر او ایستاد و هزار نفر بقتل آمده بود در
 شروع ۹۹۰ ساله منصور و الی فارس که کلاه گردی کشیده می نمودند و الی نظر را مقهور ساخته فارس را
 بقصر خود آورده و بعد از آن چند دقیقه اهل آنجا را بقتل آورد و سلطان احمد جلایرین سلطان و بیس فرار کرد و نظر
 روم رفت بعد از آن خوار و خاشعانه بر سر نقش خان که حقوق امیر افرازمش کرده بود رفته او را منسوب به شکست
 کرده و اندک با دزد بایگان سعادت نموده تمامی دزد بایگان و عراق را بر سر زامیر افراشته امیر بزرگ خود و او را
 را بر سر زامیر خیمه سپرده و بعد از گذشت چون آشوب و فتنه میندوستان بسط امیر تیمور رسید در شهر محرم لشکر بجای
 خادم سفید شده از دایمی سده کشته با هم و شاه لودی که در آن ایام در دلی پادشاهی میکرد و مجاهد نموده هندوستان را
 فتح کرده در دلی خطبه بنام خود خوانده پانزده روز در دلی توقف کرده مراجعت بر او اب نموده و قلعه پات
 و سرته را تاخت نموده از دایمی کلکت عبور کرده در سار دیار که را بقتل رسانیده سعادت بر او جلا پوزو
 تا آن که سو اکت تاخت و تاراج کرده چندین قلعه را مفتوح و تاجانده و از آنجا که برابر کرده و رجور رسیده
 حکومت لاهور و ملتان و دیپالپور را بخره خان داده خادم سمرقند شده و با دایمی پادشاهی با دایمی
 نصرت شاه لودی فرصت را غنیمت شمرده دلی را تصرف شد و سلطان ابراهیم تیمور را و سلطان محمود و فتح
 و دکنه سیواس و ملاطیه و ابلستان را تاخت نموده لشکر بنام کشیده و تمامی آنولایت را سخر ساخته حکم آنجا را بقتل
 رسانیده و دمشق را گرفته آتش زد و در غنیمت و دجالی انکوری با ایلدزم پانزده پادشاه روم مصاف داده و غالب
 شده و او را شکست داده و چپست او را در قفس کرده با خود میداشت با بچه امیر تیمور تمام روم را تاراج داده و دایمی فرنگ تاخت
 و تاراج کرده چون خواطرش از تنهایی روم فارغ گشت به واسطه به عده ی که در آن کربلای دشت به ولایت کرج رفته
 تمام کرج را تاراج و زیر و زبر کرده و در شش ماه کلک خطرات را تجربه نموده از آنجا کوچ کرده در موضع انزلی را اعمال گشت
 که از سر قندهار آنجا با فرنگ است قتلای نموده در آن شمار لیش شده شب چهارشنبه در انزلی در سلطان
 فروری ۱۰۰۰ عظیمی در بایجان دار الملک بقا آورده و بموجب وصیت نقش او را در خط سمرقند آورده و در سمرقند
 شیخ شمس الدین کلان در خون ساخته بعد از وفات لقب او را علین کلانی مقرر نموده و لقب کوکان گشت
 اسم او است کسی که در سمرقند خاقان بقرابت و دادی مشرف شد بخلاب کوکان نو انش می یافت امیر تیمور
 از آن بگریزید و پادشاه وقت که خدا شده بود بایران با لقب کوکان شتایان کوکان بایان کی که او را کوکاند عمرش
 چهل سال بازده و دویست و نه سال ۱۱۰۰ سال و پسر و در سلطنت کرد و در این وقت قتل اکثر بزرگان و سکون و سکون خطبه نام بود

شاه قندهار
 و دیپالپور
 و ملاطیه
 و ابلستان
 و دکنه
 سیواس
 و فرنگ
 و کرج
 و انزلی
 و سمرقند
 و کوکان

شیرین امیر تیمور صاحبقران



امیر تیمور چهارم پسر او اولین شاهزاده غیاث الدین جبار و او در اول سلطنت پدر و در شش و ده
 سده قدیمیت سالکی رخت سفارت برتبت و دین عمر شریف میرزا که کمال حکومت فارس پر و اخته و در
 حسب الطلب صاحبقران غنیمت شام نمود و انسانی راه مالای ملی به نظاره یکی از قلاع مشغول بود تا که
 تیری از آن قلعه برآمد و بر کلبه اش رسید بدان زخم فوت شد و دین شام رخ میرزا هفت سال در زمان پیکو
 خراسان نمود و بعد از فوت پدر در سلطنت هرات برتبت جانیانی نشست و چهل سال پادشاهی کرد
 چهارمین میرزا امیر افراشته در زمان پدر حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار کربا نشان تعلق بود و در
 در شکارگاه از اسب بر زمین خورده ضربی عظیم بر سر وی رسیده و خطی و داغ او را یافت اکثر افغان
 مخالف اطوار سلطان بود امیر او را بجنوب طلب گشته ابو بکر میرزا پسرش را بجای او مقرر نمود چون امیر تیمور
 فوت شد ابو بکر میرزا سکه بنام پدر خود کرده تمام سلطنت را بر سر بختام میداد تا آنکه بعد از سه سال قراول
 ترکمان که او را از همکام امیر تیمور بوس سلطنت در بر بود و آذربایجان را تصرف شده بود و سرشورش
 برداشته سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد و میرزا ابو بکر در راه اهرام برده و بجای رفت میرزا
 میران شاه در جنگ کشته شده میرزا ابو بکر حسن نام یافته بکجیت مدت عمر
 میرزا میران شاه چهل سال و هفت ماه و ده روز بود

شیرین

در

شاهنشاهی

فصل دوم در کرامت و شایسته خرد و ستمانی نصیر الدین محمد با پادشاه و حکومت هندوستان
 در آنوقت که سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرزا ناصر بن ابوسعید میرزا کورکان در عراق کشته گردید
 او را یازده پسر بود از آنکه چهار نفر سلطنت رسیدند اول آن بیک میرزا در کابل و دوم سلطان احمد میرزا در قندهار
 سوم سلطان محمد میرزا در بلخ و چهارم محمد شیخ میرزا در اندجان در زمانی که عمر شیخ میرزا در شهر اندجان بود و در
 بهجری مطابق ۷۱۱ هجری قمری که عیدوی از بطن قلندر خان غلام دختر بوش خان فرزندی بوجود آمد و موسی
 بر محمد با میرزا گردید چون بن و دوازده سالگی رسید از جانب پدر مالک خلد اندجان را یافت چون عمر شیخ میرزا
 در روز چهارم رمضان ۷۱۱ هجری قمری فوت شد و در وقت وفات او محمد با میرزا با اتفاق امر پنجم ماه مذکور بخت حکومت
 اندجان نشست و خواجیه عیدیه امر را که کتب وقت بود اسم او را نصیر الدین محمد بناد بعد از آن در و راه
 اندر با سلاطین خجندی او بیک جنگیده بمرقد رسید و چون سلاطین او بیک خیال تسخیر ما و راه اندر بیک
 غلبه بخت بخارا کشیدند وقت مقام دست در خواندند و متوجه خجستان گردید و خجستان را تصرف شد و راه
 شاه بهجری کابل را به دست آورد و در ۹۱۱ هجری قمری که در آن زمان او را امیر تیمور را میرزا حکم داد
 که بعد ازین ما را پادشاه گویند و در آخرین سنه شاهزاده محمد با یون در کابل تولد یافت و چون در کابل
 خان میرزا حکم بخجستان فوت شد با بر شاه شاهزاده با یون را که سیزده ساله بود و حکومت افولایت یافت
 ساخت با بر شاه با نوزده سال و راه اندر و کابل حکومت نمود و در این کبری مرقوم است که با بر شاه
 بیرون کابل در دوازده سال که حوض کوچلی از سنگ مرمر ساخته بود و از شراب پر میکرد و با مردم خوش طبع
 آنجا نرم و نشاط میداشت و این بیت گزیده میخاند نوروز تو بهار می و دلبران خوش با پیش کوشک عالم
 دوباره بیت و در سال ۹۳۲ هجری غزنیست تسخیر نمود و تانرا نمود و متوجه انست گردید چون نزد بیک
 دلی رسید سلطان ابراهیم لودی پادشاه دلی بیک لکت سواد و هزار و پنجاه نفر در میدان با پی پت که بدلی سنه
 مترت ترول نموده قریب یکصد هزار و لشکر با هم زد و خورد میکرد و تا اگر در جبهه رجب سنه ۹۳۲ هجری قمری
 آتشی نموده از جانبین جنگهای مرده میکرد و بهادران لشکر باری داد و دانی میدادند چون تا میدان هم
 عنان موبک باری بونیم فتح بر پرچم علم اقبال باری و زنده شکست بر سپاه افغان افتاد و سلطان
 ابراهیم با جمعی از مقرران کشته شدند و سلطنت هند بعد از انقتاده یکصد و سی و یک سال از فتح امیر تیمور که در
 ایندت نه پادشاه از اولاد افغان بخت دلی نشسته بودند نصیب با بر شاه گردید بعد از فتح و دوازدهم شهر
 مغربه دلی گردید و بخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالک هند گشت بعد از آن شاهزاده چاکر
 را با گز فرستاد و تا آخرین آنجا را ضبط نماید شاهزاده چون با گز رسید بکراجیت نام راجه از اولاد حکام کالیان

دلی

الهامی بنا بر چشیش نمود و بخت شغال زن داشت شاهزاده اموال و خزانه آنجا را تصرف نموده مرجهت نمود
 و چندگاه در خدمت پادشاه توقف نموده ازین مرضی گرفتار و سیل شد بعد از شش ماه بعد از شش ماه بعد از شش ماه
 او را بجهت طلب نمود و حاجت کرد و قدری از آن بیماری بکبار شد و پادشاه بهمان مرض مبتلا گردید چون آنرا تعال
 از وجات احوال پادشاه نکاح بخت ارکان دولت را حاضر ساخت بخت نصایح بلند و وصالی از جمله کثرت
 سعادت ابدی بود و نمود شاهزاده با یون میرزا را و بعد و جانشین خود ساخته و امر را بکایت شاهزاده
 نمود و آخر الامر در ششم جمادی الاول ۷۱۲ هجری قمری در چهار باغ اگر برجهت از وی بود
 و در باغی که بحال بنور افشان میشود راست و آن باغ اکنون در قبضه شخص هندوئی است و وی و در بهار
 باغ موسوم نموده شش ماه برسم امامت نگاشتند جنازه اش را بکابل رده و دفن نمود

شبه نصیر الدین محمد با پادشاه



فصل سیم در کرامت و شایسته خرد و ستمانی نصیر الدین محمد با یون پادشاه بخت سلطنت هندوستان
 بعد از فوت در در عمر ۴۲ سالگی در جمادی الاول ۷۱۲ هجری قمری که در آن کور میرزا را سی سلطنت چون همواره مکتوب خاطر با یون
 تسخیر ممالک و آسایش رعایا و خوشنودی برادران و پرورش چاکران بود و کابل و ملتان را قبول میرزا چاکران
 داد و پیش از امیر را عسکری و الود را میرزا بندگان و به خجستان را میرزا سلیمان نقولین نمود و چاکران را بیک علی حال

دلی

بناصب انعام سرفراز نمود و از آن تهنیت استیلا قلع و بلاد را مرکز خفاط ساخته بعد از شش ماه از جلوس کتاب
 کما بعد ختم نموده راجه انجرام مطمح و متقا خود ساخته و در اکثر مالک هند ریاست حکومت افراشت چون سلطان
 فرامروای کجرات سید نصیری بی ادبی باشد بود بنابرین بر تخریب کجرات غم نموده و از انقبض کردید سلطان بهادر
 آق ب معاقبت و ستاورد و به نیت یافت کجرات بقصر پادشاه درآمد در آن مدت از قذارتا صوبه بهار را در
 حیطه ضبط آورد و در استیلا تمام کرد و این اثناء اخبار خروج شیر شاه بعضی اقدس رسید و فوجی بدفع او وارد نمود
 شیر شاه با ستیلا توجیه لشکر شاهی استقبال و برایشان بشیخون آورد و شکست داد و پادشاه خود با لشکر عظیم
 مقابل او ایستاد و نواح جنگا جنگ سلطان فی قیامین واقع و شکست بر فوج شاهی افتاد و به نیت رفته بهایون
 پادشاه به الکیر آباد رسیده خود ساز میگردید شیر شاه از عقب در رسیده در آن نواح تیر جنگهای صعب قیامین
 روی داده و در مرتبه بهایون شاه شکست خورده اند بهند و به کابل نهاد و شیر شاه تعاقب نموده تا اینکه از
 قلع و اوارا اخراج کرد و خود بر مسند سلطنت بنشین کرد و بهایون شاه چون بهصار مار کوت رسید را ناچار که افغان
 شریک افغان شد اسی را بتقدیم رسانیده چندی در آن حصار ماند در پنج چشمت شاهزاده محمد اکبر از بطن حمیده شکم
 تولد شد و بهایون شاه بعد از چند روز روانه قندهار گردید و حرم خود را در قندهار گذارد و روانه بهرات شد درین
 راه حوالی قندهار میرزا عسکری حمیده و اسباب بهایون شاه را غارت کرد و محمد اکبر را بدست آورد و پیش کاران
 میرزا در کابل فرستاد و بهایون شاه چندی در آن دیار پریشان و حیران بود پس از انقضای چند ماه ناچار شده
 غنیمت بایران را قرار داد و چون بخراسان رسید بزم خان خانان خانان زبیر گاه شاه طلماسب صفوی کسب نمود
 این قلع را از وادوات حالات خود و بنشین نوشت حشر و عمری است تا عنقهای عالی بهتم قلع قاف
 قیامت را نشین کرده است روز کار غله خود کند تا و جو فروش طوطی طبع مراقب بار زن کرده است
 و ششم شیر است و عمری پشت برین کرده بود حالی از کین و عداوت روی با من کرده است انکس
 از شاه آن دارم که با من آن کند آنچه با سلمان علی در دشت اژدن کرده است چون نامه بهایون
 بشاه طلماسب رسید شاه بدست خود این شعر را در عنوان کتاب در جواب نوشت اهای اوج سعادت پیا
 ما افتد اگر تو را کندی بر مقام ما افتد چون جواب بهایون رسید از خراسان متوجه بکهنه قریه منور که در حسیب
 انکس پادشاهی و به منزل شام در حد شکست اسی او فرو گذاشت نمی نمود و تا وارد قزوین شد شاه طلماسب تقدیم
 بهایون را و بهایون پیاشته آنچه او از همیمان خوانی بود بجا آورد و چند روز جشن و از بهار داشت بهایون در روز
 جشن الماس کران بهائی که خراج اعیانی بود و به هم ارمان شکست پیا نمود و سه سال در اینجا شکست دانی توقف
 نمود بعد از آن استدعالی اعانت و دود نمود و پادشاه سپهر خود سلطان مراد میرزا را با دوازده هزار سوار و قریب

فرید دکان او ساخته روانه هندستان یافت چون بقندهار رسید بهیروز عسکری و حصار کابل متوجه گشت بهایون پادشاه
 در بهتم محرم ۹۵۲ به قلعه یورش آورد و میرزا عسکری مضطرب گردید و بهیروز امیر ایماکال شرمساری بخواران
 آمد و حصار را با ویاسی دولت تقویض نمود و بهایون قلع قندهار را موافق و عده که بشاه طلماسب کرده بود و بشاهزاده
 کاران میرزا سپرد و متوجه تیر کابل شد میرزا کاران سر اسیر شده و بطرف غرغین فرار نمود و بهایون بدین جنگ کابل را
 تصرف نموده بهیروز محمد اکبر خوشوقت گردید بعد از گاه میرزا کاران لشکری وافر جمع آوردی کرد و به کابل
 آورد و بهایون بدفع او شغول و متوجه شد و این بین اکثر سرداران قریب باش که به کوکلت آمده بودند با طایفه
 بر کشته بهایون خود با فوجی قلیل بر مخالف تاخت و زعمه تیری به سبب سواری او رسیده از اسب قضا
 لشکر غنیمت غالب و سپاه بهایون مغلوب شده فرار نمود و میرزا کاران قلع را منسخر کرده بعد از سه ماه باز بهایون
 تیراک لشکر دید و بهایون میرزا کاران چکیده و او را منهدم کرد و ایند میرزا عسکری را گرفته قید نمود و بهایون کاران بدین
 افغانان کجج آوردی سپاه مشغول بود بهایون اول حاجی محمد خان را که بانی قندهار بود قتل رسانید و بعد متوجه تیر کابل
 گردید چون بسوا و غیره رسید میرزا کاران با عانت افغانه بر لشکر بهایون بشیخون زده کاری این پیش میرزا کاران
 بهندال در آن بشیخون شسته شد چون میرزا کاران این کشته جز کشتن برادر خود فایده ندید برگردید با افغانه پیش
 چون قتلانان یند که سوای نقصان جانی و مالی بفره متصور نیست دست از قاف او کوتاه ناچار بهند رفته
 تسلیم شاه تاجی شد سلیم شاه او را گرفته معتقد نمود و بطایف اخیل از قندهار کجج مراجه مکرگوت بنا و بهر چون سلیم
 میرزا کاران را بدعی سلطنت میدانت بتعاقب او به مکرگوت رفت میرزا کاران صلاح حق است با انجا
 ندیده از مکرگوت پیش سلطان آدم رفت او بهایون میرزا کاران را بهیروز بهایون شاه از اسب
 کشته سلطان آدم کاران را تسلیم بهایون شاه انانکه کاران عداوت داشتند بهایون معروض شمت که بقا
 جان متوقف بر کشتن کاران است بهایون قتل او را رضی نشد مگر به پاس خاطر امر احکم کوکرون و داد
 او را کور کرده روانه کرد و چون بهایون از قندهار میرزا کاران و دیگر برادران اسوده خاطر شد شیر شاه سلیم
 شاه فوت کرد و بدین اثناء عریض از بعضی کسان مالی و مالی اگر متضمن براین معنی بود که پس از
 فوت سلیم شاه رؤسای افغانه بایکدیگر نفاق پیشه کرده اند اگر آن پادشاه و ریاست حجب ان کشای داد و کات
 بهیروز بهیروز از اسب و اولی است بهایون ششم خان را بجز است کابل گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را بجز
 برداشته با هزار سوار متوجه هندوستان شده بعد از انقضای مدت پانزده سال در ماه صفر ۹۵۹
 وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی ربهتاس حدود و دیاری نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن
 او آواره نهضت بهایونی خود بجز و پریشان شدند بهایون وارد لاهور گردید و افغانان جانب قیامین ده و غرض بهایون

در تصرف آورد و سکنه را که بر تخت دلی نشسته بود با پشاه و بزرگس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سر بخت بل
 یکدیگر میجاری می نمودند تا آنکه در دوم شعبان ششصد و شصت و شش شکست بر لشکر سکنه شاه افتاد و فرار نمودند
 و در کوه سواکلت پنهان شدند تا چون شاه روز غره رمضان بدولت اقبال دلی تزلزل اجبال فرمود و بر تخت سلطنت
 جلوس نمود و خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت و پناه بعد از اتفاقات قصاص و قدر روزی پادشاه بر بالاسلام
 کتافها برآید و پایش در دامن پیچیده از بالا بر افتاد و بعد از دو روز و پانزدهم ربیع الاول ششصد و شصت و شش این عالم قرار
 بدو گرفت و او را در یک کسری بر کتف اردیاسی چمن بقاصد دویل از شمشیر تون کرده عمارتی عالی بران
 احداث نمود مدت سلطنت هجایون پادشاه بیست و پنج سال و پنج روز و آن جمده سال هشت ماه و پانزده
 اول حکومت نمود و بعد از آن پانزده سال و دو ماه و هشت روز و آن جمده سال هشت ماه و پانزده روز و مدت
 چهل و نه سال چهار ماه و هشت روز بود و او را دو پسر بود و کوچکتر از او

شیشه هجایون پادشاه قاجار



فضل چهارم ذکر سلطنت عرش ششایان ابوالمظفر جلال الدین محمد که پادشاه غزنه
 بعد از فوت پدر و در جمعه دوم ماه ربیع الثانی ششصد و شصت و شش ماه و پانزدهم ربیع الثانی ششصد و شصت و شش
 سالگی در باغ غزنه بر تخت سلطنت نشاند و در وجه انتظام مملکتی منصب وزارت بخان خاندان یریم خان اختصاص

بزرگوار شاهی
اکبر شاه

یافت بعد از عیبت و خیزد از زندان جلوس سکنه در شاه افغان که از بهار و شتاب شکست خورده در کوه سواکلت
 پنهان شده بود و لشکری عظیم جمع آوردی کرده سر شورش برآورد و شاه لشکری شایسته بدفع او فرستاد و او را
 شکست داد و بعد از آنکه خاطر پادشاه از طرف سکنه شاه مطمئن شد اخبار خوشش به هیون اقبال استبهار گرفت و تقصیر این
 اجبال اکره هیون کی از خندان بیارنغان با مخالفان او مخالف بود و از اخبار رجعت هجایون شاه جنون جانانی
 بر سرش افتاد و با هتاه و هزار سوار و توخانه غرم ستیز دلی نمود و امرای شاهی که در دلی بودند جمع شدند و سرگرد
 تروی بیکت خان ثبات قدم و رزیده بیکشش کوشش زیاده خان مذکور شکست یافته سینه خیز شدند و هیون اقبال
 تصرف نمود این خبر بر عرض پادشاه رسانیدند و پادشاه در سید جم دی چند ریاضت نفس آیت را بدین چنین فرستاد
 چون خیام فیروزی انجام را و سوار پالی پست زود قاتی فیضین ست داد و در عین یکا سیر تری یکم هیون است
 مشرف بپوت شد و لشکرش پست بکارزار داد و هیون را دست گیر کرد و به بخور رسانیدند و دولت خاندان
 معروض داشتند که چون جهاد اولست دست مبارک برگردان این بی بین شیر اندید پادشاه سر تیغ برگردان
 او رسانیدند یریم خان که او را تمام ساخت حکم شد که سر او را بکامل تن او را به دلی برده و در وازه شتر
 بیاوردند و پادشاه مظهر و منصور داخل دلی گردید و تا چهار سال خستیدار کلی جزئی امور مملکت بر سر خان
 بود تا آنکه بخانی که پادشاه را در دو سال تصور میکرد از و حرکاتی که خلاف طبع پادشاه بود و بطور میرسد تا آنکه
 و سال پنجم او را از عمده وزارت عزل ساخت پس انزل یریم خان و از اندیشه باطل افتاد و فتنه فساد
 در مملکت شورش مرتفع ساخت و چند بار پادشاه چکیده به تربیت یافت اخراج امر بکلیه ستم خان
 بجز و انکار عزیمت کرد و چون فصل لشکر پادشاهی رسید ستم خان و ستمانی بگردن یریم خان انداخته و حضور
 پادشاه از راه میزانی عفو خواهم او را نموده رخصت رفتن بکار داد و او خان مذکور غارم که گردید چون به پیران قلعه
 صعود کرد است رسید مبارک خان افغان بوض خون پدر دلی شتران و برآمد و با جمعی سبانه ملاقات کرد و او
 آمد و بخبری پیشش زد که تا سینه بشکافت و جهان فانی شود و او را در دو سال و دوازدهم از جلوس پادشاه
 بفرم ستیزه کند و چون در آن استمنت شد و قلعه را محاصره نموده متصرف گردید و پادشاه و دارالخلافه
 را اگر قرار داد و در سال پانزدهم از جلوس ثانی قلعه آله آباد را نموده در مدت چهار سال صورت انجام
 پذیرفت بعد از آنکه اگر شاه تمام مملکت هندوستان را بیکل تصرف آورد و خاطر از اطراف جمع کرد
 او قات با علما و حکما میبایست علمی مشغول می بود تا آنکه پس از حکومت چنانچه و دو سال شب چهارشنبه
 سیزدهم جمادی الثانی ششصد و شصت و شش از چهاردهم بجزی مطابق ۱۱۱۱ اکتوبر عیسوی در کابل و دولت بعلی خان
 در باغ سکنه که قریب سیل از شهر کابل بود و در است در وضعه که پیش از وفات خود تمیر کرده بود و در آن

شبهه از نظر فتح الکبر شاه قاجار



فصل ششم در سلطنت جنت مکانی نورالدین محمد حبیب ان کیر بادشاه
 در سال ۱۲۷۷ هجری مطابق ۱۸۵۹ میلادی که در آنوقت که فتح الکبر شاه مرض
 بود شاهزاده محمد جهانگیر هم ملاقات پدر از آباء و اجداد خود درین راه بود که پادشاه رحلت نمود و اکثر اماره
 اعیان سلطنت سلطان خسرو ولد محمد جهانگیر که در ریگان جوانی در خدمت جد کرامی حاضر بود اتفاق افتاد
 و شیخ که علماء معتبر آن سلسله بودند مخالفت جمهوری را کرده و مذکور داشت که با وجود ولادت سلطنت
 بر پسر زاده خالی از کمال نیست امّا ترک آن اراده را نموده سلطنت جهانگیر را ضعیف شده و محمد حبیب ان کیر شاه در بیستم ماه
 ربیع الثانی سال ۱۲۸۱ هجری در آباء و بر سر سلطنت جلوس نمود سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال
 بدین منوال بود با جمعی از بزرگان و قضای و اعیانان بدو پیوسته قریب دو هزاره هزار سوار فرستاد و در بطن
 آکبر آباد آمد و آنجا جنگ شد و اول حمله از لشکر پادشاهی شکست خورد و فرار نمود پادشاه با طرافت ممالک
 فرغانه و او که هر جا سلطان خسرو را باند و شکیر کرده و بخود فرستاده تا که برکنار آید لاجور کشتی با مان او گرفته

دکتر و شایسته
محمد جهانگیر
در بیستم

تقلع خان حاکم لاهور خبر دادند خان موصوف اورا بجنوب پادشاه فرستاد پادشاه فرمود خسرو را بنزدان برند
 و رفقای او را برادر او کردند و سال ششم از جلوس نور جهان یکم جنبه سیر غایت بکیت رانگه استکباری نموده براد
 محبت بهر سائیده که در آن زمان بود یکم در سکه نقش شد چنین بجای شاه حبیب ان کیر بکیت بنام نور جهان پادشاه یکم در
 و پادشاه حبیب ان کیر که من سلطنت هند را بنور جهان کشیدم و مرا بجز نیم سیر کباب و یکت سیر شراب هیچ در کار
 منت با هیچکس جهان کبریز دی طالع و قوت بخت از دست مرا تا دریای عمان و از کابل تا سرحد بنگاله در خطه
 تصرف در آورد و در سکه بجای کیشیه تو جه نمود و در آنجا کتبه فرامی بهر سائیده را بایت عالیات بکایت لاهور
 اندر شاهی راه رو یک شصت و نیم ماه صفر ۱۲۸۳ هجری مطابق بیت و ششم اکتبر ۱۸۶۵ میلادی عیسوی ابدی را جادوانی
 سرگرد و پیش او را به لاهور فرستاده و برانگیخت که نور جهان که در آنجا کشتن سپردند ۲۲ سال در ماه شاهی

شبهه جهانگیر پادشاه قاجار



فصل ششم در سلطنت خسرو سبشیان شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه قاجار
 شاه جهان پادشاه در شب جنبه سلطنت از اول شش هجری در دار السلطنه لاهور از بطن جوده بالی تولد یافت
 پدرش اورا در شش ماه پستی و ولایت دکن فرستاد و او را بجناب شاه جهان لقب ساخت چون شاه جهان خبر گرفت

دکتر و شایسته
محمد جهانگیر
در بیستم

در راسخه زدن بگفته روانه شده در نهمین ماهی شانی ۱۳۱۱ و در آنکه در بر سر بر قمار زانی مجلس نموده
 هر یک از اماران و اعیان بکتاب و منصب و انعام سرافراز فرمود و یکی بخت را بر یکدیگر بر اسم طاعت حضرت موسی علیه
 السلام بنویسند و داشت اول طلی که در ورم را از سجده کردن بوقت حضور من نمود و گفت که لایق
 سجده و است بر و در واقع است و در همین سال و در دهمین صبح و جشن نوروز سلطان بخت زمان وانی جلوس
 و پادشاه را و کان عالیقدر را که چهار کن سلطنت بودند و چهار گوشه اورنگ پادشاهی علم بنشیند و او هفت
 خان نزدیک تخت ایستاده و یکی را امور و مردم حسروانه که داند شاهزاده و دارا شکوه را بخلعت لیعی نرغز
 نمود و سلطان شجاع را بصبه واری بنگال مقرر داشت و اورنگ زیب عالمگیر را بصبه دکن بقولن نمود و سلطان
 مراد بخش را بصبه واری بکرات تعیین کرد و در آنوقت خازن منصب و کالت سرافراز نمود و پشاد واکت رسید از
 و بعضی فقیر و مساکین غایب که در سال دوم از جلوس افضل خان شیرازی منصب وزارت سرافراز شد و پادشاه
 چهارم ملکه در چند ماه از عالم فانی بفراسید و در سال پنجم بزرگ طلی را از قوم بکر برگزید و در
 سال هفتم بخت بر خضع شد و بخت طالعوس که یکت که در ورم بیخارج آن شده بود جلوس نموده و میرزا
 خود شاهزاده و دارا شکوه را و لیعه خود ساخت بنا بر آن و بکر برادرانش خصوص اورنگ زیب عالمگیر را بپیشروی
 بود و مردم بادی عداوت می ورزید تا وقتی که در شش ماهی پادشاه بیار شده و اخبار ناخوشی پادشاه با طرف
 نشتر که دید دارا شکوه و تنق و تنق تمام سلطنت را میداد عالمگیر که در دکن بود و شجاعت کوی بخت از برادران بکر
 سر بود و مردم خیال سلطنت در رسیداشت فرصت را غنیمت دانست و با امر انتق شده لشکر عظیم برداشت و تمام
 دارا شکوه را در شانی راه شاهزاده مراد بخش که در کرات بود و تیر به و پیوست چون برادر و برادر بود و بر ش
 رسید و چهار چوبت شکوه قاسم خان سپهسالار با افواج پادشاهی بخرگیت دارا شکوه و بعضی محاربه
 فاصله یک فرسخی و بولبول مقابل شده تلافی فریقین دست و او بعد از کشتن بسیار لشکر دارا شکوه شکست
 فاحش یافت و اورنگ زیب عالمگیر از آنجا کوچ کرد و رسوا کرد و ایام و امیر لشکر نمود و دارا شکوه از آنجا بپرا
 و در بولبول به ستر سکر پرداخت چون اخبار آمدن دارا شکوه بگوشش اورنگ زیب عالمگیر رسید بطریق اخبار
 خود را مقابل عسکر دارا شکوه رسانیده بفاصله یک میل خمیده زده و چهار روز وقتی که اقاب بوسط اتاده
 جنگ قوی و فتنه شکر کشید بعد از زده و خورد و زاده و دارا شکوه شکست فاحش خورد و او از لغات فتح
 انصرت اورنگ زیبی با مع جانیان رسید و دارا شکوه بعد از بزمیت قریب شام بکیر آباد رسید و آنوقت پیر
 شکوه میر خود را با قدر جوهر بر داشت و با معده وی از سواران جانب شاه جهان آباد رفت شاهزاده اورنگ
 زیب از آنجا کوشیده و باغ نورنگ که در سواد اکبر آباد واقعست نزول نمود و مالک تاج و تخت کرد و بدین مقدار

جشن مثل خطبه سکندر اموقوف بر جلوس شانی داشته روز دوم بتعاقب دارا شکوه روانه شده و جانب پنجشنبه
 زود آنجا رسید که دارا شکوه بجانب کرات روانه شد و شش سوارا با نه هزار سوار بتعاقب دارا شکوه روانه شد
 و در خلال این ماه شش که شاه شجاع برادر دیگرش در بنگال غم جنگ دارد و لند او از و هم قهرم را با آن مقابله
 شاه شجاع با پسر آرد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بکن پور رسید و شاه شجاع بمسافت چهار میل از آنجا
 رسید و توقف نمود و بعد از چندین جنگ و جدل و کوشش بسیار بزمیت شد و خدم و حشم و بتاراج در
 آمد و از آنجا عنان غریمت بر قتم دارا شکوه عطف داشت و دارا شکوه مدت یکماه در کرات بسر برد
 با بعیت هزار سوار جانب جیمیر روانه شده آماده رزم گردید و پادشاه نزدیک لشکر رسید و حکم جنگ
 داد و دارا شکوه تاب صف آرائی میدان در خود ندیده پناه بگوهستان جیمیر برد و پادشاه بعد از این
 فتح متوجه دارا شکوه جهان آباد گردید و از راه دروازه داخل ارک شده شاه جهان پادشاه
 را بجلوس نمود و بعد از بیست سال در حبس شیب و شنبه بزمیت و چهارم شهر رجب عیضا ازین ع فانی
 رحلت نمود مدت سلطنتش سی و یکسال و چهار ماه و بیست و سه روز بود و عمرش بنقش و شش سال
 یکماه و بیست و شش روز بود و در کعبه تاج کعبه زیرین بود
 شبیه شاه جهان پادشاه عا



نکته

فصل ششم در سلسله خلعتی که می آید و زکات نیک عالمگیر بادشاهان

در سلسله یازدهم فی قده مطابق بهم اکتوبر باشد عید می از لیلین با نو یکم تو شد و حالت بیماری و مجبوری به
 در غرض فی قده مشایخ بر سر سلطنت جلوس نمود و خطبه و مسکه خود جاری داشت برادر و مسلمانان و شاهان
 را به دست آورد و مقبول کرد و حکم با طرف ممالک داد که دارا شکوه را به جاد و دیگر بنود و بجنور رساند تا آنکه دارا
 شکوه را به سرش شمشیر شکوه بدست ملک جیون گرفتار کشید و بجنور عالمگیر فرستاد و به دست فی قده و علی سیاه
 پادشاه حکم جیس آنرا نمود و چون از رسیدن دارا شکوه و شورش عظیم در شهر پیدایشید عالمگیر در خفیه حکم قبضه آنرا داد
 چنانچه در غرض محرم شد آن بیچاره را به جیس شید که در عالمگیر رسید که از غرضه برادران مطهر شد سال به
 شاه جهان با و نشست بنظر و نسق سلطنت پرداخت بعد از انتقال به فارغ الهال کشید متوجه تیر ملک کش
 در شش بعضی از ممالک دکن را مسخر نمود و در شش قلعه بیجا پور را محاصره نمود و در آن وقت با بر تخت نشان قلعه
 به تیرج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت خواست و اهل قلعه شود و سکند عادل شاه و الی آنجا قلعه
 حواله اولیای دولت نمود و در آنجا به عالمگیر ششانه مشمول غیبات شاه گردید چون از بند و بست بیجا پور
 فارغ گردید لای غنیمت بطرف حیدرآباد و افراشت و در شش حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان را به
 احسن شهرور یا شاه که بخیه بطرف قلعه کوکلت در رفت افواج پادشاهی کوکلت در را محاصره نمود
 و زمان استاد محاصره قلعه مذکور چون بهشت ماه کشید و گرفتار قلعه مکن نبود لکن امر عالمگیر مستحفظین قلعه را
 فرستاد و به وقت شب نظر از راه از دیوار قلعه اخل حصار شدند و شاهان و قبیله عظیم تر با فوج خود طرف دروازه
 قلعه آمد و نظر فتح الباب بود که بهادران عالمگیر خود را بدر واره رسانیدند و در بابا که در دروازه قصر سلطان
 ادب گن شدند از پهنی صدای کریمه و از می از آمد و فی قده بلند شد و بگویند که تیرا ای بیکان که شید و بیکان را و اع
 نمود و نظر فرمانان را خواست و چون به حکام طعام خوردن او و طعام حاضر کرد و به مشغول طعام خوردن کرد
 کسانیکه حاضر بودند از آنجا بجنب و آل کردند که در بیخات تشویش چگونه غلبت طعام مناسبت خواهد که موافق
 طریقه جود و چون با و با حاضرین بخور و فی حکام شد گفت انستمنان تیر کار را نشانید که بهرگاه صاحب
 و و لمان به کشیکت را با حاد و در روز کار و سر کار افتد سر رشته حوصله و بار می از دست او و ضایع تسلیم
 میا خود و از آنجا بعد از فراغ طعام بس پوشید بیکان استقلال اتفاق امر عالمگیر و آنکه گردید چون شاهزاده
 نزدیک بر دروازه قلعه خفته و مختصری زده و شش را ورامی کشید و رانزد و شاهان و حاضر کرد و شاهان و شاهان
 لطف و مهربانی نمود و در شش عالمگیر آورد و پادشاه نیز با و سلوک شایسته نموده بعد از چند روز
 روانه دولت آباد ساخت و در آنجا نظر بنده پادشاه پس از تقسیم ملک حیدرآباد و ایالت نصرت ایالت

جانب نظر آید و بر فراخت و در اوایل شهر جمادی الاول سوار و کبک را مستعرب خیم نظر انجام کرد و انید و در سال
 پنجاه دوم از جلوس ک سال نو و یکم عمر او بود و در شش احمد که در شش پنجاهی استلا برضت ب گردید و امید زندگیا
 در خود ندید محمد کام بخش میر کوکلت خود را که عزیز میداشت به نظامت بیجا پور فرستاد و به شاکت تمام به مقصد
 روانه نمود و محمد اعظم میر و علی که دایم الحضور بودند در فتنه و انوار حضرت و او شاهزاده هنوز سافعی خندان علی کرد
 بود که عالمگیر روز جمعه بمیت و به شش ماه فی قده و انوار بر حمت حق پیوست و شاهزاده محمد اعظم بخیر و به شش
 این خبر به سرعت معاودت نمود و اخل اردوی پادشاهی گردید و نقش پدر را روانه و زکات آباد ساخت
 عالمگیر را پنج پسر و شش دختر بود و اولین شاهزاده محمد سلطان که در حیات پدر فوت شد و دومین شاهزاده
 محمد اعظم سومین شاهزاده محمد اعظم چهارمین شاهزاده محمد اکبر که در حیات پدر بطرف ایران رفت و در شش
 که شش پنجمین شاهزاده محمد کام بخش و دختران او و قریب النساء و زینب النساء و زبده النساء و بدر النساء و نهمین پسر

شبهه و زکات نیک عالمگیر پادشاه



فصل ششم در سلسله خلعتی که می آید و زکات نیک عالمگیر پادشاه

در سلسله هجری در واز و چهارم شبان از لیلین با نو یکم بود و آمد بعد از روانه نمودن شش پدر و در شش و به شش

نکته

در شهر ابرو که قدم بر اریکه سلطنت گذاشت و آصف الله اول را بنصب وزارت مشعل ساخت و ذوالفقار خان را
 سپه سالار نمود و دیگر اعیان و ارکان دولت پذیرای یکدیگر را با هم بود و برقرار داشت چون مرض عظمی که در تمام
 ممالک هند و شان اشتباه یافته بود سلطان محمد عظیم پیر بزرگ او را کابل کوچ کرده عازم هندوستان شد و در شاهی
 راه خبر فوت پدر را شنید و لاهور آمده روز شنبه سلطنت را به آج سلطنت بر سر گذاشت و خود را موسوم به پادشاه
 ساخت و از آنجا به محمد عظیم شاه نامه نگاشت که اگر بحسب فرمان پدر بخورش بفرمان روانی بصوبه جات کنال
 نماند و پادشاهی باقی بماند و این کذب را صلح و انبساط می نماید عظمی شاه در جواب نوشت که دو پادشاه در
 تعلیمی بخیر عظمی ازین معنی بخیر است بفرموده الوفاقی تو کل ایزدی زده و از اکبر آباد که دیدی چون اخبار رسید
 محمد عظمی شاه به اکبر آباد که کوشش ز محمد عظمی شاه شد بار آورده جنگ از آنجا که فرجی کوشش نمود و بعد از طی
 منازل در میدان دجله پور قلاتی فریقین دست واد جنگ شروع کرد و دیدن آنچنین درین محله که محمد عظمی شاه
 با دو پسران خود با بسیار بی از امر آکنده شدند و نیم فتح و فروزی بر پرچم عظمی شاه و زید اکثر ابرو که
 آمدند و این واقعه در جمیع ماه ریح الاول ساله جاری بود و قیام

شبه محمد عظمی شاه



فصل پنجم در سلطنت شاه جهان و عظمی شاه عالم پادشاه

در ۱۰۵۳ سلطنت عظمی شاه عالم پادشاه را برپا نمود و در ۱۰۵۴ در کشتن برادر و نوزدهم ریح الاول
 ۱۱۱۱ در اگر در بخت سلطنت جلوس نمود و پادشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به عظمی شاه و محمد عظمی
 مطلق باسد الله خان مرحمت نمود و آصف الله اول را پادشاه جهان آباد و خضر خان و کاشغری و کشمیری و
 بکلی افواج شاهی مرضی محال گشتند محمد کام بخش چون اخبار گشتند شدن محمد عظمی شاه را استماع نمود و سر اطاعت
 فرودینا ورده با وجود بی استعدادی آماده جنگ شد پادشاه هر قدر او را نصیحت کرد فایده نیکوید و جوابهای
 سخت داد و لاجرم پادشاه روز یکشنبه غره شهبان ساله از راه فتح پور متوجه بیجا پور شد و محمد کام بخش با فرجی که
 داشت از بیجا پور با محال جریست پیش آمده در سواد کل که قلاتی شد روز شنبه قوی آمده جنگ سلطنتی نمایان
 هر دو برادر میان آمد و محمد کام بخش مغلوب و زخمی گشته پیچ و افتاد و از آن شاهی جهان حالت بی تابیش
 او را دشمن نمود و بجهت پادشاه آورد و زخمهای او را بخیمه زد و اندک روز جان بجان آفرین شد و پادشاه پس
 انتظام دکن عظمی را اجابت داد و از آنکه پادشاه جهان آباد فرستاد درین بین خبر رسید که جماعت نامگی که در صوبه
 لاهور از قدیم الایام توطئه دارند اجماع نموده بر وراج کفر و عدم اسلام برخاسته اند و وزیر خان فرج دار
 و تجار کشته اند و تجزیه ساجد نفوس مجبور مسلمان و بتصرف در آهرون ملک شورش کرده اند و پادشاه توجه بدکن
 صوبه نمود و بکلی نشانگر قیام قتل رسانید و رفع شر آنها را نمود و درین سال کتارات لاهور را نیمه کاه بکاههای
 سلطنت جماعت کشتار نمودند و آنکه وصایت امیر المؤمنین ثنائیت نمود و بکلی علی وصی رسول الله را داخل نمود
 پادشاه مردی عالم فاضل بود و از کمال غم و شجاعت او جمیع حکام و نوکران و زمین داران قریب و بعید
 مطیع فرمان بردار بودند و در عهد او شاهزادگان مطلق العنان و قانع خیال می نمانند چنانچه پادشاه پادشاه
 راست و چپ او می نشستند و چهار و چهارم محمد عظمی را خلی و در مزاج پادشاه راه یافت و ۱۹ شش ماه در لاهور
 که از راه وراج نمود و پیش او را پادشاه جهان آباد آورد و بجایک سپرد و بعد از آنکه سال اندک می گذشت
 پادشاه و پادشاه سلطنت نمود و پادشاه را چنانچه پسر بود که در صحن حیات در کباب بود و بعد از فوت پدر در امر
 خلافت و شایان آمد محمد عظیم الشان که از ایام سلطنت به شش بخت نظامت بجایک که صاحب استطاعت بود
 و در عهد پدر بجای خود مستقر بود و در آنکه باب سلطنت همه در تصرف او علیحد شده و همه بر او و یکجا بود
 عدم استطاعت با هم شرکت شده عهد و میثاق نموده که بعد فتح عظیم الشان ملک را با الهی و قیامت
 نمایند و هر یک بر ممالک متعلقه خود فرمان روا باشند باین عزیمت هر سه بر عظیم الشان صفوف قیام کردند
 و در آن محله که بکسب تدریس فتح نموده و عظیم الشان و کرداب فنا افتاد و بعد فراغ این مهم هر سه برادر تقصیر نمودند

در ۱۰۵۴ سلطنت عظمی شاه

در ۱۰۵۴ سلطنت عظمی شاه

علیه شد اول در میان سزالدین جهاندار شاه و شاهزاده تخت اختر جهاندار جنگ عظیم واقع شد و در میان
الشان خود را بر کمان کشیده و نظر بفرمان هر دو برادر میکرد و لشکر جهاندار پیشاپیش اندک فاصله
بود که شاهزاده جهاندار فوج کشید که در این اثنا فرزند اختر همین پور شاهزاده جهاندار شاه گشته شد و چون
سویب اضطرار پیشانیده گردیده سر اسیر میل سوادری خود را در صف کارزار انداخته و در طرف کشته شده است که با
از قضا که فیض برقی افتاد که تنگت چنان از عصب بکین بود و در هر دو یکدیگر فیل شاهزاده مجازی تل مذکور رسید
تنگت چنان شلیک افتاد که در جهاندار ضرب کلوله آهنگت روضه رضوان نمود بعد از کشته شدن
جهاندار در میان با وجود وقت سپاه و عدم استعداد و متوجه کارزار شد آنهم با برادرش ملحق گشت
جهاندار شاه محض برادران را برای فن در مقبره همایون یا شاه جهاندار جهاندار شاه اول فرستاده خود
بی عزت بر تخت کامرانی نشست

شهبه شاه عالم بهادر شاه



نصرت و حکم سلطنت محمد سزالدین جهاندار شاه

در محرم سنه ۱۰۰۰ بعد از فتح برادران بهر خواجه ساکی در لاهور و در نکت جهان بانی را بجلوس آراستند

در محرم سنه ۱۰۰۰

اصف الدوله را به منصب و کالت سرگذشت و ذوالفقار خان را بوزارت سر فرستاد و هر یکی را عین
سلطنت و ارکان دولت را بنصب بلند و حضرات ارجحه اعزاز و اکرام نمود و درین بین فوج سیر سبزه
پدر و برادر کوش و دو خاص عالم گردیدند و شاه جهاندار الدوله را با فوجی عظیم بمسبت او کوچ داد و قوت
کچھ و قاتی فریقین روی نمود و سزالدین بر نیت یافت بطرف اگره شتافت جهاندار شاه که در شاه
جهان آباد بود و انتظار فتح پیرامی کشید چون قضیه را بر عکس دید در شاه جهان آباد نیت اسباب
جنگ را دید و با توپخانه شایسته و فوج قریب پشاور و سوار و پیاده قدر رسیده و لوائی عزیمت از آنجا
بعد از طی مراحل و قطع منازل با کمال عظمت و شکوه و غایت کثرت و انبوه بر سر آمد و مسوکر تفصیل
اکبر آباد مقابل فوج سیر و کوش گردید و از آن طرف فوج سیر با فوج قلیس با کمال بی سربلندی
دو روزه را در یک و از طی کرده آن طرف رودخانه مقابل لشکر جهاندار شاه نزول نمود و عید از آنجا
سپه سالار فوج سیر در آخر شب از آب عبور کرده عقب فوج یا شاه تقیم گشت و فوج سیر نیز با جمیعت
خود با ملحق گردید جهاندار شاه و قتی خبر داد شد که فوج مخالف از عقب نمودار شد از جانب رود
متوجه طرف پشت گردید و با بار و توپ و ترغیب افواج و اهتمام پیش بردن توپخانه در آن حال بودند
که لشکر مخالف حمل آورد و در لشکر جهاندار شاه را با می ثبات استوار نمانده بر هم خورده راه بر نیت
سپردند و کار جهاندار جهاندار شاه را با می ثبات استوار نمانده بر هم خورده راه بر نیت
پیش گرفته بوقت مغرب بشهر رسیده آن شب را در اکبر آباد و سیر برده
آخر شب تغییر میات داده روانه شاه جهان آباد گردید فتح
نصیب فوج سیر شد سلطنت جهاندار شاه
۱۰۰۰ و سیر در روز

شهبه جهاندار شاه در فتح پشاور

شیر جهان دار شاه



بفضل یازدهم ذکر سلطنت جلال الدین محمد فرخ سیر عظیم شاه پادشاه
 در وقت که در شمس شریف متولد شد بعد از غلبه بر جهان دار شاه در سال ۸۰۰ که در کابل بود و تحت فرمانروائی جلوس نمود
 جمله ایران و صاحب نصیبان بجز و آمد و در هر اتم خست و از گردید بعد از چند روز بطرف شاه جهان آباد
 کوچ نمود چون در خضر آباد که گیت روزی فاصله از دیر رسید آصف الدوله و پسرش ذوالفقار خان را
 طلب داشته پدر پسر را بجز و آورد و پدر را بکشت و داد و بظاهر بر و هر چه ساخته حکم شد که آصف الدوله را بکشد
 و ذوالفقار خان و جینه با که کار با ایشان مشورت امور است ضروری منظور است آصف الدوله را بکشد
 نمود و چشم از عاقبت بر بست و ذوالفقار خان را بقتل خود و در مکان مامور نشسته پادشاه اول پیام خست
 آسیر بدو می خون عظیم ایشان و پسرش که هم سیر زابوی داد و ذوالفقار خان نیز بنا برین که هر که دست از خان
 بشوید بر و دل و او بگوید و ابراهیمی ارشد داد و درین ضمن لایحین بیک سیر غضب از غضب ذوالفقار خان
 رسد و غلبه بکشد و از آنکه کشید تا اگر طایر چشم از نفس جان باقی یافت و همان روز لایحین بیک
 مذکور حکم پادشاه جهان دار شاه را در قلعه ارک مقبول نمود و فرخ سیر ایشان و شوکت تمام داخل شهر شد و حکم نمود

بکره پادشاه

که سر جهان دار شاه را بر سر نیزه کرده و لاش او را در بیرون فعل انداخته و نفس ذوالفقار خان را و از کون بر و در منزل
 بسته و در شهر گردانیده و پیش قلعه انداخته و آصف الدوله را حکم نمود و خلعت وزارت را بنید عبد الله
 سادات باده داد و بطلب طلب الملک بپادشاه و فادار بقلب نمود و خلعت امیر الامرا را برادرش سید
 حسین خان مرحمت کرد و بطلب بعد از چند می باغی اسی بعضی از امر اسی حسین پسر در میان فرخ سیر و طلب الملک
 غبار نقاب بر تپاند که دید که پادشاه را سیر و دستگیر کرد و طلب الملک در خاطر فرخ سیر پسر پسر و وزیر و وزیر
 گرفتار کرد و طلب الملک بود تا آنکه مدت عداوت با متدا کند و نوشتجات طلب الملک درین ماده
 متواتر بطلب پادشاه امیر الامرا میرفت تا آنکه او با فوجی از خود و حساب بیرون از کون طی مسافت نمود و بر
 دار و کلاه رسید چون بپای فرخ سیر پادشاه رسیدن خاطر او بکشد و دید بنا برین هر دو را در حق نمک خود کی از دست
 داده برای حفاظت جان خود و لای نمک بگرامی افراسیته و بنای جلوس از اوج تخت جهان بانی انداختند
 و پادشاه سرشته صلاح حال از دست داده و در و ام آقا کوه اندیشان افتاده او را بفضیحت بی ادبی
 تمام از ارک بیرون آورد و در قیل لیبانی در چشم کشیده و در سنگانی زندان اندرون قلعه ارک که جانی از کوه تنگ
 تر بود و بچوس ساقه بعد از دو ماه او را رها کرده و نفس او را برای فن بقیه جهان بانی و شاه سلطان ایاام سلطان

شیر جهان دار شاه



مک

برادر شاه
شاه جهان

فصل دوم در سیرت و کرامت امیرالدین رفیع الدرجات ابن رفیع الشان

چون قطب الملک امیر الامراء از کشتن فرج سیر فارغ شد نظر بر تشریف امور سلطنت و رفق و رفیق محکمات که
بیشتر نام کی از شاه بزرگان تیره می نمود و رفیع الدرجات را از مجلس بر آورد و در مجلس انجم شمس الملک
بر سر سلطنت نشاند و برای رفیع شورش و آشوب طبل شادی و کپوش اهل شهر رسانید و میل
خان که از محضان قطب الملک بود و پیش از دیوان و اتالیقی و معتمدی پادشاه و چند خدمات مقرر گرد
و تمام امورات ملکی و مالی را خود تحمل نمود و خزانه و جواهرات و اسباب سلطنتی تمام بقرص ایشان بود
و هر قدر جواهر و نفوس و نقایس بر می نمود میخواستند بر دستند با وجود این تسلط باز از بیم و هراس و خنده
هر دو بر او پیشی بر سبط آسایش نیامیدند و کوش را بخوابشته و فساد و اطراف ممالک میداشتند و
پیرستو چشم بر او تمام احوال خود می بود و چون رفیع الدرجات بسبب بیماری تب و خور و ن کوک را منقدر
ناتوان و ضعیف میشد بود که اطباء از معالجه اش نا یوس شده تا آنکه پادشاه فرمود که سوار بر اسب
رفیع الدوله برادر بزرگ من است مناسب آن است که مرا از این تکلیف معاف داشته این امر خیر را به
او و اگر از قطب الملک حسب الحکم رفیع الدرجات روز شنبه بیستم ماه رجب سال هجری در خدمت
رفیع الدوله نشاند و او را بر سر تخت انی جلوه داد و بعد از آن تیره روز را بر جلوس رفیع الدوله و رفیع الشان
درخت حیات به عالم بقا کشید تا آنکه سلطنتش سه ماه یازده روز بود

و در این سال بر ایران قلعه اکبر آباد و کوسیر را که در قلعه مجوس بود از نصیب بر آورد و بر تخت نشاند قطب
الملک بجز و استماع این خبر پادشاه را بر داشت و غمیت اکبر آباد نمود و در آنک زمان بمحاصره قلعه
پرداخته بعد از یک ماه قلعه دارنا چار شده قلعه را قطب الملک سپرد و در کوسیر را باز بزرگان بر دفع
الدوله چون بر ستور برادر معاند بود و در حالت انزوا بعد از جلوس ترک کرد و به نجر اقبال
کرد و در چندین مقام معالجه کرد و در فایده بخشید و آثار انتقال از دجنات او نمایان گشت قطب الملک
کس قطب سیر را روشن انتر که ایام شته شدن جهان را شاه با اله خود و قلعه دارا بخلاف بود و روانه نمود
شش ماهه طلوع آفتاب جهان تاب از افق مشرق برج دارا بخلاف پرتو شمع فیلداخته بود که ماه حیات
رفیع الدوله در غرب محلات غروب نمود و انوس از آن دو نهال روضه
صاحبقرانی که با وجود جلوس بر تخت جهان بانی از
جهان ناکام رفتند

شعبه رفیع الدرجات

شعبه رفیع الدوله



فصل سیزدهم در سیرت و کرامت ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه فارس

در سال ۷۳۳ شب جمعه ۲۳ ربیع الاول از بطن قدسیه یکم بوجود آمد بعد از وفات رفیع الدوله تاریخ پانزدهم شهریور قندهار
بدر جمعه ساکی در سواد فتح پور بر آرمی سلطنت گردید سکه و خطبه بنام محمد شاهی رونق گرفت تا چندین مطبع
و نوایی قطب الملک و امیر الامراء بود و از حسن تدبیر این پادشاه و دارالامام کار سلطنت انجام می گرفت از آنکه
در میان قطب الملک و نظام الملک آصف جاه فرزند الدین خان که یکی از امراء کبار و دولت تیره بود و در
باطنی خود و تیره ساز عتی دست داد و نظام الملک از صوبه مالوه غایت دکن نموده و بر اکثر صوبه و قلاع
و کن علاقه امیر الامراء سلطنت امیر الامراء قطب الملک از شنیدن این خبر طول گشته برای دفع
شورش برادر و بر صلیت دیدند که قطب الملک بنیابت پادشاه روی توجیه بجانب شاه جهان آباد
و بند و بست صوبه دار و امیر الامراء در کاب پادشاه همت بتسلیم نظام الملک بخار و لند امیر الامراء
بقراجه آوردن سپاه پرداخت تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آورده و در اخشوال پیش خانه نسبت
جوشید و خود تیر مسافت وکیل از اکبر آباد کوچ نمود و تمامه دنی قنده در سال دوم از جلوس پادشاه از

برادر شاه
محمد شاه

مستقر خلافت بسافت سیل نصرت نموده مضرب خیام ظفر انجام فرمود و چهار دهم از آنجا که کج نمود
 متقل فتنه پو به خط عساکر گردید و چهار روز توقف نموده روز پنجم از آنجا که کج کرده متوجه دکن شدند و قطب الملک
 نوزدهم ذی قعدة کوچ برنج میلی اکبر آباد جانب شاه جهان آباد خیمه ساخت و پادشاه ششم به باغ لک کج
 نموده منزل نوزدهم ذی قعدة کوچ برنج میلی و پنج میل و دو دوازده شده خیام پادشاهی برپا نمودند چون پادشاه
 داخل حرم شد و امر هر یک بخیمه خود رفتند امیر الامرات از حضور پادشاه رخصت شده متوجه خیمه خود گردیدند
 درین راه میر حیدر خان پادشاه و شاه نزدیک امیر الامرات به بهانه دادن عریضه لک کج کجی خبری بهیلو
 اوز و کسان دیگر که درین کار شرکت بودند بشیعه کار او را تمام کرده دین اشا از هر گوشه آورده سر امیر الامرات
 را از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند و دین امیر الامرات را به خیامی این خبر بدو نالیده که کج سیاه برد
 با چند نفر توجیه پادشاهی شدند چون نزدیک رسید به او خان شاهی او را همان ماده مقتول ساخته از طرف
 پادشاه صدای طبل بلند آوازه کردید که سبای امیر الامرات که زیاده بر کرده و میر بود نصیط پادشاهی
 او قطب الملک بنو شاه جهان آباد فرسیده بود که خبر این حادثه را شنیده زمانه و چشم او سیاه گردید و امر او
 و در سارک همراه داشت مشورت نموده صلاح دین دید که هنوز جمیعت شایسته در کباب پادشاه نیست
 اگر دین وقت غریبت آنجا شود مقرون اصلاح است و دارک خواهد شد قطب الملک که سالها به بکار
 بود صلاح ندانسته فردای آن روز روانه دارالخلافه شاه جهان آباد گردید چون قریب دارالخلافه رسید به پنج
 الدین خان صوبه دار نوشت که از شاهزادگان که در سلیم که هستند یکی را بر آورده بر تخت سلطنت جلوس
 باید داد و به دارک افواج آهنگار بکار برد و مقدمه کشته کنند امیر الامرات را بقتل آورد چون این خبر به بکار
 خان رسید میر حسن صوبه دار برتن در چون از تقدیر چاره بنویستند و پادشاهی قطب الملک را همراه گرفته
 دارک شاه جهان آباد رفت اقل نزد جهاندار شاه رفقه پیام و تهنیت جلوس را دادند ایشان ارضی نشدند
 از آن بایوس شده نزد نیکو سپهر شاه رفقه آهنگ قبول کرد و سلطان ابراهیم غلغ رفع اشا نزد دیده باظهار
 مطلب پرداخت بعد از عصر ابراهیم سلطان ابراهیم قبول نموده قدم بر تخت سلطنت گذاشت و قطب
 الملک بعد از دو روز داخل شاه جهان آباد گردید و در اندک روز قریب هشتاد هزار لشکر سواره و
 پیاده جمع آوردی نموده بر فاخت سلطان ابراهیم از شاه جهان آباد برآمده بجانب عیدگاه لشکرگاه
 ساخت پس از آنکه خبر توجیه پادشاه از راه اکبر آباد به دست شاه جهان آباد انتشار یافت قطب الملک
 نیز راه فرید آباد رخت می نمود و متقل شاه و لشکر شاهی مقابل شده شروع جنگ نمودند چون ایام و آل قطب
 الملک رسیده بود مغلوب از قبل بریافتا و سپاه چون قبل دانی سوار دیدند بکمان کشته شدن او را فرار

میر حیدر رقی خان قطب الملک را سیر کرده زنده بجزیره پادشاه آورد و پادشاه حکم حبس او فرمود و آواز فتنه
 و غیره نری پادشاهی از چار شویکند کرد و بتاریخ شانند بهم محرم کوسس توجیه محبوب دار الخلافه نوشت روز
 نوزدهم متقل درگاه حضرت شیخ نظام الدین خیام ساخت بتاریخ محبت و دو هم محرم سال پادشاه با کوبه
 و دینیموری باریخیل سوار شده داخل دارالخلافه شده و دارک کرد و لشکر حقیقی را بجای آورد و بعد از
 آن نظام الملک خلعت زارت پوشیده لقب به صف جا گردید و در آنرا لک صوبه دکن شد پادشاه
 مشغول عیش و عشرت گردید و در آن سلطنت خود را می شده با یکدیگر عداوت پیدا کردند خلعتی را بکار
 جده دین اشا از دارک نادر شاه بهندستان سید مجمل از متقل آید و شاه جهان آباد شاه بر ملاک
 ایران سلطنت شد یکی از دارکان دولت را که علی مردان نام داشت بسفارت هند نزد محمد شاه فرستاد و بر
 اخراج افغانیکه از ایران فراری شده و در هند آمده بودند یکسال طول کشید و از سیر نزد خویشی نشد
 نادر شاه بقصد باز آمدن هند بهار مسخر نموده ثانیاً به محمد خان ترکمان را بسفارت روانه نمود و از آنهم خبری
 نشد و شاه از آنکه باز کمال آمده از توقف المخی آزرده خواطر شد یکی از جلواران خود را با چند نفر سوار گشته
 جهان آباد فرستاد و جلواران چون شاه جهان آباد رسیدند پیام نادر شاه را با مرار رسانیده کسی ملتفت او
 او نشده لایه مراجعت نمود چون بکمال آباد رسیدند چند نفر از او با شایان بر سر او هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
 نادر شاه از استماع این خبر غریبت هندوستان نمود چون بکمال آباد رسید بقتل غارت مالی انجام برداشت
 بعد از آن به پیشا و ره لاهور آمده آنجا را مسخر نموده در آنرا شوال موکب نادرسی از لاهور نصرت نموده
 روز پنجم ذی قعدة وارد سمرهند شدند و در آنجا تحقیق پیوست که محمد شاه با سید میرزا مدد و هزار عراد و پنج
 و در کمال بیت فرسخی شاه جهان آباد کشته بهرزم مقابله توقف در و نادر شاه و لشکر بقراولی تغییر نموده
 که تا حوالی اردوی محمد شاه دستبرد می زد و تحقیق احوال او نموده چوکی را بعرض رسانند و بعد از روانه حاکم
 ایشان موکب نادرسی از سمرهند حرکت روز چهارشنبه پنجم ذی قعدة وارد قصبه انابا که ششصد و اخرواق را
 بیکر دکی فتنی خان فشار جمعی تر که در دکان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه و هم از انابا حرکت کرده پادشاه آباد
 محل ترول اردو ساخت روز دوازدهم از شاه آباد روانه تمانه سرور و سیزدهم وارد حقیقیم شدند
 قراولانی که بر آن تحقیق حال اردوی محمد شاه رفقه بودند بر وفق فرمان حاضر شدند و از آنجا متوجه شرف
 پانی نیت شدند و دوسه یوم در محل تر نور توقف نموده روز دوشنبه چهار دهم از آنجا حرکت نمودند و در
 فرسنگی اردوی محمد شاه در کمان سلطی خیام آفرشته خود با چند نفر از دلاوران نزدیکی مسکون محمد شاه را پیشکش
 و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق از بهت مراجعت نمود تا هنگام شام خبر رسید که برهان الملک سعادت خان

که یکی از مدعیان سلطنت و ستان بودست باسی برادرش و توجیه و استعداد تمام لغیر امداد و شاه و اردو
 عیت شده فی القور جمعی از سپاه مقابل او مامور شدند و درین بین خبر رسید که سعادت خان بران الملک دیم
 شب ازیر اهر خود را با ردوی محمد شاه رسانیده روز دیگر بران الملک امداد جنگ کشته شد خان و ران سپه
 هندوستان جمعی از اهلین عمد باغات او از جا برآمده اینک میدان جنگ نموده یعنی حرکت عرق
 حشمت محمد شاه کشته او نیز نظام الملک که صوبه وار و کن و انام را سی اعظم اند و دولت بود با توجیه نیم فرجی
 میدان جنگ بیرون آمده صفت آرا می نمودند و شاه فی القور با فرج و توجیه می نمودند میدان بیرون کردند و
 لکه تا وساعت بفرزاده نایره حرب متعال داشت تا اینکه سعادت خان از لشکر میدان روی یافته
 یکجا به بجانب افغان شاه قنده بران الملک شاهرخ خان برادر زاده او که هنوز چهل ساله شده بهمان
 نوزده گرفتار و خان و دکان سپه سالار هندوستان بود و هر دو کشته شدند و جمعی کشته شدند و کفاری پیوسته
 شاه بیکر خویش را کشته خویش بید و فرجی تصرف در آمد و تا شام عصره میدان را در دو دهنیان خالی کرد و بعد از
 این وقت از چهار طرف اردوی محمد شاه را محاصره نمودند چون کار محمد شاه با خطر از جا صدمه برد و روز دیگر
 فتح سلطنت از خود کرده و افسر سروری از سر گرفته با خوانین و امرا وارد کرد که ماری گردید و در حلی که پادشاه
 عازم دارالامان بود و باغات نسبت ایلی که فیما بین تحقق داشت از جانب پادشاه پادشاه نصر الله میرزا را
 آغاچ اردو با استقبال فرستاد و بهنگام روز و خود تا بیرون خیمه فته دست پادشاه را گرفته و دست چپین
 خویش ساخت و اظهار طاعت نمود و اول سخنی که ماری شاه در میان آورد این بود که چند مرتبه سحر و آ
 حمت نمود که از راه ابط قدیم که فیما بین سلسله سیوری و شایان ایران بود استعداد جته دفع افاغنه که
 خارا به رود دست نمود و چند سال منظر جواب شده مایوس گشته با چار حرکت برین حمت شد الا
 هرگز غیر از تو اعدا و امری دیگر بر اینون خاطر نبود این همه تفانی شایسته سلاطین نیست محمد شاه گفت
 تعافل موجب سعادت ماریست گردید این سخن موجب سرور خاطر ماری شاه شد و گفت سلطنت است
 به علیحضرت مبارک با و هر که از حکم اعلی سزا به برای کوشمال و حاضر محمد شاه جاشت آن روز مهمان نامور
 شاه بود و بعد از ظهر بیکر خود مراجعت نمود و روز دیگر با امرا اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی نامور
 شاه شده خیمه خود را در جالی مسکن نامور شاه قرار داده و پختینه غره می خورده است دری بجانب دلی خیمه
 کرده و در خیمه دماغ شله ماه تول نموده و یکت و در آنجا توقف پادشاه برای تدارک لوازم مهمانی
 مرخص شد و پیشتر از آنکه هرگز در روز پنجم دماغ مرزور رسوا شده با کوبیده تمام بار اخلایه دلی اخلایه
 و بر روز عید اضحی خطبه بنام پادشاه خوانده شد و در شام آن روز هر دو زنک خیمه عجب بحینت و نفس

طریق بحینت تعیین شد و شب یازدهم جمعی از عوام و اویاش در میان شهر اهل اردو بر تماش کرد و خیمه
 ایرانی را بقتل رسانند چون خبر پادشاه رسید جمعی از وزیران و قرباش امانو نو کردند و سر محلات پس
 و آمده تا فر و اید آنچه سحر کرد و عمل نمایند بهنگام طلوع آفتاب پادشاه بقصد انتقام متبع از نیام شیده از
 قلعه برآمده در مسجد روش الله و قیام نموده بعد از تحقیق حرکات ووشینه حکم بقتل عام و اوشوخته و اشته
 فرج اکبر در میان شهر پدید آمد و کاکین تجار و بابکت و تمامی سواق شهر بحیثه یعنی در امداد بهنگام طلوع
 آفتاب غروب آفتاب بهنگامه قتل غارت بر پا بود و پادشاه و امرا در صد و شفا عت برآمده نواب
 اصطفی جاده بجاک افتاده عرض کرد اگر پادشاهی بخش و اگر تجاری ابروش و اگر قصه ای کیش و در شاه طوب
 مطایبه گفت بریش سفید تو کشم حکم امان و اوجاریان را کوچ و بازار دود و حکم امان رسانیده بخین
 صد و حکم دیگر کسی را مارا بنود که کسی از تیت رسانیده با کله بعد از عشره محرم جشن عروسی نصر الله میرزا
 با دختر محمد شاه در میان آورد پس از آن از زندان پادشاهی آنچه تود است گرفت و صوبه کامل را با بعضی
 و در محلات پنجاب بلخی بهنگامت ایران ساخته محمد شاه را بر تخت سلطنت نشاند و در خیمه ماه صفر ۱۱۵۵
 از دلی رایت مراجعت افراخت همه جته بجاه و هفت روز در هند توقف داشت

شبهه پادشاه افشار پادشاه مملکت ایران



پس از واکلی و شاه محمد شاهرکرم بنجام مملکت کردید عهده المملکت را به صورتی آباد و آصف
 جا بخت و فرمان نظامت صورتی او و نظام المملکت پس از آصف جا به رابری بند و است مودت
 روانه نمود که درین جنگ نام احمد شاه ابدالی بیعت با شاه و سیدار نشیندن این بنبر سپهر و شاهزاده
 احمد شاه و رابا وزیر المملکت نواب ابوالمنصور خان صفدر جنگ دیگر امرا را با سپاهی و اخراجی مقابل و
 نمود چون شاهزاده از سر بند در گذشت برکنار دیای متلج خیم ساخت احمد شاه ابدالی باسی هزار و
 راه را چپ کرده از سر بند رسید شروع در تاج شهر نمود و چون خبر وصول شاه در آنی میر بند بعرض شاهزاده
 رسید قوراعنان توجع بجانب آن بلد کرد و اندک بر جا فرسنگی سر بند خیم نمود و لشکر آصف آرا می کرده
 رو بمیدان آور و از هر دو لشکر کوس رزم سر آستان کشید و جنگ توب و نفلت در آن مرحله کم کرد
 قریب شانزده روز جنگ توب در میان بود بعد از آن جنگ را در میدان انداختند از هر دو جانب
 لشکر حمله کردند و اکثری از سرداران ابدالی می سرشته اند و احمد شاه ابدالی با مقام مستی و در و
 قندار شتافتند و نیم فتح بر چهره اقبال شاهزاده و زید و در کنار دیای متلج اقامت کردند و بنه
 شاهزاده در نواحی سر بند بود که پدرش محمد شاه در شاه جهان آباد تاریخ بمیت و به فتح ربع
 انسانی است مطابقت شاهزاده و احمد شاه ابدالی می دانست که گفت بر حمت ایزدی پیش
 نواب ملکه زمانه با اتفاق امیرالامراء اظهار این واقعه را باعث فتحه انجاشته در پنهان داشتن
 این را زنا و روش شاهزاده سعی طبع بکار بردند شاهزاده و بجه و اطلاع برین عاوده نواب عین المملکت را
 بهار السلطنه را نور حض نمود و با اختیار توجه و از اختلافه گردید و بر حمت سلطنت جلوس نمود و بعد از آن
 نقش در راجه و کفین نموده بجا ک سپرد میت بدیاد دل بند و هر که مرده
 که دنیا سر میر اندوه و در دست بر و باری بکورستان گذران
 که این دنیا و بیگان را چه کرد است ایام سلطنت محمد شاه
 سی سال و یازده ماه و بیست و روز بود

شاه محمد شاه در صفحہ بعدا

شاه محمد شاه غازی



فصل چهارم در سلطنت محمد الدین احمد شاه بن محمد شاه غازی

روز شنبه غره ربع انسانی است ایام سلطنت سالکی بعد از فوت پدر در باغ شالوده در سلطنت را
 زینت داد و اخبر جهانبا نی بر سر گذاشت مرا اسم را ایش جشن جلوس را بر این آبی گرام بقدر رسید
 رومی جهان آرایش مقتضی این شد که صفدر جنگ بهادر را به منصب وزارت سرافراز دار و مقربان حضور
 معروض داشتند که تا بودن آصف جا و در قیدیات انتقال این خدمت بگیران مقرون صلاح نیست
 و آفتاب لب با م است که خبر فوت او از و کن نزد مطلق داشتن این امر ضرورت این عرض پسند ظاهر
 پادشاهی افتاد بمقتضایان فردی وانی اشاره شد که رجوع نهات خود با نظام الدوله خلفه وزیر المملکت
 داشته باشند اقتضا بعد از سی هفت روز آصف جا و چشم از اسباب تنی بر بست بعد از فوت آصف جا
 پادشاه بدلی آمد خلعت وزارت بصفدر جنگ مرحمت نمود و جا و بیخان خود به سران پنجاب نواب
 بهادر نام آورد و گردانید بعد از چند سی میانه صفدر جنگ جا و بیخان گذشت اقع شد جا و بیخان
 میخواست که با اتفاق نواب قدسیه و الدوله پادشاه جمیع امور ملکی و مالی را بلا شرکت غیر چه اختیار خود

در کتاب شاه
احمد شاه

کبر و صغر جنگ زیرا که تیر خاوان این طلب بود هر دو فتنه وقت بود و آخر صفر جنگ پیش رفتی کرد
 و در بهانه ضیافت بخانه خود طلبید و قتل رسانید ازین سبب در پادشاه و ارکان دولت فتنه عداوت صغر جنگ
 را در دل کاشفت و بر روی پادشاه را از ویدگان گردانید و پادشاه صغر جنگ را از وزارت معزول ساخت
 بنواب نظام الدوله تحول نمود صغر جنگ از تملک این شهر بدیده مستحق جنگ گردید و شروع بجنگ
 نمود و تاجدار به کنگر از ارگرم داشت چون یک روز روزگاری لشکر بطمع از بطرف لشکر مخالف میروند چاره جز
 صلح ندید غرض داشت بجهت پادشاه نوشته بطرف او و که تعلق با او در روانه شد بعد از روانگی صغر جنگ که موافقت
 سلطنت تحول نمود و کنگر شد و کنگر بعد از چندی میان او و پادشاه که در بی تجربه و وزارت از عدا و المملکت گرفته
 به جمع خوان او عدا و المملکت ابراهیم پنهان شده و اباب شریع را جمع آورده و باب عدم احیاء از سلطنت شقیه
 نوشته و همان روز نوکران خود را فرستاده از ارگرم که کاسر احمد شاه را نزد آن کاسر می فرستاد و بعد از آن نزد پادشاه
 با می تیمور رفته برای حل و سن بخت جفا بینا انکار نمود و چون بخیال از بیم حال کسی تن بقبال ابراهیم پنهان
 نمود بعد از آن حاج بسیار سلطان عزیز الدین محمد عز الدین جهاندار شاه را که در آن عزت نشینی بختل عجم
 مشغول بود و بر اقدام این امر راضی ساخته بخت جفا بینا نیز پادشاه کشیده احمد اعلی سال و ماه و روز

سید احمد شاه بن محمد شاه



فضل ما نیز بهم و کرسطانت عزیز الدین عالم گیر ثانی بن عز الدین جهاندار شاه
 و کشیده بهم شهبان سلطان ابراهیم سلطنت و تحت خلافت جوس نمود و عدا و المملکت دخلت و از این کشیده
 و بحریک از ادم احبب حال منصب مروج مقرر نمود و فرمود و تحت سلطنت را بجهت کنگرانی از عدا قبول نمود
 و این کارگران را محض غایت عدا و الله بر دست بخت خود نهاده ایم صلاح ملک و ملت داشت که فرزند
 و برادر را و کمان خود را در حرم سرانجام داده و در خارج و مراتب ارجند سرافرازانیم و بر مصیبت مملکت بنده نشاند
 حکمران نایم نامتر دان سرکشان می آید بکافات که در آوریده باشند عدا و المملکت طلوع و کنگر استابت حکم
 و الا نموده بموجب ارشاد پادشاه شهبان و کمان عالی جاه را بخت آورده و هر یک را بمناصب ارجند سرافراز
 نمود چون بخت و در جلوس پادشاه که در ششم احمد شاه و ما بر پیش می آید بکشد بعد از آن غایت محمود
 خان را بسبب بعضی حرکت ناشایسته مقتول نمود در سال دوم از جلوس عدا و المملکت پادشاه و در آن هنگام که
 شهبان و عالی کمر با سایر بزرگان همراه گرفته از راه با نسی روانه لاهور شد چون بدو و جهان رسید فوجی را به
 سرکردگی حیل الدین خان پس از امین کرده به تخیل تمام به لاهور فرستاد و آنجا در یک شب خود را به لاهور رسانید
 و خواهر سرایان را در حرم سرافراز عدا و المملکت را که در خواب بود مقتید ساخته و بخیه خود جدا و خود
 عدا و المملکت را به تخیل در آورده و صوبه داسی لاهور را به آوینیک اوده به بی محاورت نمود شاه در حالی با
 استماع این خبر از قند بار کابل و کابل لاهور ایات غنیمت برافراخت و آوینیک خان تاب متعاضدست خود
 نزد پادشاه و داسی از آنجا کوچ نموده و مقصد سولی پست بخت عدا و المملکت نیز که در آنجا بود و جراحات
 چاره ندید و خود را بلامت شاه رسانیده اول منصب سلطانی در آمده و آخر بشارت ششم مورد عیایات
 گردید و منصب وزارت بشیر داد و در شگفتی معقول بر و مقرر شد شاه در حالی در بخت عدا و المملکت و اول عدا و المملکت
 قلعه شاه جهان آباد و شاه عالم کبریا قاعات نموده به منصب و غارت شاه جهان آباد دست کشاده و دقیقه
 فرو گذاشت مگر دو کیمه در آنجا توقف کرد و دختر عالم گیر ثانی را به ازدواج بنویسید و پادشاه را آورد و
 شاه جهان آباد کوچ کرد و کنگر شال سورج که از سالها بر صوبه اکبر آباد تصرف داشت رفقه و قلعه کنگر را
 مسخر نموده و مستغفان انبار اقبال آورده و از آنجا بر شهر شافیه قتل غارت بخت و اخت را بکند
 آمد و خیر و نسی از آنجا قاصت نمود و روانه کابل گردید چون نزدیک شاه جهان آباد رسید و دختر محمد شاه را
 بعد خود آورد و بنحیب الدوله را خطاب امیر الامرائی هندوستان داده و سفارش کرد که کنگر را در و
 کابل که عدا و المملکت چون شد که منصب امیر الامرائی بنحیب خان رسیده بطرف فرخ آباد رفت و نواب انجمن
 بکش از آنجا مراد داشته در و بی بنحیب الدوله که از شاه جهان آباد به کرد و بکش رفتن فتنه سلطنت کشت

فرار کرده به پسر ملک بنکار عزیمت نموده بود و آن ایام تنی چند از اکرزان از طرف کپنی در کنگه و غلبه اکرزی
 تجارت داشتند کپنی قبل از درود و شازاده و پسران نواب سراج الدوله و طاهر بنکار و زو ساسی اکرزی و شخصی در
 داد که بهمان باعث خرابی و تمامی او شد تنی از مقال که در کنگه سراج الدوله و طاهر بنکار شد بعد از آن
 اراده تصرف نمودن ملک پورینه عازم راج محل کرده و در آن شاخه رسید که کپنی که برای گرفتن پسر پناه
 طبریه و اکرزی بود در آن راه و اندر آنرا که کپنی خود را به کنگه رسانیده و پناه به اکرزان آورده و سر و اران
 اکرزی را می کشید می گفت از استماع این خبر معاودت برشته آباد و بعد از چند تنی که کنگه کشیده و اکرزان چیده
 چون عرصه بر اکرزان تنگ شد سر داران اکرزی را بعد از وی چند دربار جازمی رسانند و جان سلامت
 برده و باقی ماندگان اسیر پسر سراج الدوله شدند بعد از کپنی که راج محل را در کنگه که سر دار اکرزان بود و با کپی
 اکرزی زده و فرج هندوستانی قریب مرشد آباد نواب موصوف جلیله با وجود یک پسر نواب قریب
 پنجاه هزار سوار و پیاده بود و در نهایت یافت و دستگیر شد و کپنی رسید و اسیر جعفر علی خان را که نایب آباد
 نه که بود و بجای او بر سر دیارست نشانند یک سال بعد ازین مدت شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسید
 بار او به تنه بنکار محاربه و مجادله پیش داشت و درین شاخه فوت پدر و رسانید شاهزاده و بصواب دید
 امر که همراه داشت بنای چارم جامی اول ساله و دهالی عظیم آباد و بهیم فرمانه وانی بر سر نهاده
 جوسس خود و خود را لقب بشاه عالم نمود و سکه و خطبه بنام خود کرد و خلعت و مار ت نواب شجاع الدوله
 صوبه دار او و خلعت اسیر لاهوری بیکجیب الدوله فرستاد و با فرج عظیم بنکار عظیم آباد متوجه شد
 و در تنی به سلطان نواب جعفر علی خان جنگ داشت تا اکرزی صاوق علی مشهور پیر صاحب بقعات فات
 نمود و قاسم علی خان نایب اکرزی بعد از چند تنی قاسم علی خان را زو ساسی اکرزی متفق شده نواب جعفر علی خان را
 مغرول کرده اند و خود بر سر دیارست نشسته ملک انولایت کرده بعد از آن بنکار شاه عالم آمده برای مصالحت
 با و شاه از صوبه بنکار بهیست چهل کلمه بسیار از صغر خود و از آنجا کوچ کرده و به آباد توجه نمود و در آنجا شجاع
 الدوله و بنکار رسید و مدت سه سال در آنجا بسر برده چون او از سال ششاله بهجری سیانده و ساه اکرزی و
 نوب قاسم علی خان طاهر بنکار که دوری واقع شد بنابرین اکرزیان قاسم علی خان را مغرول جعفر علی خان را
 بجای او منصوب نموده تا چند تنی نواب مغرول با ایشان محاربه داشت آخر الامر بهیست یافت و متوجه آباد
 شده از شاه عالم استیلا و ملک خواست که در کرده و او را بر گلش سلطه گردانند چنانچه شاه عالم و شجاع الدوله
 و از سال ششاله با فرج عظیم کوچ کرده و عظیم آباد رسید و بسبب ایام بارش گیاه توقف نمود و چون ایام بارش منتهی
 گردید توقف را مناسب ندیده و از آنجا کوچ نموده در بنکار رسید و مقام گردید بنکار و صبا اسر و اران اکرزی چوب

الاشاره صاحبان کوشل و فرجی قلیل که در آن ایام داشتند و کبر آمده طرح جنگ با نواب شجاع الدوله انداختند
 آخر الامر نواب موصوف تاب مقاومت و درود و پنهان جنگ و در بافته بطرف برلی شافت اکرزان رفت
 و فیروزی آباد و کپنی و فیض آباد داخل شدند چون شاه عالم دید که شجاع الدوله نموده شد چارم و ساسی اکرزی
 طرح صلح انداخته اتفاق ایشان را آباد و آمد اینرا فقه و ساسی شجاع الدوله عیسوی مطابق ششاله بهجری متوجه
 بیست اینمین وقت پیر دولت کپنی اکرزی در بند قلم کرده و عمل داری اکرزی را از زمین زمان تصرف را کرد و فرج
 دولت اکرزی را ازین مصرع یافته اند و بهیست اسیر شد و فرجی خلاصه شجاع الدوله بعد از آن از امر طرح
 صلح با روسا و اکرزیان آورده و با جنرل کانک صاحب ملاقات نموده و عهد و پمانی که تا چند سال
 قبل ازین بیان قایم بوده و میان او و ازین زمان کل ملک هندوستان در تصرف و وقت بهیست
 بعد از صلح نواب شجاع الدوله خلعت و پادشاهی او و پسرش به طرف صوبه آورده رفت و در نهایت یافت
 بنکار بنام عظم الدوله پسر نواب جعفر علی و در دیوانی بنام کپنی اکرزی بقرا یک بیت و چهار ملک و پسر اکرزی
 بر ساند نوشتند و حاصل صوبه بنکار را بطریق باج بنام کپنی اکرزی در ساند شاهی داشتند و معرکه بنکار الدوله
 سالی شصت گشت و پسر بهیست محارجه خود گرفته و جمع محاملات ملک مالی و محارجه فرج و تحصیل اهل متعلق بهار
 کپنی باشد بعد از آن تا پنج دهه از ساسی است شجاع الدوله مطابق چارم صغر شده بهجری لار و کپنی بطرف ملک
 روانه شد و شاه عالم در شهر آباد طرح اقامت انداخت

چون نجیب الدوله و شاه جهان آباد جهان فانی را دواغ نمود و سر داران مرسته عارضی بی جلی بنکار شاه عالم
 ارسال داشتند که آمد ملک مغرولی را تصرف شود و شاه در شهر دمی حجه شده و بهجری مطابق ششاله
 عیسوی از آباد بجانب شاه جهان آباد کوچ نموده و سواد فرج آباد را محکم ساخت از اتفاقات احوال خان کش
 حاکم فرج آباد قبل از درود و عا که شاهی فوت شد و بر بهیست خان و لدغان مرحوم بنکار پادشاه رسیدار علیا
 خسروانه خطاب نظر جنگ یافت و بر ملک به حاکم روانه شد و شاه بعد از بهیست و دور و از آنجا کوچ
 نموده بعد از طی منازل مراحل در گلشن کچ که در منزل باران خلقت مسافت دارد و محل نزول را قرار داد
 سر داران مرسته با استقبال شاه شمول عواطف شایان که در دین و از آنجا کوچ کرده و در عید رمضان
 داخل ارک شاه جهان آباد شدند و باطله خان که صدهای بعضی حرکات ناشایسته شده بود و شاه چند روز بعد از
 درود و خورستصال او و اندام طایفه و در ملک بهیست بر لب با ستم و مرسته با شمشیر جنگ و در پیش
 داشت تا آنکه ضابطه خان بهیست یافته و بفرار نهاده و خود را بکپنی متعلق رسانیده و از آنجا فرجی
 بشجاع الدوله شده و روزگار بنا کامی بسر میرد و پادشاه با فتح و فیروزی داخل شاه جهان آباد گردید

چون میرزا بخت خان دین محمد صید لایق شد تا میان شده بود و شاه غده امیرالامرائی با در حرکت
 نمود و خطاب نواب و القارالدوله غالب جنگ او را محاط ساخت اگر چه با دشت بر بعد از مغرب ساعت
 طایفه بود و ملک و سرحد است آمده بود و اگر چه در روزگار شرف داشت زیرا که آنچه ملک از دست
 ضابطه خان در ویدار گرفت بر سرته بار شده گرفته بود ضابطه خان مستر و کرد و تا بعد بگر ضابطه خان با تو کوی
 و غده و شوه کلی نموده و واسطه او طالب منصب امیرالامرائی گردید چون با دشت که شوه نظر میرزا بخت خان
 داشت این مطلب مقرون با حاجت نشد و کوی بختیقه مستعد جنگ شد با دشت و میرزا بخت خان حکم داد
 که تیسر و دیگر وید و مستعد جنگ باشد و از آنکه در روزگار وید وید با دشت و دیو است آخر الامر بعد
 از کشتن و کشتن میرزای موصوف بر زمین افت بعد از آن مرسته با دشت و شاه را بران داشتند که ضابطه
 خان خلعت امیرالامرائی بخشید خلاصه مرسته از پا دشت مرخص شده باراد و سنج ملک افغانه و دشت
 میرزا بخت خان را نیز همراه بردند و از کشتن عبور نمود و بنامی تاخت و تاراج نمود و چندین کشته بود که
 خبر فوت نامرین را و از کشتن مرسته و دران مرسته ازین و قد مشوش شده نواب شجاع الدوله شد
 که توقف با حال در اینجا صورتی نداده اگر شمشخت ملک با جدید ملک که از افغانه گرفته ایم بر دشت
 می سپاریم چون نواب بخیرالی افغانه راضی نبود حافظ رحمت خان را بطبیعه گفتگو نموده و او را
 راضی ساخت حافظ رحمت خان گفت که با فعل شما یک کرور و پیوسته با از خود بدیدید
 ملک بحساب خود و چهل ملک در حساب من بنویسد و من این مبلغ را به دست سرانجام نموده بخدمت میرزا
 نواب وجهه که کور و تسلیم مرسته با نموده آنها پس از وصول وجه ملک دکن روانه شدند بعد از آن میرزا
 بخت خان بخدمت نواب شجاع الدوله رسیده بفارش ایشان بختاری مقامات سلطنت مینابر راز
 کردن اقتضا بدست ساخت بدلی آمد و بعد از آنکه در شیشه سلطنت بودی رجوع نموده و تمام الدوله را حسب
 الاشاره پادشاه و محسوس ساخت بعد از آنکه بدست خفته اگر آبا و اجداد معصیت راه نول سنگ بود و غده محاصره
 نموده قلعه را مفتوح ساخت بعد از آن قلعه دیک را محاصره نموده و یکدیگر درین اثناء راه نول سنگ
 در قلعه فوت کرد و قلعه را مستحضر نمود چون میرزا بخت خان کلهای مفتوحه را تمام بمعرف خود میداشت مجدد الدوله
 پادشاه و بران داشت که فرمائی بنام میرزا بخت خان فرستاد و باین مضمون که چون دین ولا و فوج اگر
 ملازم رکاب شده اند لازم است که از ملک ای مستصرف بقدر مواب و فوج جدا ساخته و اهل امانت
 سرکاری نمائی غرض مجدد الدوله این بود که اگر میرزا بخت خان اطاعت نماید نصف ملک او صرف
 در راجه و فوج خواهد رفت اگر سران در مان باز ندهد فوج اگر نیز فرستاده و اگر برهم زند لکن این بخت

کوار

کور خیزل شامل حالش بود علی و در رسید و در میان سال از کبریا و پادشاه جهان آبا و آد و حسب الاشاره پادشاه
 مجدد الدوله را مقید ساخت بعد از چند یوم و بیستم جاری انشائی در قلعه مبارکه بخت فوت کرد پادشاه
 منصب امیرالامرائی را برافرا سیاب خان بخشید و او را محاط ساخت مجد الدوله از
 حبس باقی یافت بعد از چندین میرزا شفیق خان که او نیز سر خوانه میرزای موصوف بود و فراسیاب خان را
 از ویدی بدر ساخت و منصب امیرالامرائی را از پادشاه گرفت بعد از یکسال میرزا شفیق خان در قلعه
 دیک کشته شد بعد از کشته شدن او مجد و فراسیاب خان میرزا بخت بخت امیرالامرائی
 سر بلند کرد و چون لی ازین مقدمه که کشته شده و فدا و کلی برپا شد و میرزا جانا دشت از جوار فراسیاب
 خان که کشته بود بگرفت و در شروع قلعه عهد و کالت به ما و وحی رسیده و تمام مهابت بخت
 خود و در و خانی پادشاه را بجز نامی نبود و درین بین غلام قادر خان پسر ضابطه خان فرخت غنیمت
 لشکری را با افغانه جمع آوری نموده شاه جهان آبا و را محاصره نمود و در راه پادشاه جهان تنگ
 ساخت که مجبور او را بطبیعه منصب امیرالامرائی را با و واگذا نمود و پس از آن خان موصوف خوا
 که مرسته را از ملک بدر ساخته لی فرجیت بکار ملک پر داند و بملکی کلی از پادشاه چه مصارف سپا طلب
 نمود چون پادشاه میدانست که او از غده این کار بر نمی آید و در اودن وجهه راضی نشد غلام قادر خان
 کشته شده روز دیگر چیت و نفرات از افغانه را برداشت بهر او خود آورده اول با دشت را مع شاهزادگان
 و تنگ نموده مقید ساخت شاهزاده سید بخت را از حبس بر آورده و بخت ایشان پس از آن از رز و حوا
 آنکه کشت از غده بدست آورد و دین بکار پادشاه و شاهزادگان چند روزی او قوه بود و دیکه چیت
 از آنها از کشتی جان دادند و بکار بعد از فرساید بیستم ذی قعدة هر دو چشم پادشاه را از غده بر آورده
 دست نظم بر او و لا و تیموریه را از دشت از ترس مرسته با فرامی نمود و بطریق کشته دشت بعد از و ملکی او
 مرسته پادشاه جهان آبا و پادشاه را بدستور سابق بخت نشانید و از نو نام او سکه و خطه بقر شد
 چنانکه سکه او تا شش ده تمامی ملک هندوستان جاری و رواج بود بعد از آن مرسته با و تعاقب غلام
 قادر خان رفته او را دیکه نموده پس از عمل خویش رسایند پادشاه تا چند سال دیگر بخت نشسته
 بود لکن جسر نامی باقی نبود بعد از شش سال و بیستم شهر رمضان سال ۱۱۲۱ هجری مطابق نور ۱۱۲۱
 عیسوی در شاه جهان آبا و بر جنت این دی میوست چهل و چهار سال سلطنت کرد از آنکه دوازده سال
 در صوبه بهار و هفت سال با و چشمه و نوزده سال با و چشمه و کور و در جهان
 شیه شاه عالم پادشاه و صفی بعدا

شبهه شاه عالم پادشاه



فصل پنجم در سلطنت معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم پادشاه قاز
 تاریخ در شهر رمضان سال ۹۸۵ هجری مطابق با نو برکت ۱۵۰۰ عیسوی بعد از فوت پدر بزرگوار و پادشاه
 سلطنت نشست لیکن نظم و نسق امور مملکت تماماً بسیر کار پسینی اگر نیز بود و سالها برای اخصارف شاه و از
 لکت مقرر کرده بودند بعد از سی سال بروز جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست
 پنجاه و سه هجری مطابق بیست و هشتم ستمبر سنه هزار و شصت و سی و هشت بمحض استقاده رو
 جهان فانی نمود

شبهه محمد اکبر شاه ثانی در صحنه عبادت

شبهه محمد اکبر شاه ثانی



فصل ششم در سلطنت سراج الدین محمد پادشاه بن محمد اکبر شاه ثانی پادشاه قاز
 تاریخ جمیع و هشتم جمادی الثانی ۱۰۰۰ هجری مطابق بیست و هشتم ستمبر ۱۵۹۲ عیسوی بعد از فوت پدر و
 برکت حکومت نشست و از سر کار پسینی برای یک لکت و پویه جمعه مصارف او مقرر شد مخفی نماید که بعد از
 احمد شاه در سلطنت دلی مرج و مرج زیاده روی نمود و سر داران دولت بیخود بر اقطاع هند متصرف
 گشتند و بطریق نذرا آنچه برای پادشاه میسر شد از پادشاه غنیمت شمرد و چنانچه سیر و فرمان ایلان حکومت
 با خطایهای شاهی نوشته میداد بر این داخل مصارف شاهی مقرر بود چون اگر بر این بر اکثر بلاد هند تسلط
 یافتند سرکشان را مطیع ساخته با همه عهد و پیمان نمودند از آنجمله جده اکبر شاه ثانی سالها در دوازده لکت
 و پویه معین ساختند و چند قریه از توابع دلی که درستان قریب سه لکت و پویه آمدنی آن بود و پادشاه
 و اکدار دزد و بطا هر آخر هم شاهی را مرغی میدادند چون ثوبت به پادشاه ثانی رسید قانون کفر فرامین
 حکومت که در ایندن مذکور بود هم خود فقط همان مقرر می کرد برای پیر معین بود برای پسر نیز مقرر شد به پادشاه
 چون بر و صوفی فتنی بود همین قیامت کرده و شاه جهان آباد بسیر میر و هند وستان تانایر حکومت ملکه

انگیزد کون و کتو باشد تمام را بجان و دومان مطیع حکام فرستاده تا آنکه از آنکه از لشکر استیصال
 چنانچه لشکر سپاه آوردند کاغذی که بر آن فرستادند با پیچیده بود و معنی بود که در دریا از آسیب طوبی محفوظ
 ماندند و آن گفته که چون باید بوقت استعمال فرستادند را بدندان بریدند بر و عن کا و چوب کرده اند اهل
 اسلام که در دستند که غالباً با یازده خیز باشد بریدن از دومان خلافت این آیین است اگر بزان این
 گفتگو بر پشتند و بعضی از سران سپاه را از هند و مسلمان و سیرت معینه نموده فوج احاطه بکمال سرازیر
 باز رفته و بعد رخصت سوار و چند سوار و را که اگر بزرگوار باشند و فداکاری و ایالات و آتش زدند و
 اگر بزرگی بیوت رعایا را تاراج نموده فوج فوج در شاه جهان آباد آمده در ماه رمضان سال ۹۷۰ هجری
 بر جنگ فرنگیان برانگیخته کرد و فدا و فدا شد و در آن جنگ و در آن جنگ و در آن جنگ و در آن جنگ و در آن جنگ
 فرنگ اندن و خوار تر فرنگیان احاطه بکلی بسیر و پیچیدگی که برای جنگ خلیج فارس غلبه بود و
 آمد و راجه چون و بیای و دیگر فرنگیان و این هند و پیچیدگی و والی حیدر آباد و کن و در شهر بیای فوج بد و اگر
 مأمور کردند حال و اگر کون کردید و اول سال ۹۷۱ هجری در آن شهر بر دست سرداران فرنگ که قمار شدند و شاهزاده و
 بقتل رسید و طاعه دلی تباراج رفت و بهادر شاه را بشهر رگون برده و قید کردند و وی در پس در پیچیدگی و
 هستی بخایست دولت تیموری غایت ناپود کردید جهانای برادر ناکس و لاند جهان فرین بوس

شبهه بهادر شاهانی



نادر

مقاله تسمیه تاج التوابع موسوم به احوال و کرامات خاندان شاهان صوبه و شهرت افضل
 فصل اول نواب برهان الملک سعادت خان

نامش سر محمد امین پسر سر زانویه که اصلش از غنیا بود و در سال هجری بملاقات پدر بار در ترک وطن کرد و به
 در بند بهر عظیم آباد رسید که پیش فوت شده بود از آنجا بهر و برادر موسوی املی روانه شدند و در کج چپ در
 و بی سیر و در شاه جهان آباد و در زمان سلطنت محمد معظم شاه بهادر امرا و ارکان سلطنت در ساخته
 بنا صاحب فخر و در کارهای خوش گذرانیدند در این اشامیر کج امین علاقه جات تحصیل و فوج داری شدند
 سبزه از مصنافات صوبه که با او باو بجای جفته لکت روید دست آورده و نظم و نسق علاقه مذکور با عکار
 اشتغال میداشت تا آنکه با و ان سر برارانی فردوس را از آنجا که شاه به کام شورش سید غن خان با جمعی
 داشت مصد خدمات نمایان شده و در نزد پادشاه حقه حقیقی پیدا کرد و منصب پخیزانی با پنج هزار
 سوار و خطاب بهادری سرازیر گردید و در سنه هزار و صد و سی و یک منصب بهرانی حاکم
 نواب سعادت خان بهادر جنگ برهان الملک سرازیر شدند از آن در سنه هزار و صد و سی و دو
 خلعت صوبه داری مملکت او ده را پوشیده با اقوال و توابع و انواع تجلات سیر زمین آخر کار و ده
 رسیده به آنجا محل قامت انداخته با ذک زمانی از سن تیران حدود و از حوض خاشاک محال
 پاک ساخت و در پنج اضلاع آن ملک که رانته او ده و خیر آباد و گنگنه و بهر ایچ و معظم آباد نام داشت
 با تمام شایسته که شایسته محال پنج اضلاع را که همدا لکت روید سالیانه پیش بود و افزایش داد و زیاده
 از یکت کرد و در پیچیدگی شاهی رسانید و سال دوم محض از سماعی جمیع خود و بن جبر با حدی حصول
 آن مملکت را بد و کرد و رسانیده موار و عواطف حسروانی گردید و بهر همین سال سیر از محقق مشیر زاد
 خود از وطن طلبیده و دختر خود را بسلک ازدواج او در آور و چون انوار فراست و کار مکاری از پیش
 احوال سیر از محقق مشیر زاد بود و نیابت خود شش بر کاشت و بفرار گرفتن قوا سلطنت و در پس
 فنون محال و حکمرانی مصروف و مشغولش میداشت در سنه هزار و صد و سی و یک که پادشاه از
 از ایران متوجه هندوستان گردید از او خدمات نمایان بخشیده ظهور رسید و همان و ان از جهان فانی
 بسرای جاودانی رحلت نمود با بخل نوزده سال به صوبه دار
 مملکت او ده بسج بود

شبهه او در صفحه بعد است

نادر

شبهه نواب برانک



فضل دوم ذکر صوبه دار صفدر جنگت بهادر شیر و زاده و داماد برانک
 امش میرزا محمد تقی است در زیر کی و فطانت از ابتدای عمر منصف بود حسب الاشارة مرحوم نواب
 برانک الملک به بندوستان آمد و در سنه هزار و صد و شصت و یکت پس از فوت نواب برانک
 خلعت صوبه داری او را سرافراز شد و او ایل بهین سال است حکامی که احمد شاه درانی بهست داد
 حسب احکام پادشاه خدمات نمایان کرد و عا که خصم را شکست داد و تقرب کلی بدشگاه پادشاه بهرین
 منصب وزارت فایض گردید و بخلاب دارالمهام وزیر المملکت اعتماد الدوله سپاهی گشت و در
 عهد وزارت خود به ضبط محالات احمد خان نکیش او مردانگیها داد و صاحب راسی ثاقب شجاع بود
 در سنه هزار و صد و شصت و هفت هجری و تمام برکات
 بحق عوارض جهانی از این جهان فانی
 رحلت نمود
 شبهه او در صفحه بعد است

در صوبه دار
 صفدر جنگت

شبهه صفدر جنگت



فضل سیم ذکر صوبه داری نواب شجاع الدوله بهادران وزیر المملکت صفدر جنگت
 فاش میرزا جمال الدین حیدر است بعد از فوت پیر بر سنه امارت بنگلن گردید و در عهد سلطنت اخوانه علی اکبر
 ثانی و زمان ولایت سی شانزده بلند آخر شاه عالم بطرف خسته پرواز سپاهی علی مردان روله و غیره
 برکاشت به طرفی که توجی نمود علم نصرت بدایر شایسته برنی فراشت خصوصاً بهنجامی که بار احمد شاه و
 با شجاع خنده افتاد آن متوجه بندوستان شد و در حفظ و حراست حدود مملکت و دفع هرگونه فساد و فتنه
 و مراعات بازرگانان به اینجاست آن بهنجام بود و پرداخت و با اینینه طلب رضای پادشاه و زمان نیز
 کوشیده تا بهم دران بست و کشاد در سنه هزار و صد و هفتاد و سه هجری منصب وزارت بهندید و قرار
 گرفت و وزیر المملکت شجاع الدوله بهادر مخاطب گردید و تمام اطراف و کناف را به سعی جمیل خود
 از تملک و حوادث وار بماند و چون در سنه هزار و صد و هفتاد و هشت قاسم علی خان ناظم صوبه بهنگال
 از جنگت با افواج انگریز متوجه آمد و پناه به نواب شجاع الدوله آورد و نواب مدد و روح فوری بقصد اعانت
 ناظم آماده کرد و پیش افواج بر روی کار آمد و با وجود آنکه اکثر سرداران افغانه و کارپردازان بهند و هزاره از غنا

در صوبه دار
 شجاع الدوله

سنگ نمری بطبع دنیوی قلب منشوش در آن وقت پیدا شد و در حقیقت معانی این نزد با معانی نظر خالی از خوف نمی نمود تا چون تیر سخت و اقبال نواب از اقی سعادت آمان بود کج رویهای معاندین کاری نکرد تا آنکه بعد از طی بسیار مراحل که تفصیلش بطول می انجامد آب صلح و وفا قریب تر شد و بعضی اتفاق افتاد و دولت آنها را با جانشین دست از خون دیناری خلاق باز داشتند و همین اثنا با اشاره خاقان هند و انگلند با این شیخ الدوله و سرکار کمپنی معاهده صلح و محبت با استیقام شرایط چند معاهدت پیوند حسن اتفاق یافت در زندانی سرکار انگلیز در مالک اوده قاجار که در پیس عهده کورتری بهم از حضور پادشاه انگلستان در کشور هندوستان پناه اگست نه هزار هفتصد و هفتاد و سه عیسوی معبر گردید و این ملاقات نواب کورنر جنرل با نواب شیخ الدوله در مقام بنارس منصبه طور راه پس از آن معاهدت مستقر ریاست خود نمود و توجه شایسته با تمام مقام مالی و ملکی ابدول میداشت تا آنکه بعد از مدتی در بیست و چهارم ذی قعد سنه یک هزار و صد و هشتاد و هشت هجری و اعیان اهل راجستیکان جابت گفت مدت ریاست او نوزده سال بود محاصل نظر و شش و دو کرور و هفتاد و لک بود

شیه نواب شیخ الدوله



نصی
نصی

فصل چهارم ذکر صوبه داری نواب آصف الدوله و سر حرم نواب شیخ الدوله
پس میرزا ابوالفتح علی خان بعد از فوت پدریت و تحمیدی عهده داشت پس از زمان بی صومعه اوده نشست و از جانب پادشاه بختاب وزیر المملکت آصف بن بر جگت مخاطب شد پس از آن از فیض آباد شهر کهنه و دوم از ابوالفرز و بدیع غارات عالییه و باغات پرنفعا و مساجد پر و افند چون رابط محبت و واد و واهمه نمود و اتحاد و فیما بین سرکار دولت مار کمپنی انگلیز و پادشاه و تر از با و ترقی پذیرفت نظر بمصالح ملک و مراعات روال طوا و همچنین علاقه جات بنارس و جنوب و غازی پور را بر سر کار کمپنی مقوض کرده و از طرف کمپنی در محض انیکو از حسن نمایان افراد جدید بخصوص خط ملک مال زیر المملکت از هر قسم مخالفان و بدخواهان درونی و بیرونی موقوف گشته و در اسام و واد و لوازم اتحاد و کمال و تکمیل پدید آمده شهر کهنه و پیش از آن بقریه بهمنی مانست بر و کی چند زینت البلا و گشت از جهاد اعمال خیری که از و باقی هست یکی آنست که در نجف اشرف نهری در آن زمین حفر نمود با اسم نهر اصفی لقب و مشهور است قریب به هفت لک روپی خرج آن شده و تاریخ هشتم شهر ربیع الاول سنه هزار و دویست و دوازده در علم پنجاه و یکسالگی بر حسب ایزدی پیوست سال کائنات

شیه آصف الدوله



مصلح عظیم ذکر محبوب داری میرزا وزیر علی خان بہادر آصف جاہ

چون آصف الدوله وزیر الملک فرزند می داشت زیر علی خان پسر می را از خانوادۀ شریف بفرزندی هم گرفته
پس از تعلیم و تربیت و بعد خود ساخته بود بعد از ارتکاب نواب موصوف و بعد محمد و ج با نقایق اموال و
انگیزه فرزند ریاست تشکیل شد و لقب نواب میر آصف جاهد شد ریاست آما از افعال بی باکانه و مزاج
لطفانه و عدم مناسبت با این دو دمان هر یکی را تفری از وی امن گیر خاطر کرده تا اکثری از اراکین
ریاست سرازینا است او از دزدانیکه بعد از چهار ماه حسب ایامی که وزیر جنرال از منصب وزارت و ریاست
خارجش کرده و پس از تقدیر سه کت رومیه سالانه در بنارس محل قاضی را قرار داد و چون اختراع و تشو
پستی بود آنجا هم صدر جهان شتم بی اعتدالی باشد چنانچه زیدت آنجا رابع سه فقره صاحب نصبان
انگیزه ریاست میرآباد کی نهاد و اطراف هند که قرار شد و قطع کلکته مدت هفتده سال محبس شد
و در ماه شعبان سنه هزاره و دو است و سی و ده بهر می شش سالگی از قید حیات بجات یافت چون در کلک
منشد نشینی همزی می موصوف برنگیل بود از وی امر می زده بطور زیدت که قابل و کار بار

شیرین و ناز علی خان آصف جاہ



فصل ششم در خصوص اداری نواب عین الدوله سعادت علی خان بهادر پسر دوشنبه علی

باشاره گوشت شوم شنبان ۱۲۱۲ هجری روقی افروز دولت خان وزارت شده باین شهر ریاست
وساده آردای منصب بدگشت از آنجائی که مراتب محبت اخلاص اسرار کارگر و افروزمکار گردید
ایضا بعضی مواعید و عمو که سابق بمیان آمده مطمح نظرش افتاد بنا علی ذلک استغفر الله
و وزیرانشده و شصت و دو روید سالانه بمبلغ پنجاه و شش لک و هفتصد و هشتاد و پنج
سالانه اخراج که برای حفاظت و اعانت او و متعین بود و بیفزود و بنامی سویت را فحاین و ولین از
سر نوموش تر ساخت چون در سال چهارم از جلوس نواب کورنر خزل به لکنه آمد ذکر افزونی نصرت
سرکار انگریزی و حتمیاج نگه داشت افواج در انگلستان شش آمد خوانان استمداد شد نواب وزیر الممالک نظریه
اتحادیجواب فرمود که در مقدار سالانه زیاد از آنچه مقر است بکشی افزاین بنظر و میآید فاما از برای تسلی
و تحمیل و جبر و محکم که بعضی مصارف تنخواه افواج انگریزی تحفه ملک اوده و جمله ملک نواب صاحب بهر الاموال
قطع فتح کرده و فتحه و اعظم که در فتح آباد و تمامی حدود و بهیکنه مع اخراجات تحمیلی و مشا بهر شاهزادگان
و سالانه مخمولات اولاد ناصر جنگ و احد خان بخش مسافینا و چاکرات و غیره که همه از خزانه وزارت ادره
بخارجد و از گوشت معوض کرده میشد و بقیه ممالک بلحاظ وزارت باشد چنانکه تقسیم هر دو حصص بخشود
برده سرکار قریافت و بتاریخ شوم رجب ۱۲۱۲ هجری تقسیم مذکور بنصفینا ظهور آمد بعد از طی این جمله مراجع است
و کشادگی ریاست توجه نمود و روقی و آردای ملک را و مقابل افزود تا اینکه ملک بنده انگریزی قتل پادشاهان
شد کیفیت اینکه انگریزان چند نفر بهم متفق شد و بر سر تجارت بنده آمدند چندی که در بنده توقف نمودند
بتداریک بعضی جاها را تصرف شد و پادشاه انگلند قرار دادند که ما بخواهیم ملک بنده را بدست می آوریم
بشرط آنکه جزا و دگر می مرضیت که برای تجارت بنده و هر قدر ملک که مفتوح شود در اجاره خود ما بخواهیم
و آنچه مال الاجاره معین شود و خود بخانه شاهای سرسایم پادشاه انگلند قبول نموده عهد و پیمان ایشان
منو که ساخت و ایشان رفته رفته تمام بند را تصرف شدند تا در ۱۲۱۲ هجری ملک بنده وستان بنام کمپنی
نامیده میشد و بعد از آنکه مذکور بمبای نقل شدی که در بنده پیدا شد و فوج هندی سرازار اعلای کمپنی باز زده
و جزا را انگریز گشته شد ملک بنده را تصرف کمپنی هر دو آمد و کومین و کتوریا ملک لندن از پیشگاه خود
کار فرمایان بنده برکاشت نواب موصوف حو است که ممالک بنده را نوعی که بتناجری کمپنی است
از حضور پادشاه انگلستان گرفته بحیطه استقام خود دارد تا اینکه بخیرگی اندرین مخصوص بمیان آمد و در خواست
نواب پذیراند بشرط آنکه اگر مال محصول ملک را پیشانی نواب اندرین نوبه شاد خاطر گشته و بجهه که ورور و پیر

فرمان نمود و برای یکت کرور و یک سوار است که دام گرفته سوارانجام کاخ و نمایه که کارکنان قضا و قدر مکرر
انتظامی و یکر بود کشور چهار و آنکتن مختصر شیش از سوارانجام این مرام خارج از قبضه مستاجر جان مستعار
کردید یعنی بعد مرگت مسته سالکی در راه رجب سنه هزار و دویست و بیست و نه بجای این سرانی نانی رخت برت

شبهه نواب یونان الی لاینا



فصل بیستم ذکر ابوالمظفر غازی الدین حیدر پادشاه

نام وی در اوان و لیسندی رخت الله در بیغ الملک حیدرخان بهادر شامت جنگت بود بعد از فوت پدر
و شمر رجب سنه هجری تاج شاهی بر سره قیامی یاست در بکر و بر سر نهشت شاهی را رعایت بر اسم تاج
و خلوص با سرکاراگر بزبان ده ترازیان کان خود منظور نظر افتاد که کورمنت تیر نظر بر عواقب امور کرده ابو اب
محبت را مفتوح نموده چنانچه در پارت و هم قومی حیدر سنه ۱۳۵۵ از طرف ملکه انکلند بخت شاهی بر من مخاطب گردید
و صاحب خطبه و سکینه و در تعمیر عمارات رفیع شغل گردید و بهای کثیر صرف این کار نمود و او غایب
مستعد الله در ضیق جنگت را خلعت نازت بخشد با بگو و ذیر با تفاق ارکان دولت شاه را قبل از رخت نروالی
نموده و در شب بنوشانیدن بکت کشیدن چرس در لوه و لعب شغل داشت خلاصه شاه زمین عزم حیدر

ذکر غازی
الدین حیدر
پادشاه

نیا منتهی کرده عمر عزیزا و عیش عشرت گذرانید در بیت و بهنیم شهر ریح الاول سنه هزار و دویست
چهل و چهار هجری بعارضه اسهال انتقال نمود

شبهه غازی الدین حیدر پادشاه



فصل بیستم ذکر سلیمان جاهد فی الدین حیدر پادشاه

بعد از فوت پدر و رعیت و بهنیم شهر ریح الاول سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری با بخت
حضر و اندرونق افروز تحت سلطنت گردید و در لوه و لعب سنه از مرتبه زیاده از پدر رکت منکنت شد
و تق و ضیق امور مملکت بوزرا بود مدت ده سال با جشت و خوشی سلطنت و جهان بانی نمود و بهر
سی و پنج سالگی در اوایل عهده فرمان روالی ملکه و کتوریا پادشاه انکلند بتاریخ چهارم ریح
سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری پیوند زمین کردید

شبهه او و صفیه بعد است

ذکر غازی
الدین حیدر
پادشاه

نور علی شاه

فضل نعم و کرم سیر زار فیض الدین جید در معرفت مناجان

دی پرورده و سپهر خاندان شاه بود اول زیر سایه الطاف نواب عالی پادشاه یکم بر پیش یافت بعد از آنکه
 بعد و بعضی از نظراتی حقیقی و حتی کلمه سرکار که در دست الطافش داد لکن سیر زار طبع نظر عاطفت یکم بود
 چون بعد از فوت پادشاه بهان شب یکم صاحب میرزا فیض الدین جید را با حقیقت و بهر از آن مسلح بدو و حاکم شاهی
 داخل شد و بر تخت سلطنت جایگزین کرد و بهر اطمینان و بهر احوالش مذکور اندید چون خبر به رزیدت رسید
 گفت شخص عاقبت حقیق مندر سلطنت را ندارد و خودی حکم با فواج انگریزی داده و متوجه خانه شاهی شده اند و در
 جانب آتش خاصه رانده زن گشت اگر چه از جانب رزیدت کمال احتیاط نمود و لیکن باز چندین از سپاهیان
 کشته شده و پادشاه بالا نشین چون خود را مطلع ضرب قوب دید فرود داده از سر تخت برگشت یکم صاحب
 مع مناجان بعد ساعتی از تحت نشینی بجا صر در افتاد و میسران خود را نیز با خود و با سیری همراه برد و اول
 بکار نور بعد از آن بقلعه چنانکه رفته با سایش قامت گزین شده و مسلح به تیر و پیکر و سپه سالاران و آذربای
 معارف یکم و مناجان از خزانه سلطنت او ده مقرر کرد و تا آنکه شازده هم ماه محرم سنه هزار و دویست
 شصت و دو و مناجان در قلعه مذکور دفعت یافت

شبهه سیر زار فیض الدین جید مناجان



فضل و کرم و کرم سیر زار فیض الدین جید مناجان

دی فرزند و وزیر الماکت نواب سعادت علی خان بود بعد از مجری مناجان اتفاق رزیدت در چهارم ماه
 ربیع الثانی سنه ۱۲۵۳ از تخت پادشاهی او و جلوس نمود و در آغاز جلوس پادشاه محمد و حشمت و رزیدت
 با و شاه بهیم و تجدیدی در عهده موقوفه سابق بهر جید چند لک و سپه سالان از خزانه شاهی جید معارف
 انگریزی سلطنت که متعین بمراسم است حدود و مقصود کوشان می ماند راه یافته بود و اگر کیفیت این قرار داد
 بکرم رزیدت لک می شد و کنگاشی اندرین خصوص نمایان باب حکم علیه ملت بعمل آمد نظر بمراعات حقوق حکم
 رزیدت رسید که پادشاه او و راه برای ادای این مبلغ تکلیفی توان داد و بسالی استقامی با که در کارها خجالت
 مالی و علی این دیار که بود و تسلیم کار پر و از آن پیشین راه یافته بود از حسن تدبیرش حاصل کرد که اندک طبع و کمال
 این پادشاه با شاعت خیر و اجزای کارهای خسته مایل بود و لیسک چیت که در آغاز سال ششم از
 جلوس که سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری باشد در پنجم ماه ربیع الثانی ازین جهان فانی
 متوجه عالم جا و دانی گشت و زیر سایه رحمت نیرانی خاکید

شبهه محمد علی پادشاه



دکتر شاه
پادشاه

فصل نهم در ذکر شاه محمد محمد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بزرگوار و ملک سالکی پنجم رسیدن ایشان به تخت سلطنت جلوس نمود پس از جلوس علاوه
اجرای قوانین عدالت و مراعات حقوق هر گونه خدا را در این بین اتباع او امر و نواهی
شرعیست قصص حق را از بسا پیشانی این سلطنت برده و در کثرت طاعت عبادت و اخلاق و خیرات
خیر و عبادت بر اکثر سلاطین با فزونی و تکمیل فی مرتبه حاصل کرده مراعات مراتب و داده انکاد و هرگاه
اکثر بر اکثر جاگزین طایران پادشاهی بود و چنانچه حکام نهضت افواج الحریز بهمت کاملستان به علم و آقا
نگهداشت عباد که جزا به پیش آمدند به قدر امانت نمود و لوگوک بار و پدید تعویض کرد که به سوز
از منافع مستمره شش شاهزادگان کامیاب شدند چون مدت حیات این پادشاه با مضامین
سراحد بهشت روز علیل ماند و شب کشتی بیت و ششم ماه صفر سنه هزار و دویست و شصت و سه اعیان سلطنت

شبهه شریک شاه محمد محمد علی شاه پادشاه



فصل دوازدهم در ذکر سلطان عالم محمد محمد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بهیت و ششم ماه صفر سنه اربعه جلوس نمود و جلوس سلطان سلطنت اراکان دولت

دکتر شاه
پادشاه

بیاض خلعت باسی کران بهای عزت و عمت بارخو در افروخته و سرگرم کارگذاری کردید چون سلطان و توجیه
پادشاه بطرف علم و سستی بود و تحصیل تعلیمش که شش سالگی بر او و شادان این فن بجایه نکالانش دم از دعوی
او ستادی فرمودند روزی چند در تیر آسایش اصلاح مزاج معصوم بود و بتفریح و آراش طبع صرف
اوقات کرامی نمود چون درین اوان جمله رقی و متن همت سلطنت تعلیم لغتی خان و وزیر داشت و زیدت را که
پنجی و جرات نالایم که روزی با وزیر روداد و روش حکومت و طرز کار کارها خاصه شش پند و انداخته
تا آنکه بگویند و شکی نیست زیرا که بخواهد پادشاه و خواجهش تبدیل و وزیر را نمود و وزیر نظریه اقتدار که درین سرکار
داشت علی ایکن تصدیق حسن انتظام خود را با ترویج شکایت رزیدت بواسطت بیان سایر مقررات شب
در روز به عرض عرض می آورد و از آنکه پادشاه با حاطه و تدبیر و زحرف شکوه و شکایتش از وجع و درگیری
غزل و وزیر را بجز و انظار رزیدت خلاف ائین برتوت دانسته تن بقبول این مسئولیت چون رزیدت شکایت
درین معنی بجز و رزیدت درین اثنا بسال شده عیسوی که در جنرال بهنگام سیر مملکت ملاقات پادشاه
قصه بگویند نمود از استماع این خبر در درک همان آمده شده تا کانو با اتفاق امر استقبال نمود و وقت
ملاقات با کمال محرابی در یکت بوج نشسته و بکلمات لطیف آئین سرگرم گفتگو شدند بعد از این ملاقی پادشاه چنانکه
طلب ضیافت بمقتضای طاعت داد و خود را پیشتر متوجه دار انکاد کردید بعد از آن که در جنرال حکم ضیافت از
عقب بمقتضای طاعت در رسیدند و در کنگره توقف نموده روز چهارم بوقت روانی محبت نامه شش تن بعضی
شکایات و نصایح و دست اند و خصوص انتظام سلطنت برای گذراندن بجهت پادشاه به رزیدت سپرد و رزیدت
آن نامه را پس از واهی که در جنرال بجهت پیش کرد پادشاه چون در آن نامه نیک نظر کرد و توجیه با شکایات
مندرجاتش نمود و وزیر با حسن انتظام خود را بشهادت سایر مقررات پایتخت رساند پادشاه بر گفته وزیر
اطمینان نموده چون سالی چند بر همان و طیر و یکدشت رزیدت تحریری باظهار شوق فقرج اضلاع ملک او
بجهت فرستاد پادشاه نظر تو احد و انکاد و انگشت قبول این ماسول بر دیده صلاح بین بنهاد و رزیدت را
اجازت سیر فر داد چون این ششم دوره رزیدت درین مملکت امری بود و عیب از جهان و وقت توهمات
کاسده بلجسامی حوام را یافت بلکه وسوسه و اشتباهات بعضی خواص بهم با طراف خلاف میرفت
کسانی که با غرض نفسانی باطنه بعضی بی اعتدالها که از وزیر چیزی بدل میداشتند چنین موقع را از نعمات
انگاشته عریضه باسی شکایت بطرف رزیدت گذرانیدند و همه را پورت بجز و رزیدت می نمود تا آنکه از شکایات
مستوره که تسلسلش را در آن و در انتظامی نشسته گوشه ای از باب صدور ولایت انکاد آنگاه بود و دیگر بایستیدن
نامه تا آنکه از کمال استقامت بی ایالی جهان آمده شده که سرشت انتظام مهم سلطنت او در انکاف کفایت

بین این قتال که در شوال عیدوی از پیشگاه که از تیرت فرما فرمای گلستان جماعتی از تجاران مملکت بجهت و اجاز
سیر و سفر تجارت شرقیه هندوستان فرمائی حاصل نموده اساس کار تجارت این مملکت را محکم کردند و این عت
الانزل است اندک عیدی لقب و سونوم گشت در آن کار در عهد سلطنت نورالدین جهانگیر پادشاه دلی بمقام
بندرسورت آمده طرح بنای تجارت انداختند پس در شوال عیدوی در عهد سلطنت چارلس اول پادشاه گلستان
و در ماه سلطنت ابوالنظر شهاب الدین محمد شاه پادشاه دلی جماعتی از تجاران که در بندر سیلی برای تجارت فرستند
و در شوال عیدوی زمان سلطنت امان چارلس اول عهد حکومت شاه محمد شجاع پادشاه دلی در مقام سونوم کلی نیز
باغزار تجارت برداشتند و در شوال عیدوی که عهد فرمان روالی چارلس ثانی و زمان سلطنت او رنگ نیل بود
که شاکان کپنی غریب و کارخانه تجارت ملک بنکار را نسبت بهدراست فروخته نظر معاملات عالم گیر در دستگاه
تجارت کپنی در مملکت چند خلی ترقی پیدا آمد پس در شوال عیدوی حکم گورت آفت و دیگر ترس کارخانه تجارت ملک
بنکار از تجارت مدرس علی محمد شد چون نواب شایسته خان صوبه دار در آنوقت بعضی احکام منافی را می کپنی
جاری کرده بود و از جرم از پیشگاه چارلس ثانی پادشاه گلستان حکم جنگ با صوبه دار مذکور و پادشاه دلی نام کپنی
صادر شد و برای انجام این مهم فوجی شکر جنگی با و صد نوب با و مرکب جنگی از آنکند هندوستان با و فرستاد
و با فرمان کپنی حکم شد که جهانات را بجا حکم برده و اول آن مقام را بخیطه تصرف خود در آورده و بنا طبعی
در آنجا انداخته خلاصه بعد از گفتگوی بسیار و زده خورد و پیشا بتاریخ سیستروهم ماه اگست ۱۷۷۷ عیدوی ملین
کپنی صوبه دار و حیدر صاحب مستبد شد و کپنی بنکار را ریاستی جدا گانه قرار داد و در کلکته قلعه ساخته بنام شاه
گلستان خیرت و لیم موسوم نمود و در شوال عیدوی بعد سلطنت گلانی نواب مرشد قلیخان از وضع حرکت
کپنی خوش نیامد و احکام چندیدی که خلاف طبع کپنی بود جاری کرد کپنی ستر ملین و خواجه سر سینه از منی را
بر سر مغارت بجهت فوج سیر پادشاه دلی فرستاده انجام امر خود را بفرستاد عای مراتب چارلس اول و بن
اول آنکه حکم شود و بار الضرب مرشد آباد بجهت باسی سه روز سک طلاقه و نقره برای کپنی طیار کرد و
دوم آنکه هر کسی که پروانه را داری بدست کپنی داشته باشد در سرحدات نقض مال متاعش نکند
سوم آنکه هر کسی که بدین کپنی کرد و حکوم حکم سرور و کلکته باشد
چهارم آنکه کپنی میخواست و بهشت قریه نزدیک کلکته بخرمن و قرض درین امر راه نیابد
فوج سیر بهر چهار بخش انبار قبول نمود و سفر ای مذکور بایل مرام عنان عزیمت بصوب کلکته مستظرف
نمود و در شوال عیدوی پس از آنکه نواب مهابت جنگ اعیان اهل البلیک اجابت گفت نواب سر سراج الدوله
بصوبه دار بنکار و دلیه منصوب گردید که نایب نواب شهاب جنگ منظم را که کسوف صوبه دار

بصورت اهل عیال که رنج و دلت حایت کپنی کلکته آمد و اگر کسی امان خواست سر سراج الدوله بجهت سکاری او پامی
یکمینی فرستاد و از آنجا نیکو رعایت تا من از اجابت آیین مملکت اربیت کپنی خردش او را قبول نکرد و سر سراج الدوله
ازین خبر برافشاد و بتاریخ بیست و چهارم جوین شش عیدوی با کپنی در کلکته جنگی عظیم کرد کپنی در اسارتشیدن این خبر کپنی را
با یکت فوج سپاه انگریز و فوج هندوستانی بعد در وانه کلکته نمود و باره میان فوج انگریز و نواب نایب را آتش
جدا ال قتال بلبست شد و از آنرا نواب شکست خورده کلکته تصرف انگریز و بندر هو کلی را نیز مسخر نمود و بعد از چند
مصالحه ظاهری در میان کپنی و نواب ختم گردید لکن بعد از عرضیه قبل صورت مصالحه بر بنحی و دوازده مقام پای
مخابراتی عظیم روی داد و با وجودیکه انگریز قبل شکست نواب از چهل هزار تن بودند نواب با مقاومت تمام
راه گریز نمود و بهر شدت اباد رسیده اهل و عیال را برداشته روانه عظیم آباد گردید و درین راه او را و کشیکر خود و بدش
کشیده اند از آن سر حیدر جعفر خان را بر مسند ریاست مرشد آباد مسنددار گردانیدند و در شوال عیدوی عظیم آباد را مسخر
نمودند و در شوال لار و کلیو را ناظم و افسر مملکت هندوستان قرار دادند و در همین سه صوبات بنکار و بهار و اولیه
شاه عالم پادشاه دلی با کپنی را و گذار نمود و برای مصارف پادشاه مهیت و چهار لک و پینالیه مقرر شد و در شوال
لار و کلیه سیستفا داده و روانه گلستان شد و بهر نی و بهر نیست بجای ایشان مقرر گردید و در شوال عیدوی انگریز
و نواب حیدر علی خان الی میور بعد از مخابرات بسیار مصالحت مسلوک گشت و در شوال لار و داران سیستفا
افزود و کلکته گردید لار و موصوف اول بر آورده و داخل کپنی را نمود و تحصیل کنندگان را نشاء کلکته نام کرد و در خلاصه
کپنی را از مرشد آباد و کلکته آورد و همان سال بعد التما مقرر شد و در کلکته و کلکته عدالت پس از قرار او یکی برای
امین مقدمات و دیوانی بنام صدر دیوانی و یکی دیگر برای مقدمات فوجاری بنام صدر نظامت در همان و آن
برای حکومت هندوستان ضوابط و قوانین جدید جاری گردید یعنی از برای شوری صوابید در اجلاس کورنری
چارلس کورنلی مقرر شد و در شوال اجازت طبع اخبار و ادم شد مشروط بآنکه اخبار صحیح مندرج سازند و در
لایحه انبارس را از نواب وزیر رفقه و در شوال لار و کارن و آکس کورنری و هم سپه سالاری هندوستان مقرر
گشتند و درین عهد که کپنی بکرات باقیه سلطان الی میور مجاریات سخت نمود و باختر الامیر قیو سلطان تن مصاحبه و در
در شوال چون عهد کورنری بر بار کوس طبعی اختصاص یافت باقیه سلطان مجاریات میور روی او و در آن محرقه
سلطان کشته شد و در شوال مملکت اراکات سورت و بتجور را مسخر نمود و در شوال باقیه لایان بنکار که کار کرم
کرد و قیام لایان را بهر نی سخت سپه انگریز ایشان صلاح کار خود را صلح قرار داد و بسیاری از مملکت خود را انگریز
و گذار نمود و در شوال لار و کلکته انگریز زاده و در شوال هندوستان را احمد ای حلیه صدر الصده و کلکته
شد و در وقت جهانات در هند جاری گردید و در شوال ۱۸۳۵ رومیه کپنی جاری کرد و در شوال مملکت پنجاب را تصرف کردند

نواب
نظام

چهارم نوربان و نیکان خورشید آسمان عالی و مقرب شاهزاده و ملاطت امیر زاد و سپهر دولت اب سبط
اجل اکرم نظیر حکمت که سرکار خورشید چاه را عالی تر از دیر است بنامت اخلاقش اندکسان صبح
صادق شهو رفاق و بی نیاز از ثا و سر کونه مبالغت و اعراق است

شاید امیر کبیر خورشید چاه بهادر



نجم نواب است طاب اجل اکرم فخر میرسد علی جان بهادر نظام با جنگ نظام باورالد و حاکم ملک
خان خاندان عین المہام متفرقات دام اجل و فضل علی بهادر و اولی نظام بهرمت بحریت سلاطین از
کشت کشتش نیزه و جوشش بر بیت متر که از شدت ریزش فیدیش در سلک ابنای ملوکین
سلوک مذکور است کبندی جایگاهش ملاحظه لایوصف الفلک بالاراقاع و چیز توصیف کنجی
و رفعت با یکا بهش بنامت لا تعرف الشمس بالشعاع و میرسان تعرف لیسجی که بهمان آن
عاجز آید و هم از این قاصد

ششم زنده دو دمان شرافت و خند خاندان بنامت نواب ستار شرف و لایسر فخر
حسین خان بهادر عقد و جنگ شرف و لایسر ملک حیدر المہام قدسی مگر عالی امجد و رفعت قدر و از این
که پسند و نکایات مقام فضایلش در صرف حروف کجیده نشود و مرثی میزان سخن خجیده مکر و چهره پرور و کرم

سرمه
نظام

سرمه
نظام

پرده و میرسد کشتش چمن می و مقدسی معلوم و مقدسی باوب و مقدسی اقبون و مقدسی بنبر و ستوده نکال و
ستوده بجمال و ستوده بوقار و ستوده بلبس و ستوده بچشمی خیده و کوشی کشیده همانا که کرم کتب عوی تحریر نماید و شاید
محاسب او غای تصور و عوی آن خیال محض است و او غای این محض خیال خیا که کلمات اینج که بگوید و فکر که
همدم و وصف حال او بنویسد و حدیث او نشود و احسن ارسال مکرر

شاید نواب و زین الدین خان بهادر حکمت



هفتم شجوه ملکمان شمامت و درویشان بنامت جناب فخرت حلالیت انصاف بکار و سلطان
نواب میرزا حضرت علیخان بهادر و محبوب یار جنگ این فخرت حضور زندگان عالی باکی و نیکو صفات فضایل
مفروق و کیا است بهار دانی و فرستاده و بی توضیحات نقاش فخرت بزیبائی او بر لوح و جو نقش کشیده و کلا
ظاہر و باطن مسلح چنانچه بکار حالات بر نشان اقراران قدم از بیت عمر کنونی امر بجزیات و نسیات نیالود و درصاحت کلام
ذلاقت لسان و طمانین بهلاقی کی باوقی برابر بی نیست بموجب این ظهور کالات غالب اوقات بشرف ملازمت
و موافقت خدمت تمام خلوت و بار اوقات سواری و شکار و طفل تربیت و نعمت حضور مہمان عالی فخر و کرم
و از سادچکمان مقدم و ممتاز است

نواب
نظام

نواب

پیشتر آید عقل و دانش و فضل و شجاعت جلالت آید نواب شجاع السیفه افروز جنگ و ام اقبال عالی
عقل و شجاعت معروف و معروفیت است ای میرش در شب حادثه اتمایت روشن فرامی پرتو شمع
خیرش در تیره کی پروانه نور نیست ظلمت زدای و کجاست سینه اش ملوک و ابر علوم سخن ابر قیاسی از اشار دست
در شمارش عرق خجالت بریدن کان و خشتانی از بخشش کف گشایش خون ل بر زمین نشاند و بخشش بزرگ بخت
بلند بیاز و دیر و بدل پر شمش و بسبب شرف و فضل کرم ذات و وفور شرف و بخت و میامین و میر و مراتب
سزوار جا و کنت و شایسته بلندی و رفعت همواره خان کرم و احسانش گسترده و آینه و درنده و از امرات
لطف و کرمش خوش مخلوط و بهره و رسیدار و خدمات ایشان چندان طبع و خاطر خوش میطهر بندگان عالی
میباشد که غالباً در سفر و حضر و خلوت و جلوت با لطف و لولکایه مفتی و مسرافرازد

شید نواب شجاع السیفه افروز جنگ و ام اقبال



نواب

نعم و در اقبال و شجره کمال سخن پروانه که سر سخن ساز جناب جلالت آید نواب شجاع السیفه افروز جنگ و ام اقبال
و ام اقبال آثار جلالت انوار نباهت از ناصیه مبین غره جبین و چون ضیاء خورشید و صفاء در مراد و پدید
و در کسب فضایل نفسانی و کالات جسمانی و مکارم اخلاق و پاکیزگی طینت و اصالت حسب و صحت نسب

چون خوشیغا و شهر و مسرافرازد و جمال فطانت و سیر و پوری مخصوص و تازه بواسطه الطوار حمیه و انانیت
و نیکی نهاد و زقا و مطبوع و بخاری و دست ارفع و شرف و بلندی و حکمت که از وی پدیدار است ان ارباب
نظم و نثر و مراح ذات محارص و شمس و مح کو و شکر گذار و اهر خیالات و پسندش مطبوع طابع کلام فاضل عالم و مقبول
ضمایر تمامی کار و فضیله ای بی آدم است و ازده شجاعت اشعار کو بر بارش و بایض فضل و ضاحت فاضله و انظرات ایسات
در شمارش حیاض و انش بلاغت و مشاعر و اما لایست و تعریف و تطنش از اندازه و رون و توصیف و شرف از حد و توفیق
خصوص کتاب تاریخی که تازه تالیف فرموده اند که از فواید کلمات کو بر بارش مذاق اصحاب خبر و شرف شریفین
و در پاکی محقق و خوشی نهاد و مقبول طابع یکی اعیان در بار و محبوب القلوب تمامت از کان و ملت است

شید نواب و ملت یا جنگ و ام اقبال



نواب

و هم جناب جلالت آید اهل کرم و نعم نواب عماد الملک مولوی سید حسین ام اقبال معتمد و دیگر دو
دار و مقامات اودیت و مقامات عرفیت و در علوم عقلی و فنون نقلی فرموده و هر و حیدر حضرت بلطف عظیم
و کرم و جود و خلق کریم و حسن سیرت و لطف معاشرت و موافقت و حسامه و توفیق و انصاری تازه و کلام
جهت شکر و انصاری بی اندازه بخشیده و در مراح علوم از قبیل حدیث و نجوم و جغرافیا و حساب

و تاریخ فی نیاز و متنازاست چنانچه اگر از شرق تا غرب عالم را بر پانصد مائه ویرا و اینجای ماسم فضل و ادب بینند
 و ارامی بر زبان و دانای هر پانصد فضلی دهی زمین و قضای با ملکین با نعام بی پایان و احسان فراوانش معلوم
 و است و در روز و وقت بختش قائل و صوف عرب و عجم بر و ارج فضیلتش نماند و چنان در پشته خاجه و امرو
 پست یکدیگر میسر کرده کسی را در این باب زهره اشتباه و بجزه تدلیس نیست در اسالیب فصاحت و فصیح در کتب و
 و تجتس و تاریخ و جز کنون مخزن حکم و مصدر محاسن شمع گردیده و چنانچه در وجه اصحاب درایت از نیم تربیشش با اثر
 و شجره اقبال در باب کفایت از کشیم تربیشش باور است .

شلیه نواب عماد الدوله مولوی سید حسین چها



پاندهم شجره فضل و قوت جناب تاج الادب مولوی عبدالقیوم کشر نعام بر یوز فضل است و است و عفتون
 نندگانی و در بیان شباب از دی جودت فخر و حدت زمین دریافت که تکمیل نفس انسانی و ترقی از پستی چهل و دانی بی
 آکتاب مراتب انش و حدت تکمیل علوم و تحصیل فنون را پایی طلب در راه تقرب بناد و باب است و قافله
 که با جرت مها العاده بر شود مقدمات بسیار علوم و دانند که مدت خواندنی از آن مسائل فیه و ضبط و اطلاق اصول و جودت
 تا بهر فن مسلم گشت و طریقه روش پندیده خاص عام شده در ملک کن مستند با قرآنی گردیده و در زیر و مثال االش

مولوی عبدالقیوم

در نشو و نما و شاخ اقبالش در بک و نوشته میر سبانی بهم و حسن نگار ششم دانک زمان فروغ چهره اولو البصار گشته
 در ظل عاطفت علی حضرت بندگان عالی با کمال خرمی روزگار سپید را تا اکنون سال فزون از نیست است
 که با یوفش مشته العنت چنان حکم است که بدینگونه العنت فی شایسته بکلفت کم اتفاق افتاده و کسی نشان نداده

عبدالحکیم
 محمد حسین

دوازدهم شجره اقبال جناب عمده انکما حکیم حبیب حسین بر یوز فضل و ذوق است و اصل است و معلوم
 عربیت و مراتب اولیت و انواع مقبول و منقول و حکمت الهی و طبعی و ریاضی تالی در مطو و تالی افلاطون است
 و چنان در مسائل حکمت و نجوم و بهیئت تدیس کرده که کسی را در این باب زهره اشتباه و بجزه تدلیس نیست
 از حسن خدمت چندان در خاطر کار نواب و قارال امر رسوچی دارد که هیچ یک از معتمدان را بدینگونه عیبت با برکت
 نیست و سالهاست بشرف ملازمت و مواظبت خدمت سرافراز است بهار عالم حشش دل و جان زنده
 میبازد بزرگ اصحاب صورت را بهوار باب معنی را

خلاصه این بیاست و این مفسد میر و دیگر است که جمیع اطوار انسانیت را تا ما موجود است که علم و دینان
 انمار و اجمی ندارد و مشغول بعیاشی می باشد خداوند از برای اتمام محبت بر آنها چنان نواب مختار الملک وزیر
 با تیریری را عطا فرموده بود که میان گفت قابل وزارت یکی از سلاطین معظم روی زمین بود و هر چند کوشش نمود
 و تربیت ملک و ترقی آنها اصلا بر دل آنها انگیزد حتی اگر است و ان ماهر از بر سمت طلب نمود و در رسد
 ماسی متحد و در شهر و در محلات باز نمود و اثری بطور نرسید تا اینکه از دست بی تربیتی آنها به تنگ
 آمده بنا نمود و دمان لایق را از خارج طلبیده به امورات ملکی مقرر نمود و جود اینها با اثر بر اتمف انگر و در
 تربیت ابل ملک بمقتضی و نرسید اخلاص امر بمقتضای دستور و در روز کار بعد از مدت مدیده که مستقر سریر وزارت
 بود درخت بیاد و یستی کشید از این دنیای و در آن عجب قتی نمود که گویا ملک دکن را همراه بر دو انقلابات
 زیاده در ریاست پیدا کرد و کسی را که آن مرحوم از خارج طلبیده بود و اکنون چنان تسلطی بر ملک پیدا
 نموده اند که املی ملک نه از پادشاه و نه از وزیر و نه از رعیت کسی را قدرت بر آن نیست که بتواند خلاف
 امر آنها عمل نماید و این مذلت بر سر آنها نیامد که سبب بی دانشی و بی علمی اکنون سبب تقاضی که در میان
 آنهاست ملک مانند کشتی طوفانی در غلظم است که محقریب از حوادث

زمان غرق خواهد شد

شهباز صاحب دوق محمد خان کابل



فضل و هم ریاست بهادر پور

حاکم این ریاست ابتدا بهاول خان از قوم او و پوت
بوده زمانی که مادرش درانی بعد از فتح هندوستان
وارد ملک سند شد آن ملک که در نواح سند بود
تا نواح ملک پنجابین داود پور و عطا منوره
رئیس حالیه آنجا نواح صلیب و پنج خان رکن الدوله
بهادر است مبلغ یک لک و پیر بعضی خدای که
در وقت انقراض کابل کرده بود و انعام می یابد
و سنت ملک بیست و هشتاد میل برقی آمدنی سالانه
بجه لک و پیر و قدا و فرج سر بهار کس بفرده شکست
توپ سلام برای ایشان مقررات

شهباز صاحب دوق محمد اسماعیل خان بهادر



فضل و هم ریاست بهادر پور

این ریاست در ملک مالوه واقع است و سنت
ملک ۳۰۰ میل برقی آمدنی سالانه نش
لک و پنجاه و پنجاه و ده لیت و چهل و پیر است
رئیس حالیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر است
در سنه هزار و شصت و شصت و دویست و پنجاه و شش
شلیک توپ سلام برای ایشان بفرستد قدا و فرج
حاضر کتاب ۱۵۷ سوار ۱۰۰۰ غنایه است

شهباز صاحب دوق محمد اسماعیل خان بهادر



فضل و هم ریاست بهادر پور

این ریاست تحت حکومت سببی است در و سنت
سال قبل حسب دقان بی این ریاست از اصفهان
آمد این ملک را آباد کرد و رئیس حالیه نواب بهادر
خان اصفهانی است سند قبی گیری یازده شکست
توپ سلام برای ایشان بفرستد و سنت ملک
۳۵۰ میل برقی آمدنی سالانه دو لک و پنجاه
هزار و پیر و قدا و فرج ۲۳ سوار ۲۰۰ غنایه
حاضر کتاب می باشند

شهباز صاحب دوق محمد اسماعیل خان بهادر



فضل و هم ریاست بهادر پور

سابق این ریاست در تصرف رنجیت سنگو والی
لاهور بود و در سنه هزار و شصت و ده کوشت هندوستان
بوجو است چند شیخ صدر الدین معروف صدر
جهان را رئیس حالیه نواب و خطاب نوالی سرفراز
نمود و رئیس حالیه نواب ابراهیم علی خان است
سند قبی گیری یازده شکست توپ سلام برای
ایشان بفرستد و سنت ملک ۵۰۰ میل برقی
آمدنی سالانه دو لک و پیر است

شهبه نواب دولت خان بهادر

شهبه بهادر ارجه داد جی بهادر



فضل و از بهر ریاست گویا

فضل سیر به ریاست گویا

این ریاست تحت حکومت بهی و اجمال کاتیار
است سابق حکمران این ملک از قوم اجوت بوده
شهبه حاکم کجرات این ریاست را تصرف مآورد
و در سنه ۱۱۰۰ شریف خان که یکی از سپاهیان بود حکمران
آنجا را گشت ملک را تصرف خود و در ویش حالیه
نواب بهادر خان بهادری است آمدنی شش کت پیچید
است میت بهشت هزار در صد و نود و چهار پیچید
چنگل پیچید و قتی گری بازده شکست توپ سلام از کونیت
حاصل کرد و از بهر قیصری اکنون پانزده شکلیت
توپ سلام برای ایشان مقرر است .

این ریاست اعلیٰ مقرر است و اعلیٰ حالیه
او جی نام دارد و معیت ملک ۳۳ میل مربع آمدنی
ساله هفتاد و دو کت هزار و یکصد و پست است بهر ارجه
بایت خارج فوج بدو است که شش کت پیچید و شش کت
که در سنه ۱۱۰۰ دولت بهی کرده جایی داد و کت پیچید
با و غایت شده و در سنه ۱۱۰۰ عیسی بخا شکست
استراف اندیا درجه اول شد و سنه قتی گری فوج
کرده و نوزده شکلیت توپ سلام در معیت ام
که باشد و در صد و خود و میت و یک شکلیت
برای ایشان معین است

فضل بهادر به ریاست برود

شهبه بهادر ارجه داد جی بهادر



این ریاست اجمال مالوه است بانی این ریاست
ابتدا بهادر را و بلکه یکی از سرداران فوج سیر بود
چون بهادر ارجه بهادر و حکمران سابق بجای خود شکست
مقرر شد بهادر ارجه بهادر ارجه بهادر ارجه بهادر
بسن و از ده سالگی بر سر حکومت جلوس نظر به
اقتصادی سن به امور ریاست و مهم حکومت بهست
مجلس مجبور بود چون بهادر ارجه بهادر شد و قابلیت
رسید در سنه ۱۱۰۰ بهشت اشد و شش و دو کت عیسی
از بهر قیصری حکم داد شد که عنان حکومت در نام
ریاست را و کت کفایت او و کت از ده و اکنون که
سنه ۱۱۰۰ بهشت اشد و نوزده عیسی است بهادر ارجه
منزور در حال خوبی امور حکومت خویش را انجام میدهد
ککلت و در زبان اگر بهر از دستمان کرد و دستان
جلالتش را یکی از هزار و اندکی از بسا رتوان
سرو و معیت ملک ۹۹ میل مربع آمدنی
ساله یک کت و دو کت و یک کت و یک کت و یک کت
پیچید و چنگل پیچید و قتی گری بازده شکست توپ سلام
در سنه ۱۱۰۰ و میت و یک شکلیت توپ سلام از کونیت
حاصل کرد و از بهر قیصری اکنون پانزده شکلیت
توپ سلام برای ایشان مقرر است .

شبهه مهاراجه پهلوان سنگه بهادر



فضل شاه تاج بهرام ریاست الوار

این ریاست از محلات میوات و دهونده ریاست
والی این ملک موسوم است به پهلوان سنگه از قوم
راجپوت راجه موصوف این ریاست را در
هزار و هشتصد و پستاد و بیست و یک ریاست
جی پور و بهرت بود و وضع کرد و مساحت ملک
... میل مربع آمدنی سیایانه یک و سیصد
روپیه است مقدار خرج پانزده هزار سوار و دود
هزار پیاده حاضر رکاب دارد و سنده قبیله کیری
و پانزده شکست توپ سلام برای ایشان تهر
و حکومت شان در کمال نظام است

شبهه راجه رامی سیکه بهادر



فضل شاه تاج بهرام ریاست امیندی

والی سابق این ریاست از قوم راجپوت بود و لکن
بوجو است چیت به بوج بهمانه لاهور و قندهار
... تصرف نگه داشت و راجه بعد از آن سرکار
انگلیس در نه هزار و پستاد و بیست و یک ریاست
بر سین و دوات او اکران نمود و قبیله که راجه موصوف
در و و حجابان نمود و پسرش را بهر شکست حکومت
شکلن کرد و سنده قبیله کیری بود و داده و یازده شکست
توپ سلام برای او تهر شد و مساحت ملک ۱۰۲
میل مربع آمدنی سیایانه یک و سیصد روپیه است
و سیایانه یک شکست و سیصد و بیست و یک ریاست
خارج سید به

۲۴

شبهه راجه شونامه سنگه



فضل شاه تاج بهرام ریاست لاهور

بانی این ریاست ابتدا کنور سونی ساه ملازم هند و پست
یقین این مقال اگر بسبب شکست یورش هم به کنور سونی
ساه بسیاری ملک از اطراف و جوانی این ریاست
خود را آورده حکومت میکرد و هنگامی که انگلیس تمام
ملک بود ملل گشت دستش شد صلاح وقت با جان
دید که ملک متصرفی کنور سونی ساه را بخوشش اکران
نماید لهذا در نور و بهرام مارچ ۱۸۵۸ شکست را با او اکران
نموده و خستید و قبیله کیری را نیز با او داد و مساحت
۲۳۴ میل مربع آمدنی سیایانه یک و سیصد روپیه است
و پانزده شکست توپ سلام برای ایشان تهر است
و حکومت شان در کمال نظام است

شبهه مهاراجه پهلوان سنگه بهادر



فضل شاه تاج بهرام ریاست کشیه

دار این ریاست شکست سیکه استانی این ریاست شکست
نزد و شمال شکست خرج از ریاست که ملازم بود و در قندهار و پست
سرا فوج شد و از این قبیله که در شکست اکران ملک را در
از او پهلوان سید جو و راجی گشت و از او پهلوان سید جو
شکست شکست از چنان رو یافت پسرش را به شکست شکست
بجای پدر بر سر حکومت شکست کرد و در ۱۸۵۸ شکست شکست
استه در جواد اول نظامی سنده قبیله کیری یازده شکست
سلام برای او تهر شد مقدار خرج سوار و پیاده و شاتر و دود
دار و این ریاست خود مختار بود و اکنون در حکومت شکست
و مساحت ملک ۱۵۰۰ میل مربع آمدنی سیایانه یک و سیصد روپیه است

فضل نوزدهم ریاست جی پور

سوالی جی سنگه بهادار قوم کچو این ریاست آباد است
 بعد از آنکه جی سنگه پور جانی بهادر و کچو سنگه پور
 حکومت جی پور نمود و نظر بقضای سن حکومت این
 زمام ریاست را به جی پور و کچو و چون راجه چند شد
 رسید در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و دو و علیوی
 زمام بهادر ریاست را به کف کفایت او داده
 و در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت پادشاه
 خواهی و جان فشانی و خدماتی که در سر کشته گشته
 بکومت کرده بود و دست نینی و خطی است
 به اول و بیست و یکت شکست توپ سلام و حکومت
 برای ایشان مقرر شد در قوا عدلک در می قانون
 حکم رانی در رعیت پروری بخشه آفاق و محمود
 بکنان است اگر بخواهم اوصاف حمیده ایشان
 بیان کنم و قریب جدا کانی به مختصر اینکه بهت
 بحری است متلاطم که اکثریت بخشش بهر سو
 بخشش ابری است متراکم که از شدت ترش
 فیند در سکت انبای ملک بخش ملک مذکور
 است نعمت ملک پانزده هزار میل مربع امدنی
 سالیانه چهل و شش لک روپیست سالیانه چهار
 لک روپی خرج حکومت میدهد و تعداد فوج سوار
 و پیاده پانزده هزار حاضر کاب دار و در پناه
 نظام مشغول حکمرانی است

شیر بهادر راجه بهادر سنگه پور



شیر بهادر راجه بهادر



شیر بهادر راجه بهادر سنگه پور



فضل بیستم ریاست پتیاره

والی این ریاست قور حاکم است که به نام ملک شاهی در سنه ۱۸۱۷
 بهادر شاهی که راجه بهادر سنگه پور که نال حکومت کرده بود
 محمول و لک روپی به حکومت او عطا شده و خطی است
 استر راجه اول کرده و دست نینی که حاصل نمود و به
 شکست توپ سلام چون که بهادر راجه بهادر و در سنه ۱۸۷۲
 موافق امین ملت شد که بسیار ثوابی از دزدان و دزدان
 انداخته و بهر شکر که بهادر راجه بهادر و در سنه ۱۸۷۲
 بهادر شاهی و بهادر راجه بهادر و در سنه ۱۸۷۲
 تمام علایق را بهادر شاهی و در سنه ۱۸۷۲
 رعیت نعمت ملک ۱۲ هزار میل مربع است

فضل بیست و یکم ریاست اودی

این ریاست از محال سوار است بهادر راجه بهادر و در سنه ۱۸۱۷
 این ریاست را با و کچو و جانی بهادر است حد شش او
 که تا بودی و جانی بهادر و کچو و جانی بهادر است حد شش او
 ۱۱۴۱ میل مساحت است که در سالانه چهل لک روپی
 خرج فوج و لک پنجاه هزار روپی حکومت میدهد و لک
 این ملک بسیار قدیم و عالی خاندان است تمام راجان بهادر
 خانی بزرگ و حرمت میدارند و اولیای قبا بهادر است
 والی حالیه بهادر راجه بهادر سنگه پور ۱۳۱۸
 با حکومت بکلیس تجدید بهادر و در سنه ۱۸۱۸
 رعیت کیری مساحت ۲۱ ملک توپ سلام حاصل کرده



شهباز راجه سیوا جی اوجی اوجی

شهباز راجه کھیر سنگی



فضل بیت دوم است

فضل بیت نهم است

این دیاست از میل ملوه است بانی این دیاست مله
را و مله از سروران فوج سیرته بود و سیوا جی را و راجه
در ۱۷۷۵ هجری قمری مخاطب بجناب استر در جلال شد
رسند قریبی گیری حاصل کرد و نوزده شکست توپ سلام
بر قلعی که باشد و خود و خود و بیست یک شکست از
حکومت برای ایشان مقرر شد و دست ملکت ۸۳۱۸
میل مربع آمدنی سالانه پنجاه لکت و پیه است
ملکت و نوزده هزار و هفتاد و دو و پیه بکلوت
انگلکس جسج فوج مید و تعداد فوج سوار ۳۳
پیاده ۴۳۵۰ حاضر رکاب و ملکت ارتشانی از

راجه قیال و راجه ایزر دیاست جد شان کی است و کجا
ملکت شاهی ۱۸۵۰ در ۱۸۵۰ سیرت شد و بر سر حکومت
خلو پس نمود و در ۱۸۵۵ هجری قمری این راجه مقرر
اجیش شد و ملکت انگلیس رفت و قلعی بانی کرد و
پادشاه این دولت حکومت باین ملکت ده دانه را که جانش
یک لکت شانه و ده هزار و شصت و سیزده بود و این ملکت
و از راست پنجاه و دو هزار و شصت و سیزده بود و در وقت
در ۱۸۵۵ هجری قمری راجه کھیر سنگی را اختیار قریبی گیری
شکست توپ سلام او شد و دست ملکت ۸۳۳۵ میل
مربع آمدنی سالانه هفت لکت و پیه

شهباز راجه استند راجه جی

شهباز راجه سوزاند کریم ساهو



فضل بیت چهارم است

فضل بیت پنجم است

این دیاست در ملکت ملوه واقع حکمران این دیاست
ابتدا از پتور بود و در ۱۸۵۵ هجری قمری دست
دور ریش عالی اندر راجه جی را اختیار قریبی گیری
و پانزده شکست توپ سلام از سرکار حاصل شد
و دست ملکت ۸۳۵۰ میل مربع آمدنی سالانه
پنج لکت و پیه هفت هزار و پیه

این دیاست تحت حکومت پر سید قریبی بکال است
شالاش کوه عالی و تدریش کاون جد جونی او ده
و محال کور کپوره بکال است و از او کیست این ملکت
کنانه دست ریش عالی دیاست خود را از اولاد
او دی پور میداند و خارج بکال قان چین میداد حکومت
انگلکس در ۱۸۵۵ هجری قمری برای توسع و اثر و تجارت
ریش عالی سوزاند کریم ساهو از قوم راجه پوت است این راجه
خود مختار یعنی خارج کد انگلیس نیست و دست ملکت
۸۳۴۰ میل مربع آمدنی سالانه ۴۳۰۰ میل و در ۱۸۵۵ هجری قمری
اتحاد ۱۸۵۵ میل توپ سلام از حکومت این راجه

شیخہ راجہ رود پرتاب سنگھ



شیخہ راجہ سارو وول سنگ بہادر



فصل ششم در بابیت و نبوت

این زیست از محال بود که کند است و در سنه ۱۸۵۶
نگار بر سرند ریاست شهنشاه شد پس از فوت او در سنه ۱۸۵۶
راجا برت سنگ حکم از این ریاست گشت و پادشاه
خدمانی که در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت
علیه وی بجا گشت کرد و بود از جانب پادشاه فیض
فتمی نسبت هزار و دویست و پنجاه و هشت و هشتاد و هشت
قبلی گیری و یازده شکست توپ سلام سرافراز کرد
در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت و هشتاد و هشت
بجایش نشست و دست ملکات و امیران را بر آید
سالانه چار کشت از هزار و ششصد و پنجاه و پنج روست

فضلیت و جہت برایت کشن کہ

این ریاست از محال ماند و راست پیش از اینست
از خاندان راجگان چو پوراست از شهر هراچست
صد و چهل عیسوی راجا جانیو اول سنگ برسد چو
شکمن شد سندی گیری و پانزده شکست توپ
سلام از حکومت بر ای ایشان مقرر شد بیست
ملکت در مایل مربع آمدنی سالیانه شش لک
روپی حکومت محض عایت خراج از ایشان سنگ
نقد و فوج دولیت و پنجاه سوار و سی صد پاد
حاضر رکاب دارد

شبیہ راجہ خونست سنگیہا



شعبه ریاضیات



فضل میت بیشتر است

دارا از کایت این ملک ما رو راست بانی این کایت
 ابتدا جو و مانای از خاندان راجه پان را تو قوج است
 در ۱۵۵۳ راجه جالیه جویت سنگه بر من حکومت بطور
 نمود بعضی مدتی که بکومت نگه میس کرده سنده
 اجنت یا قسبی گیر می و خطاب استر و جاول و نوز
 شکایت توپ سلام از کایت حاصل نمود و معیت
 ملک ۴۰۰۰ میل خرج آمدی در سالانه هفتاد و دو
 کت و پیه تعداد خرج کیز از سوار و پیاده و دار و نو
 بهشت هزار و پیه مخارج قوج و یکت لک و پانزده
 هزار و پیه خرج حکومت میدید

فضل طبعیت و نعم رب است و هو لیو

راجه ازین ریاست از قوم جات است بانی انیست
 ابتدا در عهد حاجی راجه پیشوا سپاهی بود در شهر
 هزاره هشت قله و سی و شش عیسوی راجه رانا کوک
 ایندرا سنگه با حکومت نگلیس معا به منوره درش حالیه
 رانا مال سنگه راجا جاتین که در وقت سیه پانی میری
 و پانزده شلیک توپ سلام حاصل نمود و دست
 ملک عمار میل مرع اندنی سالیانه راجه
 راجه سیه قعدا و فوج سواره و پیاده و هزاره راجه
 راجه سیه داره

شبهه مبار و دام سنگین



فضل سیام ریاست بودی

راجا امید سنگو حاکم این ریاست از قوم راجپوتان است
ابتدا کسی که با حکومت انگلیس در مقام اتحاد و برادرین
بود و در سال ۱۸۱۸ میلادی بدو جهان منو و لیکر کوچی
از باقی بود و موسوم به مبار و دام سنگو حکومت بجای
نشاندند و او عهدنامه جدیدی عقد نمود از قوت و سر
مبار و دام سنگو راجا این زمانه و به کسی رسید که تا این وقت
اتفاق ملکات و حکومت انگلیس بدو چون یکدیگر رسیده نام
ریاست او در کفایت و استوار و به حد شکست و سلام برائی
مقرر شد و در سال ۱۸۶۱ میلادی سالانچه ملک رو به
خراج ملک و بیست هزار روپیه سالانه از او قرض شد و در سال ۱۸۶۷

شبهه مبار و دام سنگو



فضل سیام ریاست درنگو

راجا حالیه مبار و دام سنگو همیشه در ملک است و در
ملک است و در سال ۱۸۶۱ میلادی سالانچه ملک رو به
خراج ملک و بیست هزار روپیه سالانه از او قرض شد و در سال ۱۸۶۷

شبهه راجا ایشری پرشا و مبار



فضل سیام ریاست نارس

بانی این ریاست مبار و دام زین دار موضع لنگا بود و در
در سال ۱۸۶۷ میلادی بدو جهان منو و لیکر کوچی
از باقی بود و موسوم به مبار و دام سنگو حکومت بجای
نشاندند و او عهدنامه جدیدی عقد نمود از قوت و سر
مبار و دام سنگو راجا این زمانه و به کسی رسید که تا این وقت
اتفاق ملکات و حکومت انگلیس بدو چون یکدیگر رسیده نام
ریاست او در کفایت و استوار و به حد شکست و سلام برائی
مقرر شد و در سال ۱۸۶۱ میلادی سالانچه ملک رو به
خراج ملک و بیست هزار روپیه سالانه از او قرض شد و در سال ۱۸۶۷

شبهه راجا ایشری پرشا و مبار



فضل سیام ریاست بکار

راجا حالیه مبار و دام زین دار موضع لنگا بود و در
در سال ۱۸۶۷ میلادی بدو جهان منو و لیکر کوچی
از باقی بود و موسوم به مبار و دام سنگو حکومت بجای
نشاندند و او عهدنامه جدیدی عقد نمود از قوت و سر
مبار و دام سنگو راجا این زمانه و به کسی رسید که تا این وقت
اتفاق ملکات و حکومت انگلیس بدو چون یکدیگر رسیده نام
ریاست او در کفایت و استوار و به حد شکست و سلام برائی
مقرر شد و در سال ۱۸۶۱ میلادی سالانچه ملک رو به
خراج ملک و بیست هزار روپیه سالانه از او قرض شد و در سال ۱۸۶۷

شید راجه پرتی سنگه با



فضل بی چهارم راجه پرتی

رئیس حالیه پرتی سنگه با و است اختیار کنی
و پانزده شلک توپ سلام از حکومت برایش
وسعت ملک ده هزار و پانصد میل مربع آمدنی
پانزده لکت روپیه پستاد و سوار روپیه سالیانه
حکومت خراج میدهد تعداد فوج پانصد سوار و
هزار پیاده حاضر کاب دارد و حکومت ایشان
در نهایت شفاست

شید سارنول بی سال سنگه



فضل بی پنجم راجه پرتی

این ریاست در تصرف قوم راجه پرتی است
ول بود لراج و شش ای معاهده با حکومت
و شش ای عیسوی فوت کرد و پس از آن
کچ سنگه لکان ریاست کشت این نزد
چنان با و دواع نمود و در حال مدارا و
منه نشین شد و قبیله پرتی پانزده شلک توپ
سلام از جانب حکومت حده ایشان مقرر شد
وسعت ملک ۲۵۲ میل مربع آمدنی سالیانه
چ لکت روپیه بکزار فوج حاضر کاب دارد و
ملک بکزار و سیصد و شش میل مربع آمدنی و لکت روپیه

شید راجه کیری سنگه با



فضل بی ششم راجه پرتی

در شش راجه شید سنگه پرتی این ریاست معاهده حکومت
انگلیس نمود که اذاعت نماید و خراج از قرار روپیه
بد و حکومت تیر و عده واد که او را و پانزده لکت
و قرار داد که اگر کسی از وادش او را و پانزده لکت
سنگه با یا واد ملک ریاست باشد پرتی عاید کیری
سنگه با را پانزده شلک توپ سلام برایش معین
وسعت ملک سه هزار و شش میل مربع آمدنی سالیانه
هزار و ششصد و سی و پنج سوار و دو لکت روپیه
سیصد روپیه است شصت و نه سوار و دو لکت روپیه
اجده پیاده حاضر کاب دارد

شید راجه اوری سنگه با



فضل بی هفتم راجه پرتی

راجه این ریاست از خاندان راجه اوری پرتی
در شش هزار و شش و چهل و چهار عیسوی راجه
سنگه پرتی شد و چشمتا قبیله کیری و پانزده شلک
توپ سلام برای او مقرر شد راجه حالیه او را
سنگه با ریاست وسعت ملک ۱۵۰ میل مربع
آمدنی سالیانه چهار لکت روپیه است پنجاه و
دو لکت پیاده حاضر کاب دارد

فضل بیستم است رتلام

شاه راجه بخت سنگه جی بهادر



راجه رتلام را قوم راجه پوت بسیار عزیزند از پدر
 عیشا نندین راجه پوت و چهار هزار و سیصد و پنجاه
 حکومت کلکس راجه سندی بهر خراج میداد
 سه هزار و هشتصد و نوزده عیسوی قیامین راجه
 سندی بهر و تراب سنگه راجه رتلام بواسطت
 انگلیس عهدنامه منعقد شد که راجه سندی بهر خراج
 ریاست رتلام نشود و خراج بگیرد پس از فوت
 تراب سنگه پسرش بونیت که بر مندر ریاست قرار
 گرفت نظر بخدمت ملی که در هند کشا شد و ملی در سنه
 هزار و هشتصد و پنجاه و هفت عیسوی بخت
 حکومت کلکس از بونیت سنگه بطور رسیده و بزر
 پسرش بهر سنگه از دربار قیسری بخت خراج
 شد و یازده شکیت توپ سلام برایش محقق
 گردید راجه حال بخت سنگه جی بهادر است
 وسعت ملک پانصد میل مربع آمدنی سالیانه
 سه لک و شصت چهار هزار و شصت چهار روپیه
 است پانصد سوار حاضر کتاب دار و امور
 حکومت ایشان نظم است

من

شاه راجه جونت سنگه جی بهادر

شاه راجه بهان تراب سنگه بهادر



فضل بیست و یکم است بهر پناه

فضل چهل و یکم است بجاورد

این ریاست از محال میوات است بالی این ریاست
 برج نامی قطاع الطریق در عهد عالم گیر شاه بوده
 است رئیس حال جونت سنگه جی است
 سندی بخت گیری با و داد و شده و در سنه هزار و هشتصد
 پنجاه و پنج عیسوی هفده شکیت توپ سلام برایش
 مقرر گردید و سنت ملک ۱۹۳۴ میل مربع آمدنی
 بیست و یک لک روپیه است نقد و فوج سوار
 ۲۲۱۴ پیاده ۳۳۹۸ سپاه توپخانه ۳۶۸
 می باشد

بالی این ریاست خاندان سنگه در پسر بخت سنگه جی بونیت
 بوده و بخت سنگه علی بهادر ملک بخت سنگه جی بونیت
 سندی عیشا نندین و در جنگ کشا شده راجه جونت بهادر و در
 علی بهادر واسطه شد ملک پسر بخت سنگه جی بونیت
 و جانتا گیری سنگه ملک بخت سنگه جی بونیت و تصرف حکومت کلکس
 و بسند سندی قیامین راجه جونت سنگه جی بونیت
 ریاست بهان تراب سنگه جی بونیت حال بخت سنگه جی بونیت
 حکومت کلکس که ده و بر مندر حکومت قرار شد و جونت
 بخت سنگه جی بونیت یازده شکیت توپ سلام حاصل کرد و وسعت
 ملک ۹۵ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک و پانصد روپیه است

شیراز راجه کرم سنگ بهادر



فضل جیل و نیم ریاست نیکوت

این ریاست به سمت جنوب فیروز پور واقع است بانی
این ریاست بهمن نامی از قوم جات بود در عهد کبر شاه
حاکم فیروز کوه شد بعد از چندینی علم خود سری را فرستاد
تا در سال ۸۱۶ در وقت لشکر کشی انگریز به سمت نظر خانات
لا ایقده که از راه بلخور رسیده بود و بگفته گوت که تو را با
خطاب را یکی از حکومت انگلیس است و بعضی ضایعی
که در سال ۸۵۵ کرده بود و باز ده شکست توپ سلاطین
مقرر شد و در سال ۸۵۶ کرم سنگ میرزا حاکم را از قتل و زنجیر
دادند و سمت ملک ۳۲ میل مربع آمدنی سالانه
پنج هزار روپیه است پنجاه سوار و دویست پیاده و هزار

شیراز راجه بنجور سنگ بهادر



فضل جیل و نیم ریاست نیکوت

رئیس حالیه راجه بنجور سنگ است یازده شکست توپ
سلام برای ایشان مقرر است و سمت ملک ۸۴
میل مربع آمدنی سالانه یکت ملک و پنجاه و پنج هزار
است سمت هزار و سیصد و نه روپیه و دو اینخراج
حکومت میدهد و تا در سال ۸۵۶ در وقت لشکر کشی
عمودی سیدی چند قدیمی ملک از تصرف بیرون رفت
حکومت یکبار و با قصد روپیه از خراج مقرر می باشد
تخفیف داده است

شیراز راجه نرین نرین بهادر



فضل جیل و نیم ریاست نیکوت

این ریاست از حال کار و پ است و سمت ملک
راجه نرین نرین رئیس این ریاست را توپ و پنجاه
ساختند راجه نرین نرین نرین نرین نرین نرین
که اگر سر کار آمد و کند از قتل و زنجیر آمدنی ملک
خود را بهر کار خواهد داد و حکومت انگلیس او را قتل
خلاص کرد و رئیس حالیه راجه نرین نرین بهادر است
سیزده شکست توپ برایش مقرر است

شیراز راجه نرین نرین بهادر



فضل جیل و نیم ریاست نیکوت

ریاست تراونکور را تراباج هم میکنند دارا گریا
این ملک تراوندام است راجه حالیه هم درم بهادر
است و سمت ملک ۵۳ میل مربع آمدنی
سالانه جیل و دو ملک و پنجاه و پنج هزار روپیه
است تعداد توپ ۸۰ پیاده در وقت لشکر
بهشت صد و بیست و دو و بیست و دو و بیست و دو
معا و ده با حکومت انگلیس کرده که دو و پنجاه
برای حفاظت سرحد به

شهباز راجه جیسند بهما



فضل چل و پنج ریاست میور

این ریاست تحت حکومت مدراس است و در سنه
هزار و هشت صد و سی و یک عیسوی حکومت گلپس
بسیب بی انتظامی در ملک ریاست راجه کوشنا
راج گرفته تصرف خود را در دو و یک لک روپیه
سالیانه برای مخارج راجه و پنج لک برای ادای
قرضه او مقرر کرده و رئیس خالیه مهاراجه جیسند
بهما در است و صنعت ملک ۲۴ هزار میل مربع
است و بیست و یک شلیک توپ سلام بزرگی
راجه که مقرر است

شهباز راجه کنیشن من سنگ



فضل چل و ششم ریاست یوان

این ریاست بسیار قدیم است که مدت برسی لک
پشت بنما نواد و بیان و دیویر سد و ست پزارو
هشت صد و سی و دو عیسوی عهد نام پسر کارا لکیز
منطقه ششصد و شلیک توپ برای ایشان مقرر است
و صنعت ملک ۱۳۰۰ میل مربع آمدنی سالانه
بیست و پنج لک روپیه است و تعداد فوج نه صد
شصت و پنج سوار و دو هزار و هشت و شصت و سه
پیاده حاضر در کاب دار و در خالیه
مهاراجه کنیشن من سنگ

شهباز راجه جونس سنگه بهما



فضل چل و هفتم ریاست بهرج

این ریاست از محال کاتیا و ارتت حکومت میبشی
است بانی این ریاست سیجک ام از قوم راجپوت
که بهلاست رئیس خالیه جونس سنگه بهما در است
آمدنی سالیانه هشت لک و پید است یک لک
سی هشتاد و پنج خراج بگورمت مید و نه هشتاد
قبنی گیری یازده شلیک توپ سلام برای ایشان
مقرر است

شهباز راجه جوی پرتی بهما



فضل چل و هشتم ریاست کولاو

بانی این ریاست راجه رام پسر کوچک سیواری
راجست ماراست رئیس خالیه سا جوی چپرتی است
آمدنی سالیانه ده لک روپیه است و تعداد فوج
سیزده هزار سوار و هشت صد پیاده و نوزده
شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است
و صنعت ملک ۳۱۸۴ میل مربع

شید مہاراجہ رانا اجے سہی
مہاراجہ رانا اجے سہی



فضل چل نہم ریاست بڑوان

ریش حالہ این ریاست مہاراجہ اجے سہی
مہاراجہ رانا اجے سہی بہادر قوم جاگیر پور
کتریت خطاب ہر باغین و سیرہ شکات
توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر است
در حسن اخلاق و همان نوازی این مہاراجہ
بی نظیر است و مسرت ملک و ہزار میل برج آمدنی
سکات چخا ہزار روپیہ است

شید مہاراجہ جیہ سنگہ



فضل چخا ہم ریاست کپورتھلہ

بانی این ریاست ابتدا جیسا سنگہ بود بعضی از ملکات را
بروز شمشیر و بعضی را بطور انعام از دربار لاسو حاصل
کرد بعد از او سردار بخشال سنگہ حکمران و بعد از او
سردار بخشال سنگہ و بعد از او سردار بخشال سنگہ
در شہر آبادی و اشخاص کی حکومت کرد و بعد از او
و بعد از او بخشال سنگہ و بعد از او بخشال سنگہ
عظمت و اختیار کسی کہ بی خطاست و ہزار میل و ہزار
سلام و شکر و بعد از او بخشال سنگہ و بعد از او
ہفت ہزار روپیہ لکت و بعد از او بخشال سنگہ و بعد از او
خراج میدہ و تعداد فوج سوارہ و پادہ کیہ و ہزار حاضر کتاب دارد

شید مہاراجہ سوانی سنگہ



فضل چخا و کچہ ریاست دیتا

این ریاست از محال بنیدل کنداست ریش حالہ
مہاراجہ سوانی سنگہ بہادر است راجہ بسیار جسم
دل است و سہ ہزار روپیہ شد و مسرت و دوست
انست و تہنیتی کہ بی ایشان عطا شدہ و مسرت ملک
بہشت شد و چخا و میل تربیع آمدنی سالیانہ دہ
روپیہ است

شید مہاراجہ ہیر سنگہ بہادر



فضل چخا و دوم ریاست تانہ

حاکم ریاست دیوانہ سنگہ از خاندان چخا است چخا
مہاراجہ سوانی سنگہ بہادر است راجہ بسیار جسم
دل است و سہ ہزار روپیہ شد و مسرت و دوست
انست و تہنیتی کہ بی ایشان عطا شدہ و مسرت ملک
بہشت شد و چخا و میل تربیع آمدنی سالیانہ دہ
روپیہ است

شهباز را که گنجی بهادر



شهباز را که چشمه بهادر



فصل پنجم در بیان شهر

فصل پنجم در بیان شهر

رئیس این ریاست را واری نامی است که با
 انگلیس در سنه ۱۸۵۹ میلادی معاهده کرده و طرح
 دوستی از اوست رئیس طالب را که گنجی است
 سند قبلی گیری و هفده شکست توپ سلام برای
 ایشان معین است شصت ملک شش هزار و پنجاه
 میل مربع آبی سالانه پانزده لک روپیه است
 خراج و مخارج فوج سالی دو لک و پانصد
 شش هزار و چهل و نه روپیه بمر کار شوکت دار
 انگلیست میدهد

والی این ریاست چهره سنگی از قوم بندیه است
 در سنه هزار و هشتصد و هفده عیسوی عهد نامه
 دوستی با حکومت انگلیس منعقد نموده و پانزده
 شکست توپ سلام برایش مقرر گردید و احتیاج
 قبلی گیری تیر حاصل نموده و شصت ملک ۱۷۵
 میل مربع آبی سالانه پانصد و پنجاه
 هزار روپیه است

در بیان جزیره بمبئی

اول و قد که بمبئی مشهور و افکار غیا که در قدیم عیسوی بود که برتالیان آن جزیره آمده و در سنه ۱۶۷۳ که در
 از بمبئی تصرف خود را آورده و در سنه ۱۷۰۵ تماماً بجزیره انتقال کارترین خنجر شارل دوم ملکان انگلیست را نقل
 مشارالیه و انکار نمودند علیحضرت ملکان بر بمبئی را در سنه ۱۷۰۵ و عرض سال ده لک روپیه بمبئی شرفی چندین سال
 داده و آن کمپانی در سنه ۱۷۰۵ اینجا را مرکز آمد و شد خود قرار داد که از صورت نقل اینجا نمود اصل اسم این جزیره
 با عقدا برتالیان بمبئی است که از اسم الهیه بمباده می مشتق گردید و خیال بعضی ازو آلمان انگلیس سیاست
 که اسم سلطنت که گمانست که در عصر شانزدهم و اینجا سلطنت هشتاد و چهارمیری که از شمال الی جنوب یکدیگر
 لمحتی شده و متعلق بمبئی است از قریب است (آسیان و هندو سائیت بوتمای محترم و پیر
 و قلاب) بین عرض بمبئی این جزیره متصل بمردم و جزایر ذیل مخرط است (ترومبای افغانا جزیره قصبان
 و جزیره حبیب قریب) بمبئی منها الیه دو شعبه بزرگ ماه آبه نامی هندوستان واقع شده و انچه دلیست
 که در کمال قوه دفاع بمبئی آن کمال جده و جدا نمائند

بمبئی مرکب است از تمام عرض جنوب شرقی شبه جزیره بمبئی که طول آن از دیو بمبئی بمبئی معین آن بمبئی است
 حوضه مقابل بمبئی کمی از بهترین حوضه های و می که است که بمبئی که قابل استیلا و گشتی باشد چهار و نیم
 میل است این شهر باقی شهرهای فرانکستان پیش از سایر شهرهای هندوستان است در موقع عید و عید
 خیمه ها می شود و با غارهای بسیار عالی باشکوه دیده میشود و بازارهای آن که از ابتدای قله الی بختی
 باز کام است که چنانچه وسیع دارد که در غالب آنها با وجود کثرت جمعیت خلوت تر است و اسمی کشیده شد که غالب
 از آن ترا سوار روزی چهار بار بفر عبور و مرور و تردد می کنند خانه های عیان انگلیس و بزرگان فارسی بودند
 و مسلمان و غیره غالباً در طرف کوه بالا با است که در غربی خلج کوچه (کیت بی) و اقصای برجی از
 ایشان تیر در برج کشی که مقابل ریاست سکنی دارند (اکثر الی بمبئی هندو مسلمان هستند و بقیه ایشان
 مسیحی هندوستان اروپائی و برتالی هندوستان بودی غیره و غیره و ششده ازین طوائف مختلفه و
 اقوام مختلفه که جمعیت بمبئی را تشکیل داده اند پس از انگلیسان که قبل از ایشان در حث ترقی و اختیار داشتند
 و تا ویب کوی سبقت از سایر ملل بوده و از تملین مردمان جمعیت ایشان سرچشمه می جمیع می توانی
 و سر و مینو نامی می میباشد که بمبئی اطرافش را از آثار حسن و خیرات و تبرات میند و فقر عبرت سایر و یاد
 محل عبرت الی سایر امصار میباشد پس از فارسیان هند و با هستند که نسبت ترقی و تجارتشان از سایر ملل
 بیشتر است مسلمانان از آنجائی که هنوز باران غایت برایشان نبوده و نور آفتاب سیاست هنوز چوبه

سیا و کارنامه است گنجی است بجز این اطفال ایرانیا این مقیمین آنجا برافروخته و خانه هم بکجه گیت و حیدیه از اطفال داخل
 گیت این بخت مرده اند را بخت است آنجا خریداری نموده اند اطلاع کامل و اهرم کاملی یومانه و گیت بر بازار قوت
 مقیمین آنجا است اسباب لازم برش از هر چه بختیاز و بر وزیر قیاب اطفال بی سر و پا مشهور و اجانب اعلا کیمبر می الیه
 کجه که کتاب سببی تعلیم اطفال که اول کتابت بر است آیف چاپ و وقف اطفال گیت فرموده اگر چه وادی نظر قلیل هم
 سهل عبارت است لی از آنکه بخت متافع آن نالیف میون انهار بخت ناهم است پس از چند سال اقامت طبرستان با چنان
 جلا تمام می شود شمع خان که در آن اوقات بخت بکجه بری اسلامبول اقامت داشتند و از آنجا که اطفال این قریه از
 آنجا بخت سفارت متوجه می که از طرف قرین الشرف و لست ابدت علیه بران بر فرستاده و در بخت برین قریه از
 اغلب شهرهای عمده از پارسیا بخت فرموده مراجعت بطبرستان فرموده درین اوقات بر روی از مسکن خادمان عالم داشت
 و اسلامیت فرموده خط حیدیه بکجه اصلاح خط حالیه اسلامیان احداث فرموده و رساله در قواعد استعمال خط مذکور بکجه
 طبع و در آنکه دستور از آن در دست است اما بختی نیست که این بنده چندین نوع خط اختراع می نماید و این خط در
 و شایان رواج نمیده

پس از بخت سال اقامت در طبرستان بواسطه عدم موافقت هوای آنجا و امر اکید اطفال از اموریت آنجا متعاضا
 از راه ترکستان و سرخراسان بطهران مراجعت نمودند و چون کمال سعادت بکجه خان شیر و والد و در حرم خلی سوره و لغات
 و مراهم علی حضرت شیرازی شده و مقصد برین بختی اختاری متفرقه شد پس از اقامت قلیل بطهران بخت بران قریه بکجه
 بنده برین امور شده و احوال بسیار است که بکجه بختی مشغول بخت حقوق بخت و دولت فخریه خود میباشند بعد از ورود
 این شهر بکجه بختی معلوم بکجه ان است با بخت وافی وسیع کافی بخت خیر خواهان مقیمین بکجه بختی بکجه بختی بکجه
 ناصری برافروخته و کمال اطمینان داشته اند و در بعضی حالات که بعضی عین تحریر و تقریرها لازم می آید بخت
 مشمر شری نشانی از او را داشته اند شایان بختی است و حال آنکه سال از عمر بختی بکجه بکجه و در نظر بکجه وافی بکجه
 خدای که در این بختی از ایشان بختی رسیده اند و با و داشت آن اطفال لیای و لست علیه بختی بختی بختی بختی بختی

و هم جزال قنصل عثمانی	بیم جزال قنصل منده	چهارم جزال قنصل اسپانیول
نهم جزال قنصل برنجی	ششم جزال قنصل ترکیت	هفتم جزال قنصل المان
هشتم قنصل فرانسه	نهم جزال قنصل امریکا	دهم قنصل دولت

و از هم قنصل ایتالیا است چون ناگهان بکجه بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 و از حراف آنجا برافروخته بکجه بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 صاحب این آنجا برافروخته بکجه بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی

خاسته

و کرمناغ و فوایدیکه از انجا دات و خصوصیات این سلطنت قریه بختی است در ماکت بند مخفی با و که بعد از تسلط فوایدیکه
 در بلا و بند و ستان بسیار آنجا که باعث فلاح و ترفی نکات میباشد از توجبات این طایفه جاری شده و شایع گشته
 اگر از بند و عمل واری اوان حکومت آنها بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 باعث است حال مال خاص و عوام گشته درستی و حفاظت طرق شوارع است بکجه بختی بختی بختی بختی بختی
 و آنکه آنجا که از انجا دات و ابان این سلطنت نیست و لیکن واضح است که این شهر درستی امنیت طرق انتظام و آن
 از برای مرصه بختی و ارسال خطوط و کاغذات انواع سواریه برای مسافرن آسانی و از برای در تمام اطفال و مقامات این
 بلا و وسیع جایست در عهد بختی از سلطانین بوده اول در عهد سابق من طریق چنانکه در این عهد است کجا بود و ثانیاً بختی
 طرق شوارع صاف که نمایان می بود و چون استیلاج فائده بر آن تواند گشت و مسافر بختی بختی بختی بختی بختی
 متوجه منزل مقصود تواند گشت در عهد و سالفه هرگز ننوده مع ذلک اکثر نواحی و اطراف در آن عهد و از برای کمال شایسته
 و بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 و برای آب میگردید و نیز از خوف راه تران صد و در هر طرف جاری شوارع عام بسیار آن کام بدین معیت بختی
 کمر بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 بسافت و دیگر و ابل عیالش سفر او را مانند سفر آخرت می شمردند و بکجه بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 است که بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 قصص و حکایات نموده است امنیت طرق شوارع بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 تا مسافت دو ماه و سه ده بدین و ان خیر و شقت میرسد و اموال و اجناس باقی آنکه بختی بختی بختی بختی بختی
 بهر قدر مسافت که خواهند بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 متوجه بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 و اهتمام را بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 یک را خیالی در این چنین امور بوده از آنجا که بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 رعایا بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 ایام تسلط انگریزان شنیده شده از آنجا که بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 بهر یک از رعایا از آنست چه بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی

تنها با زور و اجبار و سبب گران بهما آرام از شهری بشهری روز باشد یا شب سوار باشد و بقیه حاکمیت و حراست این
سلطنت می آید و سایر دو حالات امن طریق عمو و سابقه را چنانچه می آید حراست بود نشان در خانه های خود که چنانچه
از کتب و تاریخ هر ملک و زمان پیدا است از آنجمله است تربیت نیروی و درش حفاظت اطفال صغار که یکموضع و ملاک
کثیر اطفال خود و سال را دولت بدست خود گرفته بعد از وضع قدیمه مالکداری سرکاری بعینه توفیر برای آنها جمع
می کند و تعلیم و تربیت آنها را تا زمان بلوغ زیاده اندر می نماید و از پس انداز حاصلات دیگر املاک خدیوه املاک
آنها را بجای می آفراید که باقی آنها نیز از قدر املاک جاندا و کاهی بخواب نمیده اند از آنجمله است بنای شاهانها
خیراتی از برای بیمار داری و درمان رسانی بغیر و مساکین هر قوم و ملت در هر شهر و دلت از آنجمله است ایجاد
کارخانه ها از کارخانه آرد و پیمان پذیر و پارچه بافی و غیره برای صد کوه منافع که چهره عروس این مملکت کاهی از اینها
غازه کلکون نشده بود از آنجمله است ایجاد و مراکب تجاری و خانی و ایجاد و دیرل کاری برای تسهیل حمل و نقل احوال
اطفال در عمو و سابقه عظیم تر برای روانه کردن خطوط و زور رسیدن بقصود و سوار سبب یافته تیر تیر بود
انهم چنانچه ملوک و امرا برای مگر می ترسید و اکنون قطع مسافت یکما بیکت و روز و دلتون مشقت کو که انسان
در خانه خود نشسته با سایش تمام بلکه در خواب راحت و آرام قطع منازل طی مراحل میکند چنانکه درین عهد بعوم غریب
است از منته سالفه کاهی نصیب احدی از شما ندانند و از آنجمله است اجرای تربیتی بصنعت مقناطیسی که بیکت
لحظه از شهری بشهری هر یکی در یکی از اخبار سانسند بخرج قلیل از آنجمله است بنای مخربای آب از مسافت بعیده جاری
کردن در شهرها و خانه ها از آنجمله است روشنی گایش در اکثر شهرهای مشهور و بسبب بی مدرس و کلمه و غیره هر شب
از شام تا صبح بتمام راهها مشعل است این منافع و ترقیات که روز بروز در آید است از بناج توجه انسانی بعینه
المنه الله تعالی این رساله ها یون در مساحت معیه صورت انتظام گرفته صورت انتظام

پذیرفت توقع از ارباب بصیرت و اصحاب شرفیاست که دیده باطن خود را از کل اجزای آن فی ذلک بعبره آلی
الالباب سرمد سازند و این تذکره پادشاهان را مانند حکایات افسانه بدانند و بدین پریروم بای نیادند
بنده و بام فرمایش می نمایند و تا نقل نمایند که چگونه پادشاهان یاد که کلاه کوشه چشم و جاده را بر کوهان ساییده
بودند از دست برد قضا از پادشاهان در خاک فنا غنوده و از چشم جاده و دولت سپاه مدرو و کار نفعی ندیده
امید که منظر نظراتی الالباب کرد و
فی شهر شوال المکرّم الحرام الحجاز
بخط اقلین بن محمد بن محمد
شاهری در شهر مدینه
در روز شنبه





